

توندون



Ketabton.com



یخچال فیلیپس، یخچال یخچال‌ها است.

یخچالها و دیپ فریزر های فیلیپس يك دروازه و ۲ دروازه به ۲۱ مدل وسایز
 های مختلف از ۹۰ لیتر تا ۵۵۰ لیتر . یخچالهای فیلیپس قشنگ و با دوام
 و با آخرین تخنیک اتوماتیک و سیمی اتوماتیک .
 یخچالهای فیلیپس با گارنتی ۵ سال



همیشه بهترین را داشته باشید و بهترین لوازم الکتریکی را فیلیپس
 میسازد .

محصولات الکتریکی فیلیپس انواع لوازم فامیلی و انواع رادیو ها و کسیت
 ریکوردرها و غیره جهت آسایش و خوشی شما .

نهایتی فیلیپس ، نهایتی فیلیپس ، و رکشاپ فیلیپس در خدمت شما .

آدرس: ۳۰ محمد جانخان وات ، تلفونهای ۲۵۴۸۴ - ۲۵۴۸۶ - ۲۱۸۰۴

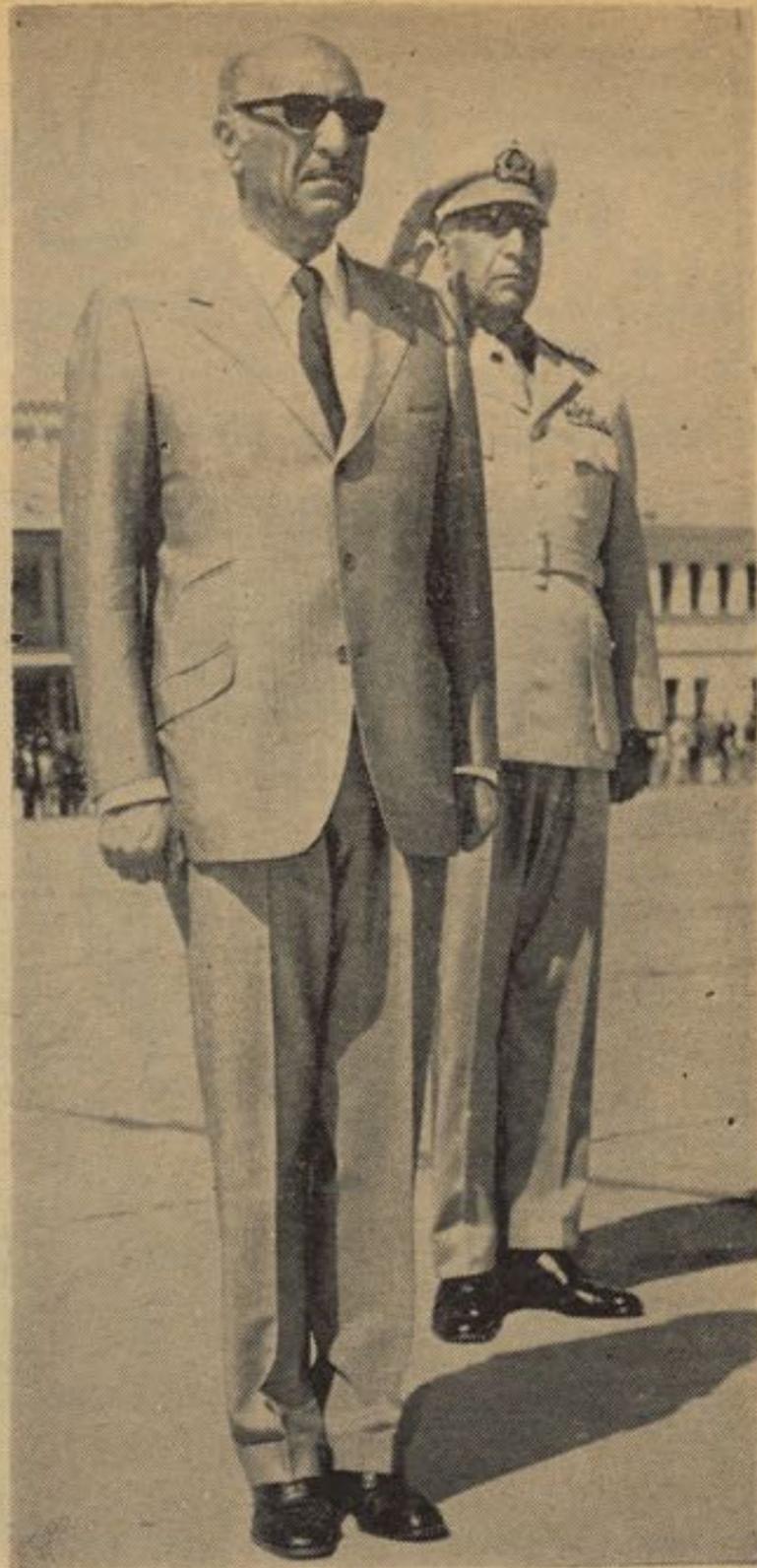
اعلیحضرت معظم همایونی برای معالجه چشم شان تشریف فرمای لندن گردیدند.

کابل : ۴ سرطان اعلیحضرت بعداً ذات ملوکانه مراتب سلام گارد معظم همایونی بمنظور انجام معاینات تشریفاتی را قبول و در حالیکه معالجه چشم ذات شهپر یاری قبل از ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع ملی ظهر روز یک شنبه ۳ سرطان شرف همراهی ذات همایونی را داشت تو سط طیاره سلطنتی آنرا معاینه کردند . در نزدیک طیاره کندهار تشریف فرمای لندن والا حضرت خاتول والا حضرت گردیدند . والا حضرت شاه زاده شاهدخت بلقیس والا حضرت شاه محمود و همسر محترمه شان شاهدخت مریم والا حضرت لیلما والا حضرت محبوب غازی والا حضرت بعضی دیگر از اعضای خانواده جنرال سر دار عبدالولی درین پادشاهی پوهنوال دکتور محمد عمر مسافرت با اعلیحضرت معظم وردک رئیس ولسی جرگه، سناتور همایونی همراه میباشند .

ذات شهپر یاری ساعت ۹ صبح جرگه پوهاند داکتر عبدالحکیم ضیایی بمیدان هوایی بین المللی کابل قاضی القضاات بناغلی علی محمد تشریف آورده در حالیکه والا حضرت وزیر دربار سلطنتی داکتر نعمت الله شهزاده احمد شاه، والا حضرت پڑواک وزیر داخله، والی کابل مارشال شاه ولیخان غازی فاتح کابل بناروال سرپرست و سفرای کبار و بناغلی محمد موسی شفیق صبر اعظم انگلستان، ایتالیا و ترکیه برای وداع شرف معیت ذات شاهانه را داشتند با اعلیحضرت همایونی حاضر بودند.

با اعضای حکومت قضاات ستره محکمه طیاره حامل اعلیحضرت معظم اعضای شوری - جنرال های ار دو همایونی و همراهان شاهانه ساعت نه و مامورین عالیرتبه ملکی خدا حافظی ونیم از میدان هوایی کابل اوج نمودند .

گرفت «ب»



اعلیحضرت معظم همایونی در حالیکه ستر جنرال خان محمد وزیر دفاع ملی نیز شرف همراهی ذات همایونی را دارد در میدان هوایی کابل سلام گارد تشریفاتی را قبول میفرمایند.

گزیده اخبار



امریکای که پر پروژ ماموریت شان توسط سفینه سکایلات پایان یافت در اول باتکلفلیس و دوران خون مواجه دیده میشوند اما بعد معلوم شد که تکلیفی ندارند .

دو شنبه ۴ سرطان
بریتین و نیکن در پایان مذاکرات خویش در کلمینت نسبت نتایج مطلوب آن ابراز خرسندی کردند . مسوده آجندای کنفرانس آینده کشور های غیر منسلک در برابر تصویب شد . رهبران مصر و لیبیا در باره تکمیل پلان توحید هر دو کشور مذاکرات شان را ادامه میدهند .

سه شنبه ۵ سرطان
حکومت هند جواب نامه سوران سنگ وزیر خارجه آنگشور را در مورد آغاز مذاکره بین پاکستان و هند در مورد حل اختلافات دو کشور تسلیم شده است .

بقیه در صفحه ۶۳

یکشنبه ۳ سرطان
ذوالفقار علی بوتو رئیس جمهور پاکستان دیروز در لاهور گفت که کشورش در مذاکرات آینده با هند در باره حل مشکلات بعد از جنگ نیمقاره برای رسیدن بیک موافقه سعی خواهند کرد .

جمهوریت عربی مصر پیشنهاد اسرائیل را مبنی بر مذاکره در مورد حل کشیدگی شرقمیان رد نمود - قاهره وقتی برای مذاکره حاضر میباشد که قوای اسرائیل از قلمرو های اشغالی شده عربی خارج شود .

اسرائیل بر امریکا اصرار ورزید تا از مفکوره خود در حصه فروش طیارات فانتوم به عربستان سعودی و کویت صرف نظر کند .

ایگن سران کیهانورد اپولوی ۱۷ - امریکا در سنگاپور گفت که بعقیده وی حیات در دیگر سیارات موجود است که کیهان نورد

افغانی ددغو موسسو دامنادو سسم یی پیرودی دی .

* دملکی الوتکو دتیتولو دمخنیوی په پاره کینی دافغانستان او شوروی اتحاد ترمنسوخ درستو موافقه لیک مصدقه اسناد په دی وختو کینی په مسکو کینی مبادله شویدی .

* تراوسه پوری دغوری دسمنتو دفاپرکی نه دری زره تبه سمنتو شوروی اتحادته لپړل شویدی او اوس دحیرتان په بندر کینی ۱۲۵۰ تبه سمنتو دلپړلو دپاره تیار دی .

دو شنبه ۴ سرطان :
دیگرامیو ، افغان نساجی اودبلخ دتساجی فابریکو په تیرو دریو میاشتو کینی دری ملیون متره ټوکران خارج ته صادر کړیدی .

* دبدخشان ولایت دواخان سیمه دکالو پیژندونکو ماهرانوله خوا د لومړی ځل دپاره تربلنتی لاندی لپړل شویده .

شنبه ۲ سرطان :
* معظم همایونی اعلیحضرت د دوستو هیوادو پوهان او ختیځ پیژندونکی اودافغانی هیات غړی چه دافغانستان دنامتو پوه علامه ابوریحان محمد البیرونی دزیږیدو دزرم کال په علمی غونډو کینی برخه اخیستی وو، دپنجشنبی په ماښام په اوه نیمو بجو دگلخانې په ماڼی کینی دشاهانه ذات حضورته ومنل .

* دافغانی سړی میاشتی دپولنی دعالی رئیس والا حضرت شهزاده احمدشاه دهمدردی مراتب دتخار دوالی له خوا دهنوشپارسو تنو پانی کسانوته ورسول شول چه دچهارشنبی په نیمه شبه دگلخان په علاقه داری کینی په یسوه ترافیکی پیښه کینی مړه شویدی .

* دافغانستان دلوویو لاروددرو کالو د حق العبور عواید ۱۷۳ ملیونه افغانی شویدی .

یکشنبه ۳ سرطان :
دولت په یوولسو بانکونو اوانتقاعی موسسو کینی بانک اجولی دواوڅه دپامه ۹۵۸ ملیونه

هفته مخصوص رهنمای خانواده،

باحضور وقرائت پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس برگزار شد



والا حضرت شاهدخت بلقیس

میرمن غازی نواز علاوه کرد. که سپس داکتر عبدالغیاث صافی استاد این فدراسیون به بیشتر از صد پوهنخی طب پوهنتون کابل دربارہ مملکت که مشغول پلانگذاری خانواده نقش پلانگذاری رهنمای خانواده در میباشد مساعدت میکند و تا حال ۷۹ صحت عامه بیانیه ایراد کرد و اطفال مملکت به عضویت این فدراسیون در روزنتون نمایشی اجرا کردند. آمده انجمن رهنمای خانواده درین محفل رئیس احصائیه وزارت افغانستان که از هنگام بوجود آمدن تا پلان در مورد مشکلات ناشی از ازدیاد حال از کمک های آن استفاده کرده نفوس در جهان و همچنان مدیر دوسال قبل به عضویت آن پذیرفته عمومی تبلیغات وزارت اطلاعات و کلتور در مورد رهنمایی خانواده از شده است.

همچنان درین محفل پیام (جولیاننا اندرسن) سکرتر جنرال فدراسیون در اخیر نشریه انجمن رهنمای پلانگذاری خانواده توسط بنا غلی خانواده که به همین مناسبت به طور (براون) آمر اداره انکشاف بین المللی فوق العاده چاپ شده بود به حاضرین امریکا قرائت گردید بعد ازان توزیع شد و محفل با اجرای کانسرت بناغلی داکتر عبدالغفار عزیز سکرتر از طرف هنر مندان رادیو افغانستان جنرال انجمن در باره تاریخچه پلان در ساعت یک بعد از ظهر پایان گذری خانواده تو ضیحات داده یافت.

پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس

رئیسه عالی افتخاری انجمن میرمن های رضا کار

جای مسرت است که هفته بین المللی رهنمای خانواده را که ممثل تلاش های قابل قدر و فعالیت های رضاکارانه انجمن های بشردوست جهان است تجلیل مینمایم.

مجاهدات این انجمن هادرواه خدمت مردم خصوصا از طریق کمک های معنوی و مادی به منظور تامین سعادت خانواده ها- مادران و کودکان قابل ستایش است.

خوشبخت در موقع بر گذاری این هفته بین المللی گاه هموطنان عزیز و خاصا مادران محترم با اهداف عالی انجمن رهنمای خانواده آشنایی بیشتر پیدا نموده در راه توازن اقتصاد خانوادگی از لحاظ تعداد اطفال و وقایه صحت و سلامت کودکان و مادران که از ضروریات زندگی بشری امروزی است توجه کافی مبذول دارند.

جوامع امروزه مسایل مهمی رو برو میباشند. ایجاد مشکلات گوناگون برای تبه مسکن مناسب و صحتی آلودگی آب و هوای زیاد شدن ناراحتی های ناشی از تمرکز نفوس و صنایع در تشر هاز جمله مسائلی است که جامعه امروزی با آن مواجه میباشد.

این مشکلات در کشور های روبه انکشاف زیاده تر محسوس بوده تاثیرات نامطلوب آن فشارهای مادی و معنوی را بالای خانواده ها وارد نموده است.

مقابله با این مشکلات که اهداف مهم انجمن های ملی رهنمای خانواده را تشکیل میدهد در اثر ایجاد تفاهم نزدیک مردم و خدمتگاران رضاکاران و همچنان در نتیجه همکاریهای صمیمی مادران و همه مردم به شکل موثری تسامین

شده می تواند. مملکت ما راه انکشاف اقتصادی و اجتماعی را می پیماید. وظیفه مهم و با ارزشی را که مادران کشور در این جریان به عهده دارند در مرحله اول تقدیم اولاد صالح و سالم به وطن است.

ایفای این وظیفه بزرگ و رسیدن به سایر اهداف فوق در چوکات یک سازمان ملی بهتر میسر میشود بنابراین بتاسی از اهداف فوق پنج سال قبل انجمن رهنمای خانواده در کابل تاسیس گردیده و خوشوقتیم بمن موقع میسر شده که عضویت این انجمن را حاصل نمایم.

طی چندسال اخیر مشاهده مینمایم که علاقمندان این موسسه با ارزش در طبقات مختلف کشور ماروز افزون بوده و به اهداف عالی و تعالیم سودمند آن آشنایی بیشتر پیدا مینمایند.

خدماتیکه طی پنجسال گذشته با وصف مشکلات موجود از طرف انجمن رهنمای خانواده بعمل آمده قابل یادآوری است امیدوارم ساحه فعالیت انجمن و همچنان کیفیت خدمات آن طی سالهای آینده به همکاری همه طبقات ملت و مردم بشردوست انکشاف بیشتری حاصل نماید.

خدواند راسپاسگزارم که بماموقع عنایت فرموده تا نخستین هفته بین المللی رهنمای خانواده را در افغانستان تجلیل نمائیم.

درین فرصت تمنیات قلبی خود را برای رسیدن به اهداف این موسسه ابراز نموده موفقیت همه کارکنان محترم این انجمن و کسلیه رضاکارانی را که درین ساحه مجاهدت مینمایند از بارگاه ایژد توانا نیاز مینمایم.

هفته مخصوص رهنمای خانواده قبل از ظهر روز سه شنبه با قرائت پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس رئیسه عالی افتخاری انجمن میرمن های رضاکار افتتاح شد.

در مجلسی که به مناسبت هفته رهنمایی خانواده و بیست و یکمین سالگرد فدراسیون بین المللی پلان گذاری خانواده در ادیتوریم موسسه صحت عامه برگزار شد.

والا حضرت شاهدخت بلقیس، والا حضرت خاتول، سناتور عبدالهادی داوی رئیس مشرانو جرگه بعضی از روسای دوایر و کور دیپلوماتیک مقیم کابل اشتراک نموده بودند مجلس با قرائت چند آیه از قرآن عظیم الشان

توسط قاری فاخر افتتاح شد و بعد پوهاند داکتر اختر محمد خو شبین معین وزارت صحتیه پیام والا حضرت شاهدخت بلقیس را که به همین مناسبت صادر شده بود قرائت نمود.

سپس میرمن نظیفه غازی نواز رئیسه انجمن رهنمای خانواده گفت. فدراسیون بین المللی پلانگذاری خانواده که یک موسسه غیر انتفاعی است بیست یکسال قبل به اساس مفکوره خیر اندیشانه بوجود آمد و این موسسه جهانی معتقدست که توازن بین جوامع بشری و منابع طبیعی و نیروی مولده ازان اساس خیر و سعادت زندگی بشر را تشکیل میدهد.

زنجیر پلانهای یکساله، پلان پنجساله چهارم را بهم وصل میکند

زیرادر حدود ۶۰ درصد از این سکتور بدست می‌آید و نظر به یک تعداد اعداد کیفی که موجود است نشان میدهد که ۷۸ درصد مردم مصروف کار در سکتور زراعت میباشند . اما با تطبیق پلان های انکشافی آینده مخصوصا در پروژه های انکشاف محصل مطابق حسابی، پیشبینی شده بود که در حدود ۱۲ - ۱۳ هزار نفر به کار گماشته خواهد

حلقه های پلان عمومی را بهم پیوند می دهد و این پلان ها تنها در کشور ما نه بلکه در اکثر کشور های مخصوصا حوزه ایکالی تطبیق شده و میشود . تطبیق همجو پلان های کم مدت آهنگ رشد را سر یعتر میسازد زیرا در جامعایکه احصایه های دقیق موجود نباشد طرح همجو پلانها کمک می کند تا متوجه اشتباهات گذشته و اصلاحات آینده باشیم .

نتوانسته واقعا بداند که پلان تاجه حد تطبیق شده و چه نتیجه داده است . روی همین منظور در پلان چهارم پیشبینی شده تا یک مرکز احصایه تاسیس و عملا به کار آغاز نماید تا وزارت پلان را همیشه از حصایه های مستند مستغنی گرداند . همچنان پیشبینی شده تا یک مرکز پروژه سازی نیز بوجود آید تا پروژه های مختلف را مطالعه کند و وزارت پلان توانائی آنرا بیاید تا پروژه های راکه حق تقدم دارد مورد تطبیق قرار دهد مادر پلان چهارم یک تعداد زیاد پروژه های زودرس داریم چنانچه ۵۶ فیصد منابع مالی طوریکه پلان سال ۵۲ نشان میدهد در پروژه های مولد وزود رس به مصرف میرسد .

مطابق پیشبینی های که در پلان پنجساله چهارم اقتصادی صورت گرفته باید پلان ها هر ساله از یایی شود و مورد تطبیق قرار بگیرد این روش که برای اولین مرتبه در سال جاری عملا به آن اقدام میگردد روش بهتر برای ارزیابی مشکلات بوده و ما را موقع میدهند تا در مورد پلان های آینده فکر کنیم و راه های حلی برای آن جستجو نماییم و این عمل برای تطبیق پلان ها نیز موثر و مفید است زیرا اگر در طول پنج سال همه ساله پلان ها طرح و تطبیق و ارزیابی نشود برای تطبیق یک تعداد پروژه های انکشافی در سالهای بعدی نمی توانیم تدابیری اتخاذ کنیم .

روی این سیاست بسیار مشخص وزارت پلان اسامی در چوکات پلان پنجساله اقتصادی پلان های یکساله را طرح کرد تا بودجه انکشافی دولت با یک تعداد اهداف و پروگرام ها طوری هم آهنگ شود و ارتباط پیدا کند تا مفهوم سرمایه گذاری را با اهداف کاملی آن افاده نموده بتواند .

با استفاده از نتیجه پلان های یکساله مایتوانیم بر دانش که از سال گذشته داریم و بنا بر فیهیکه از تجارب گذشته پیدا میکنیم میتوانیم در چوکات پلان پنج ساله تجدید نظر کنیم و اهداف خوبتر را در آینده وضع نماییم .

این حقیقت هدف اصلی و اساسی پلان های سالانه را تشکیل میدهد چون سال اولیست که پلان یکساله در افغانستان تطبیق میشود لذا ادعا نداریم که این پلان کامل است وقتی به این هدف موفق می شویم که با طرح میتود مشخص و آنهم با گرفتن انتبا از گذشته و تطبیق آن با آینده عمل و پلان ها را با این روش طرح و تطبیق نماییم .

شاغلی فروغ با بیان مطالب فوق در کنفرانس مطبوعاتی که در رادیو افغانستان تشکیل شده بود اظهار داشت : یکی از مشکلات ما نداشتن پروژه های مطالعه شده میباشد که در طول پلان گذشته

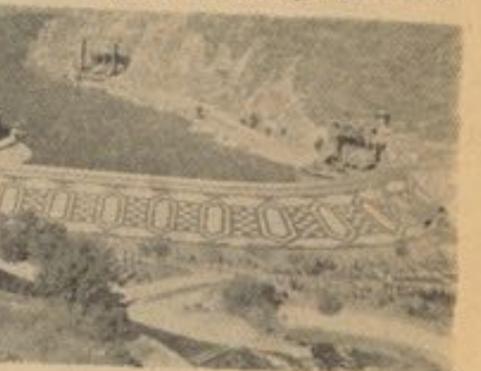
بر علاوه در مورد تولید برق از توربین های چهارم برق حرارتی کود و برق و بند نفلو و کجکی میتوانیم یاد آوری کنیم .

در مورد انکشاف محل چون ۳۳ فیصد تمام سرمایه گذاری درین راه برای تنظیم آبیاری و غیره مسایل زراعتی به مصرف می رسد و میتوانیم تأییدش رابه زودترین فرصت ببینیم از این رو ادعا کرده میتوانیم که همه پروژه های انکشاف محل مولد و تکمیل میرسد .

بر علاوه در مورد تولید برق از توربین های چهارم برق حرارتی کود و برق و بند نفلو و کجکی میتوانیم یاد آوری کنیم . در مورد انکشاف محل چون ۳۳ فیصد تمام سرمایه گذاری درین راه برای تنظیم آبیاری و غیره مسایل زراعتی به مصرف می رسد و میتوانیم تأییدش رابه زودترین فرصت ببینیم از این رو ادعا کرده میتوانیم که همه پروژه های انکشاف محل مولد و تکمیل میرسد .

شاغلی فروغ چنین ادامه داد : که پلان اقتصادی چهارم - افغانستان یک روش پلانگذاری نسبتا مرکزی را تعقیب نموده و این هم یک روش عنعنوی بود که نه تنها مابلهکه اکثر کشور ها آنرا تعقیب نموده اند ولی در پلان چهارم یک تفاوت بسیار اساسی درین مورد رونما شد بدین معنی که برای تطبیق پروژه ها در یک منطقه باید آن جا را به درستی بشناسیم و بعدا برای آن پروگرام انکشافی وضع کنیم .

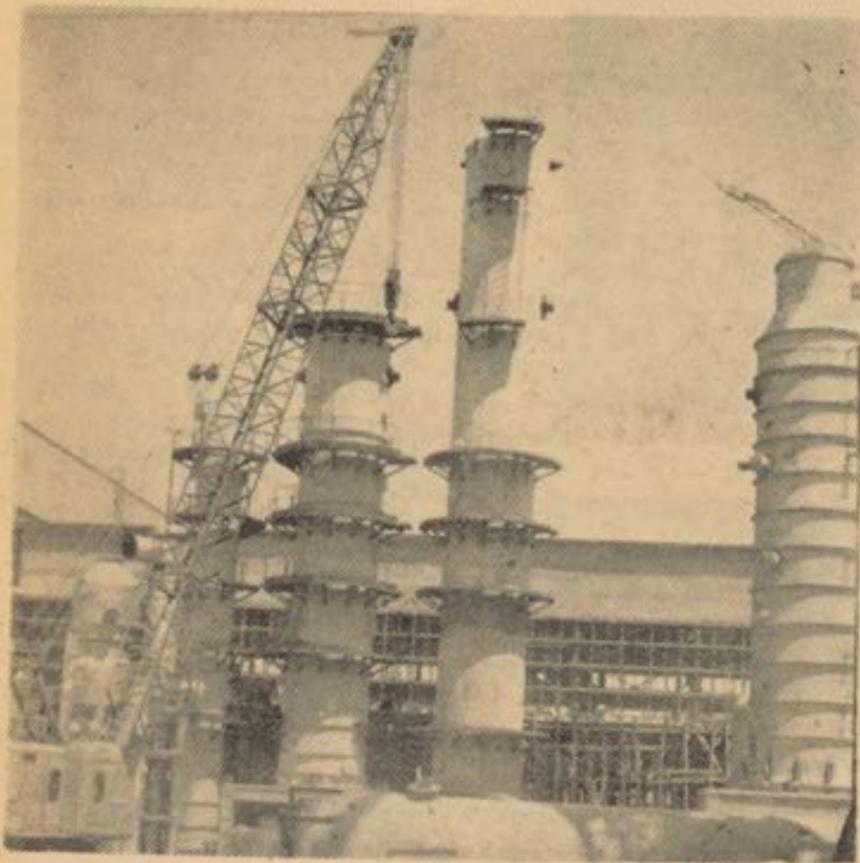
روی این منظور حکومت در بودجه انکشافی سال ۵۲ مبلغ دو ملیون افغانی برای آغاز مطالعات بسیار اساسی در مناطق بدخشان و مرکز افغانستان تخصیص داده تا وزارت پلان بتواند راجع به نفوس ، منابع تولیدی و غیر آن معلومات مفصل بدست آورد و در روشنی آن بتواند کمک های موسسات بین المللی و غیره را جلب نموده و زمینه را برای پلان های اساسی آینده مساعد بسازد . در مورد بیکاری شاغلی فروغ گفت : بیکاری بدوقسم است یکی آشکار و دیگر پنهان که این هر دو نوع بیکاری در سکتور زراعت خوبتر مشاهده شده میتواند



بند درونته در انکشاف آینده منطقه نقش اساسی دارد .

زود نمر میباشد . شاغلی فروغ اظهار داشت : که ساختن پلان یکساله به هیچ وجه یک حورکت فیهرائی نیست زیرا پلان های یکساله در خلای میان دو پلان طرح و تطبیق نمی شود بلکه پلان پنجساله یک چوکات عمومی و پلان یک ساله مانند زنجیر یست که

با آن مواجه بودیم اگرچه منابع مالی برای تمویل پروژه ها موجود بود ولی بعلت نبودن احصایه کامل نتوانستیم پلان ها را درست ارزیابی و کنترل نماییم همچنان سیستم رایسور د هسی خود پلان که یک اساس تطبیق و مراقبت است شکل عملی نداشته است از این رو وزارت پلان



کارخانه کود و برق قسمتی از نیازهای افغانستان را مرفوع میسازد .

شد در پلان چهارم پیشبینی شده که در هر سال از ۱۸-۲۰ هزار نفر توسط تطبیق پروژه ها جذب میشود .

آنهم در صورتیست که در سکتور های زراعت و غیره بیشتر از منابع بشری استفاده بعمل آید .

یکی از عواملی که جوانان تحصیل یافته نمی توانند جذب شوند صورت توزیع شاگردان است به سطوح مختلف معارف که این سبب انکاری امروز طوری شده که در سکتور هائیکه به اشخاص ضرورت است کمتر و در سکتور هائیکه کمتر اشخاص ضرورت است زیان تر تحصیل یافتگان وجود دارد .

پلان سال ۵۲ در روشنی پلان چهارم سعی کرده تا راهی حلی به این معضله پیدا کند و در پوهنتون یک تغییر بسیار آشکار را نشان میدهد که افلا ۶۰ - ۶۱ فیصد شاگردان در رشته های تخنیک زراعت و ساینس مشغول تحصیل گردند طوریکه روز بقیه در صفحه ۵۹

ژوندون

شماره ۱۵ - ۹ سرطان ۱۳۵۲ ۲۹ جمادی الاول سال ۱۳۹۳ مطابق ۳۰ جون ۱۹۷۳

رهنمائي خانواده

والدين اړيکونو پر ژندان
نکشا يند از فضا پيل - در
سرور اين جنايت آخر کار
باز گردد به ما درو به پسر

(بهار)

رهنمائي خا نواده که امروز در جهان حيثيت يک روش ثابت زندگي را پيدا نموده است . از ضرورتهاي مهم تر بيوي عصر ما ميباشد که خانواده را کانون نخستين تربيت اطفال و سر حلقه نظام اقتصادي و اجتماعي جامعه ميدانند زيرا خانواده است که ايوپ فضاي را پرر خ افراد جوامع مي گشايد و يمامي بندد .
خانواده ايکه سلامت جسمي و معنوي دارد بهتر ميتواند افراد سالم و سليم را تقديم جامعه نمايد .

ويک خانواده وقتي ميتواند نقش ارزنده خويش را در قلمرو اجتماع مو فقا ه ايفاکند که تربيت لازم و رهنمائي هاي مقتضي زمان راداشته باشد و اين امر بست طويل مدت و مستلزم مصارف تجييزات و پرسونل ارشاد رهنمائي .
در کشور ما انجمن رهنمائي خا نواده که پنج سال پيش تاسيس شده اين وظيفه را به پيمانه معيني در ساحه خدمات خانگي و رهنمائي خانواده ها انجام داده است .
اين انجمن عام المنفعه در طول پنج سال عمر خويش توانسته است خدمات مهم کليتيکي تبليغاتي و احصائي نو ي را انجام دهد و ثابت سازد که وجود چنين موسسه عام المنفعه تاجه حد در رهنمائي خانواده ها وحل مشکلات تعديده آنها و سرويس خدمات خانگي موثر و مفيد ميباشد .

در اين هفته براي نخستين بار در کشور ما هفته رهنمائي خانواده تجليل شد و اين تقري ب مصادف با بيست و يکمين سال تاسيس فدراسيون بين المللي پلان گذاري خانواده نيز است . از جانب ديگر سال جاري عيسوي ۱۹۷۳ را سال جيا نسي نفوس نيز اعلام کرده اند .

بدين منوال در اين هفته در محافل مختلف بيرامون مساي ل مربوط به خانواده و پلان گذاري خانواده صحبت شده يک فصل بزرگ اين مباحث را کنترل نفوس و تحديد تعداد اطفال تشکيل ميداد زيرا اين قضيه سر آغاز تنظيم وضع اقتصادي و پلان گذاري در ساحه تربيت فاميل شمرده ميشود .

ما اميد و اريم خانواده هاي افغان بتوانند از رهنمائي ها و کمک هاي اين انجمن عام المنفعه استفاده کنند . و جوانب مختلف زندگي خويش را بهبود بخشند .

بنباري بسو نوته يو ه کتمه

هغه کميته چه له څه مودې راهيسې د بنباري نو نيوته وروسته نيول شويدي دکابل بنباريانو بسونو دنظيم او انسجام دپاره ټاکل شويده او کوم تجويزونه چه ددغي کميته دپرله پسي نه ددي هيله پيدا کړيده چه گوندي پسر اتلونکو وختونو کبسي کومي بي نظمې چه په بنباري بسونوکبسي شته او د بنباريانو دکليسي او شکانيتونو آوازي پورته کړيدي ، خپل ځاي پورخوړه او موثر پروگرام او منل شوي دسپلين ته پرېږدي .

حقيقت دادي له کومه وخته چه زمونږ پسه بنبارکبسي د بنباري بسونو تک راتسک رواج شويدي تراوسه پوري ددغو بسونو د متصديانوله خواجه د سرويسو شرکت بي په سرکبسي واقع دي، د بسونو د چلوونکو او نگرانانو د روزني اولارښودني دپاره کوم گام نه دي اخيستل شوي او د ترانسپور تونو د خاوندانو پاملرنه يوازي خپلر گټوته اړول شويده نه د بنباريانو د هوسايي دپاره .

د بنباري بسو نو په کار اچول کله پري خوا دهغو متصديانوته دگټي رسولو په منظور کيږي، ټوله بلي خوايي لوي هدف دادي چه د خلکو په پور او وړلو کبسي ټولني تخمخت وکسري او دغه خدمت د بنباري اخلاقو او ښه سلوک په چوکات کبسي د ژبه له اخلاص سرته و رسوي خو کله چه څوک د بنباري بسونو تک راتگ ته يو عمومي نظراچوي او دخلکو په مقابل کبسي د سرويسو د چلوونکو رويه او سلوک سروی کړي دي نتيجه ته رسيږي چه دوي زياتره د بنباري ژوند د ادايو او اخلاقو له ښيگڼو څخه داستفادي دپاره لارښودني او روزني ته اړدي او زمونږ په عقیده دکورنيو چارو وزارت بايد ددغه منظور دپاره مخصوص تربوي کورسونه پرانيزي او يوشمير باسواده علاقمندان د چلوونکو او نگرانانو په حيث بگبني وروزي او بيابي په بنباري بسونوکبسي په کار واچوي .

داچه ديوې وروستي فيصلې له مخي د ليسواو ښوونځيو شاگردان دلرمي ټولگسي نه تر شپږيم ټولگي پوري د سرويس دگرايي له ورکولو نه معاف شويدي اونور شاگردان د ښوونځي دکارت په پيژندني سره په سلوکبسي پنځوس گرايه ورکوي زمونږ په نظر هم د شاگردانو دکورنيو د اقتصاد سره يوه ښه مرسته ده او هم که چيري د ترانسپورتي اتحاديو له خوا په واقعي توگه د فيصلې سره سم عملي شي، د پوهني د شاگردانو او بنباريانو د پاره به لوي خدمت وي او مونږ هيله لرو چه دغه آرزو تر سره شي .

نامه به هره

په دې ورځو کې په خبرو نو کې اوریدل کېږي چه د بنبار ترافیکي وضع د سمون لپاره ښوولې کېږي او غوره اوپه زړه پوري تصميمونه نيول کېږي هيله کېږي چه دا تصميمونه په نتيجه هم ولري .

د مسئولو مقاماتو داغونه ي ما هم د خپلي نظريې او هيلي څرگندولو ته تشويق کړ داده خپله نظريه چه دولتي مطابعو او نشراتي موسسو کارگر او مامورين ددي مشکل سره لاس او گريوان دي څرگند وم .

بنباري سرويسونه چه د بنبار د ټاکلو سيمو اوستم خايونو څخه په ټاکلو لار ونک راتگ کوي او دا لاري او تم خايونه د خلکو اود سيمو د اوسيدونکو د شمير او دهغو د سوکالي له مخي ټاکلي شويدي خو له بده مرغه د دولتي مطابعو د کار کوونکو او د نشراتي موسسو د مامورينو شمير په نظرکي نه دي نيول شوي دکابل ترافیکي مسئولو مقامونه که چيري په دې برخه کې څه نا څه پاملرنه وکړي ښايي چه دا مشکل په ډيره

اماني سره له منځه لاړ شي يعني يا د ناوړه شايي د بنباري سرويسونو تک لاره داسي وټاکي چه د دولتي مطابعو دوداني سره ځاي ولري او يا هم د پسي پسي مېرو (ع) سرويسونه ته تک لاره بدله کړي يا هم د څرخي بله سرويسونه له دي لاري لاړ شي .

په هر حال که چيري د کابل د ترافیکو محترم مديريت دخپلو غونډيو لړکي زمونږ (د دولتي مطابعو او نشراتي موسسو) د مامورينو او کارگرو په دي مشکل غور وکړي

ژوندون

بار ديگر

د دختران شايسته سال

د انتخاب ميکند

ژوندون در نظر دارد امسال نيز دختران شايسته سال را انتخاب کند .

از تمام دوستيزگان افغان که بخوانند در اين مسابقه اشتراک کنند خواهش ميشود موارد ذيل را در نظر بگيرند .

- ۱- ارسال خلص سوانح .
- ۲- ارسال يك قطعه فوتو .
- ۳- توضيح علاقمندي در رشته هاي علوم و ورزشي، هنر و تدبير منزل .
- ۴- توضيح معلومات در شقوق مختلف و مورد علاقه .

براي دختران شايسته سال جويز ارزنده داده ميشود .

او کوم کتور اوپه زړه پوري تصميم ونيسي مننه به يي وکړو . په درنا وي .

خيالگير

د دولتي مطابعو کار گر

کارتون هفته



صاحب خانه به دزدی که میخواهد دهانش را ببندد !

- لازم نیست من وزم از مدت هایش کم نمیزنم !!

وحدت مصر و لیبیا

قذافی بار ها گفته :

مردم مصر و لیبیا حتی قبل از کلیوپاترا با هم روابط صمیمانه داشته اند.

محمد بشیر رفیق .

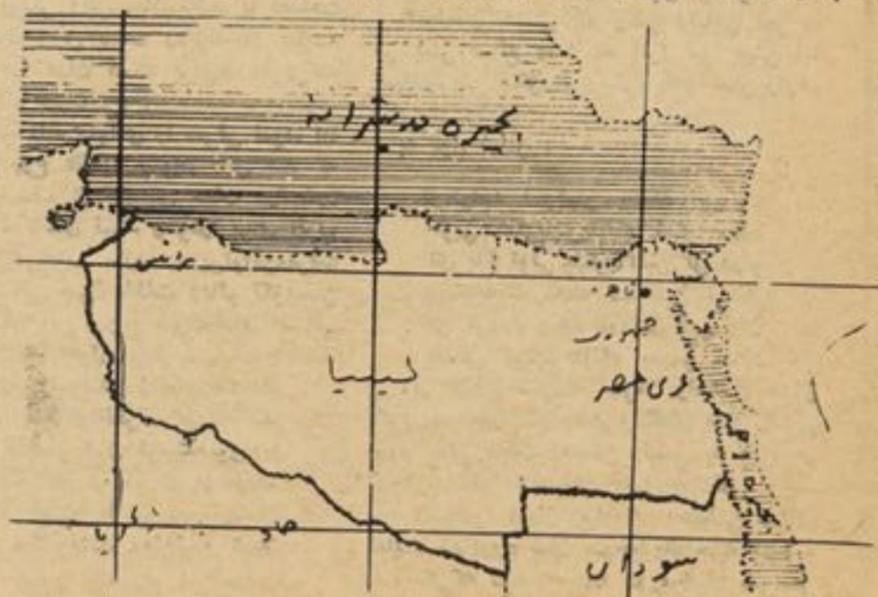


درین هفته معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا بصورت غیر منتظر به جمهوریت عربی مصر رفت و در اسکندریه مذاکرات مهمی را با انور السادات آغاز کرد . در هنگام ورود قذافی و سادات به اسکندریه عده زیادی از مردم مصر در استیشن خط آهن آن شهر و در جاده ها اجتماع کرده و با شعار های که در دست داشتند از رهبر جوان لیبیا با گرمی فوق العاده پذیرائی نمودند بعد از ملی ساختن شرکت نفت امریکایی در لیبیا این اولین سفر قذافی به مصر است و شاید مردم مصر بخاطر این اقدام او مقدم وی را بیش از هر وقت دیگر گرامی داشتند .

چنانکه تا تحریر این یادداشت خبر گذاری ها اصلاح دادند مذاکرات دو رهبر عربی در سر نوشت آینده مردم کشور های شان دارای اهمیت فوق العاده زیاد است و یک قسمت اعظم این مذاکرات را موضوع وحدت مصر و لیبیا تشکیل میدهد .

بعلاوه آن ها نتایج مسافرت لیونید بریزنیف را در امریکا و تأثیر تماس های او را بانکسن او ضاع شرق میانه مورد مطالعه قرار دادند . معمر القذافی رئیس جمهور لیبیا از روزی که قدرت را بدست گرفت طالب وحدت کشورش با مصر بود

و حتی در اولین پیا می که بعد از کسب قدرت از طرابلس به جمال عبدالناصر فقید مخبره کرد عشق سرشار خود را به وحدت با مصر اظهار داشت و به رهبر فقید مصر خاطر نشان نمود که انقلاب لیبیا در حقیقت دنباله انقلاب مصر بوده و با الهام از انقلاب مصر صورت گرفته



برادری و دوستی استوار بوده البته در دوران استعمار نه تنها لیبیا از مصر بلکه از تمام جهان عرب بدور ماند و درین دوره تلفات نهایی سنگینی برداشت چنانکه در دوره مبارزه علیه ایتالیائی های فاشیست در حدود ۴۵ فیصد از نفوس لیبیا تلف شد حتی جنرال ایتالیائی بنام گردانسیانی در حدود بیش از هفت هزار لیبیایی را از شهر ها و عکده ها به صحرا انتقال داد و این عده در مدت کوتاهی از نعمت زندگی محروم شدند . و هنگامیکه استعمار از لیبیا رخت بر بست در تمام این کشور که در حدود یک میلیون نفوس داشت حتی یک دکتور لیبیایی و یک مهندس وجود نداشت بیش از ۹۴ فیصد مردم لیبیا کاملاً بیسواد بودند . قانون اساسی ۱۹۵۱ که ملک ادیس آن را نافذ ساخت نیز توانست برای مردم لیبیا زندگی مرفه را تأمین کند تا اینکه در سال ۱۹۵۹ توسط کمپنی های فرانسوی و انگلیس در لیبیا نفت کشف گردید و از آن تاریخ به بعد زندگی مردم نیز تحول کرد . اما از وقتی که قذافی قدرت را بدست گرفته مردم لیبیا از نعمت زندگی عالی برخوردارند و امروز نفت لیبیا هفت در صد نفت جهانی را تشکیل میدهد و عایدات سالانه فردی در آن کشور از سه صد دالر تجاوز کرده است .



در حالیکه در دوران قبل از نفت این عایدات سالانه به سی دالر میرسید .

لیبیا با سواحل طولانی که در مدیترانه دارد از نگاه سترا تژیکی دارای اهمیت زیادی است و با نقاط سترا تژیکی ارو پا مانند جزیره مالتا کریت- سیسلی و قبرس فاصله اندک دارد لیبیای امروز در حدود ۲ میلیون جمعیت دارد و مساحت آن بیک میلیون و هفتصد و پنجاه هزار کیلو متر می رسد نود و سه فیصد از نفوس آن را مسلمانان دو در صد یهودی و یک در صد ایتالیائی تشکیل میدهد . لیبیا در سال ۱۹۷۲ در حدود ۲۵ میلیارد دالر از مدارک نفت عایدات داشت . کشور مصر سی و دو میلیون و پنجمصد هزار نفوس دارد و وسعت آن بیش از یک میلیون کیلو متر مربع است .

حالا که این دو کشور با هم الحاق میشوند یک قدرت بزرگ را در مدیترانه و بحیره احمر تشکیل میدهند .

مردم مصر و لیبیا همیشه در طول تاریخ کشور های باستانی شان در پهلوی هم قرار داشته اند چنانکه تاریخ این دو کشور شاهد است و مصر حتی از زمان های قبل از کلیوپاترا با هم روابط صمیمانه داشتند و این روابط همیشه به اشکال مختلف دوام داشته است .

عده ای از مردم لیبیا که از قدیم از ناحیه مغرب وارد مصر شده اند سال ها در قسمت های سرحد غربی زندگی کرده و جزئی از ملت مصر را تشکیل داده اند و حتی یکی از سران قبایل لیبیایی بنام « ششفق » تقریباً دو صد سال در مصر حکومت میکرد و بر تخت فراغه دست یافته بود چنانکه این دور از تاریخ فراغه را به فراغه خانواده لیبیائی نسبت میدهد بعد از تاریخ قدیم نیز روابط مردم لیبیا و مصر همیشه بر مبنای



اسلام و زندگی

سخن‌داد فائز

۲- بقای زندگی و حمایت از موجودیت انسان:

دین مقدس اسلام میفرماید آنچه در زمین است همه بفرض بقای حیات انسانی و بهره‌برداری بشری آفریده شده و جز فراهم ساختن وسائل تامین زندگی هدف دیگری در آن مرموز نمیباشد اسلام جهت بقای نفس و ادامه زندگی انسانها نظام منینی بنا نهاده و میخواهد با تطبیق مواد آن حیات پیروان خود را تضمین نماید بلی نظام قصاص قاتل که در آیه (کتب علیکم القصاص فی القتل) .

به آن تصریح شده موثر ترین طریقه حمایت زندگی افراد بشری است زیرا وقتی مجازات قصاص که از خطرناکترین و شدیدترین انواع مجازات بشمار میرود هیچ جزای به پیمانۀ آن نمیرسد باین سنگینی خود بقای زندگی افراد را تضمین کرده نتواند هیچگونه مجازات دیگر که خطر آن نسبت به قصاص بمراتب ناچیزتر است نمیتواند حیات انسان را برابریه گیرد بوی همین اساس خداوند (ج) میفرماید: (ولکم فی القصاص حیات یا اولی الباب) .

باین معنی که قصاص بزرگترین وسیله بقای حیات بشری است .
(ومن قتل ظلوما فقد جعلنا لولیة سلطانا) .

یعنی شخصی که مظلومی را بکشد برای اولیای او حق انتقام داده ایم . تا به این وسیله دست ستمگران از دامن ناتوانان کوتاه و حیات ایشان تامین شود .
از آنجاکه انسان فطرتاً از غرائز و نیروهای (مادی و روحانی) ساخته و بافته شده و بر رشد و تکامل نیروهای مادی و معنوی خویش نیاز طبیعی دارد . بوی همین اساس حفظ و ایجاد توازن در بین آن مایه توازن در تمام شئون زندگی بوجه آرامی روحی و اطمینان باطنی رابه ارمغان میآورد بالعکس برهم خوردن توازن نیروهای مادی و روحانی موثرترین عامل ایجاد بی نظمی در ساحت زندگی اجتماعی بحساب میرود به اصطلاح زندگی یک جانبه زاده توجه یک جانبه میباشد - جامعه ای که همه نیروهای خود را تنها و تنها در زمینه پشرفت های مادی خویش بکار انداخته و از پهلوی تکامل روحی بکلی بی خبر و غافل مانده است هیچگاه نمیتواند با تمدن مادی خود نیاز مند بهای روحی خویش را که خواهی نخواهی به اساس ایجاد فطرت دامنگیرش میگردد جواب اطمینان بخش بدهد بلکه در چنین وضعی که صرف مادیات محور توجه قرار گیرد و خواسته های روحی کاملاً پشت پا گذاشته شود ایجاد ناآرامی روحی و بی نظمی اجتماعی، بی عدالتی و اتلاف حقوق نتیجه حتمی و طبیعی آن بشمار میرود لذا دین مقدس اسلام میزان معتدل و متوسطی را مطرح فرموده و بدینوسیله توانسته است تا به

نیاز مندی های مادی و معنوی بشری طبق ایجاد فطرت وی پاسخ گوید پس اسلام دین دنیا و آخرت است، تصور نباید کرد که این ادعا یک ادعای خشک و خالی بوده و متکی بکدام اساسی نمیشد بلکه اساسات مطرح شده

اسلام بدست آوردن وسائلی رادر سلسله اعمال صالح و نیکو بحساب میآورد که مایه تقویۀ جامعه اسلامی و عامل جلال و اعتلای شان مسلمانان قرار میگردد .
از طرف دیگر آیات دیگری نیز وجود دارد که در اینجا به بشره شداد داده شده که مبادا به همین جهان طبیعت اکتفاء کند و یا فاضایل معنوی خود را فدای آن سازد که این کار نیز موجب بدبختی او خواهد شد .

محمد حسین نهضت در جستجوی حقیقت . .

قبل از آنکه به دنبال بحث گذشته در باره اعتقاد به معاد و انران در شئون مختلف زندگی و نظم مسائل اجتماعی مطالبی ذکر گردد، به این جمله توجه شود که سوال شده چرا اغلب مردم از این مبنای مهم دینی انکار دارند و این اصل مسلم عقلی را که در این جهان سراسر نظم و حساب نباید خوبیا و بدیهای مردم به دست فراموشی سپرده شود باور ندارند .
برای اینکه بدین پرسش جواب داده شود مقدمه لازم است و آن مقدمه اینست که: یکی از حقایق ثابت و بزرگ عالم وجود روح آدمی است به شرط آنکه در راه تامین بزرگی آن موانعی ایجاد نگردد زیرا عظمت روح مو قوف بر بزرگی هدف و مطلوب او است هر اندازه که مطلوب روح عالی تر و ارزنده تر باشد بهمان پایه خود روح مترقی تر خواهد بود .

و برعکس هر قدر مطلوب او آید الهی که برای وصول به آن تلاش میکند ناچیز باشد به همان اندازه تحت تاثیر غرایز منفی قرار گرفته است .

به عباره ساده تر اگر گذشته و مطلوب روح در قلمرو طبیعت باشد و برای رسیدن بدان سعی و زرد در این صورت نمی توان برای آن عظمتی قایل شد .
بالفرض اگر کسی باشد که مغز و اندیشه او هزار چند بوغلی و ابوریحان باشد یا فصاحت وی بر سبحان وائل دست رد بزند او بیاید جهان و آنچه را در آن است برای ما معرفی کند این کمال ملاک عظمت روح وی نیست زیرا صرف الفاظی ترتیب داده و موادی را معرفی نموده اما وقتی برای روح عظمت میتوان قائل شد که به قول هاتسف از حسیض حیات درگذرد و وسعت ملک لامکان نبیند و خود را برای تقرب به آن میدا فیض آماده سازد و در بر تو این معرفت در مقام شناسائی جهان خلقت و عالم تکوین برآید صاحبان این ارواح سرحد کمال انسانی را طی کرده اند به قول مولانا :

مرده زین سویندو زان سو زنده اند
خامش اینجا و آن طرف گویند اند
چون از آنسو شان فرستد سوی ما
آن عصا گردد سوی ما از دعا
جمله ذرات عالم در آن نهبان
با تو میگویند روزان و شبان
ما سمعییم و بصیرییم و خوشییم
با شما ما معرمان ما نا خوشییم

ای خواجه قهر بهتر یا آنکه قهر سازد
خوبی شکر بهتر یا آنکه شکر سازد
ای باغ توئی بهتر یا گلین گل در تو
یا آنکه به یک لحظه صد گلین تر سازد
ای مردمک دیده در دیدن این و آن
بینائی تو بهتر یا آنکه بصر سازد
اگر طوری شود که مغزها و فعالیت های فکری همه در سطح جامد و تنگنای ماده زندانی شود یعنی جزئان و مسکن و لباس به چیز دیگر توجه نداشته باشد این چنین افرادی توانند به معنویستی ایمان بیاورند و حقیقتی را باور نمایند زیرا روح شان متوجه یک جنبه شده .
زندگی که در محور ماده دور میخورد سراسر بقیه در صفحه ۵۹

هدایات الهی که بمنظور سوق توده بشری بسوی فلاح جاوید پیمان آمده و دینی که به بهترین مخلوقات ختم البرسمین حضرت مصطفی (ص) از پیشگاه ذات اقدس الهی عنایت گردیده دینی است که همه پهلوهای زندگی بشر را در برداشته و نظام باشکوه و جامعی است که نیازمند پهای روحی و جسمی را بصورت متوازن در نظر گرفته و جهت تامین احتیاجات مادی و معنوی او مقررات نهایت اساسی و بایر با طرح نموده است، اساساتی را وضع کرده که اگر جامعه ای آنرا تطبیق نماید نجات یابد و اگر به آن چنگ زند برآه مستقیم هدایت شوند ، مزیتی نیست که در محتویات عالی دین اسلام سراغ شده نتواند و مصلحتی نیست که در مبادی آن وجود نداشته باشد زیرا تمام شئون زندگی که اساس تمدن و تکامل بشری به آن ارتباط ناگسستنی دارد از مصالح سه گانه ای منشاء میگردد که قوانین اسلامی به محور آن میچرخد و آن عبارت است از:

- ۱- جلوگیری از فساد که بنام ضروریات یاد می شوند .
- ۲- جلب مصالح علیای کشور که بنام احتیاجات یاد میگردند .
- ۳- مکارم اخلاقی و عبادات حسنه که بنام تحسینات از آن تعبیر میشود .

اصول سه گانه فوق به نحو شایسته جوایگوی همه تمنیات انسانی و مایه ارضای هر گونه آرزو های مشروع بشری است .

اسلام با تطبیق اصول ضروریات یا جلوگیری از فساد تکمیلاری همان شش عنصر ذیل را که عبارت از حمایت دین ، حمایت نفس و حمایت مال حمایت نسب ، حمایت آبرو و حمایت مال است بعهده میگیرد که ادامه حیات بشری بدون آن تصور شده نمیتواند .
۱- در مورد حمایت و نگهداری از دین خداوند (ج) میفرماید: (وقاتلوهوم حتی لا تكون ثنته و یكون الدین لله الله ...) و در سوره انفال نیز میفرماید: (ویكون الدین لله) هکذا حضرت محمد (ص) در قسمت حمایت از دین میفرماید: (امر ان الاقل الناس حتی یسبه و ان لاله الا الله) الحدیث .

از بیانات خیر

دوغ آب !

هر چه در وصف (دوغ) بالا حاضی در این روزها که شدت گرما روز افزون است بنویسیم و بگوئیم - کمتر از آنست که بنده و جناب شما عملاً احساس میکنیم .
دوغ سرد و سایه بید و فرش حصیر در ظهر یک روز تا بستانی مطلوب هر شهری و دهاتی ماست .
امروز در شهر ده یکسان دوغ پیدا می شود اما سایه بید و فرش حصیر و گوشه دنج حکم گنج را پیدا کرده است که بهر کس میسر نیست .
متأسفانه - دوغ سالم و صحتی نیست چون این دو موردی دیگر خویش در بازار های شهر ما وجود ندارد زیرا اگر دوغ تازه بدسترس بیاید آبش بقدری فراوانست که باید بجای (دوغ آب) باید گفت. (آب دوغ) زیرا در چند لیتر آب فقط یک یا نیم لیتر دوغ راهبریزند و بخورد مردم میدهند .
اگر از چکه های گجمالی شده - دوغ را آماده کنند گذشته از موجودیت ذرات گچ و گل سفید آنقدر گرد و خاک سرک نیز در گیلان دوغ بچشم می خورد که گویی (دوغ خاک) است .
از هجوم مگس ها و بی میلانی (کثافت کاری دوغ فروشان صافی های نا پاک شان چه بگویم دوغ فروش بی انصاف گیلان که بدوغ آلوده شده و یک همشهری ما لحظه ای قبل نوشیده است برای همشهری دیگر یا اصلاً پاک نمیکند و یا باطنی آلوده بصد ها میکروب و ویروس دهان گیلان میاید و دوغ عرضه میکند و پول بدست میاورد

چون بیاروایی و کدام مقام دیگر رسمی و غیره رسمی خود آمادگی عرضه چنین نوشیدنی ها و خوراکی های بازار را ندارند حتی مراعات حفظالصحه و شیوه عرضه صحتی مشربیات و ما کولات بازار را نیز نظارت جدی نمیکنند .

بطور مثال با هر گیلان دوغ آب بازار یک گیلان سرد و خاک جهان میکروب را نوشیم و لب به آستین پاک میکنیم و شکر نعمت بجا میاوریم اما نمیدانیم که بزودی به امراض معده و روده مصاب میشویم ورنه هر گز لب به چنین گیلان های آلوده نمی آلاینم .

هرگاه حفظالصحه بیاروایی یا روغتیا یلان نتوانند در همین روزها مساله عرضه لبنیات را جدا تنظیم و رهبری کنند - پس چه وقت خواهند توانست این آرزوی مردم را بر آورند .

در ایام زمستان مگس ها به نیروی شمشیر (جنرال زمستان) محو میگردد مردم هم از نوشیدن دوغ فارغ میشوند (طواف دوغ فروش در زمستان نه آب فروشی میکند و نه دوغ فروشی) بنابراین آنوقت احتیاجی به اقدام بیاروایی و وزارت صحتیه احساس نمیشود .

پس بهتر است پیش از فوت وقت و اوج گرفتن آرایش دوغ آب و سایر نوشا به ما دست به اقدام جدی زد زیرا از قدیم گفته اند .
که : علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد .

(ابوالوا)

دخبر و تقلب

خبری کومه داسی فزیک ماده نه ده چه همین حجم اوتاکلی وزن ولری اوبوخی دک گری نسی خکه بی هرخوک بی توله بی اندازی اوی بیسی یوبه بل لوردی .
لیدی کبله چه په خبرود چایسی نه دی لگیدلی له همدغه امله پدی برخه کبسی لورینه او بیروینه دوه زبانه ده چه حتی خنی کسان به
دی دیر خوشاله وی چه اوریدونکی ولری اویا اوریدونکی پول دده و خبرود پاره غون غون وگرخی .
کومه خبرود چه یوخه بازار پیداگری دی هغه دستاینی اوتوصیف خبری دی پدی برخه کبسی خینی خبری دومره قیمتی وی چه په یوه (بند چوکی) ارزی .
بخوانی پول قیمتی خبروته یوتول موجوده او هغه هم دشعر « وزن » ، زه خودا پول خبری به دومره قیمته وی چه دیوی رباعی قیمت به په طلا و اوسرو زرو و رکول کیده . که خه هم درباعی تللو دپاره تله موجوده وه « اوس هم به نویو و زنونو کبسی ددغه شی دپاره خسه شی نشسته) سرده دی هم هغه خوله چه رباعی ورباندی ویلی شوی ده یوه مناسبه پیمانانوه .
خدای می دی غاره نه بندوی دستاینی په یوی رباعی سره خوخله دشاعر خوله له طلا و خه چه گری بی شوی وه

زمنون زروانو پرمختگونو په سلسله کبسی طلاوی دستایونکو خولو په تناسب نه دی

زیاتی شوی اوله بیلی خوا اوس هرخوک پسو هیدلی دی چه ستاینی دکوم درد دوا نشی کیدلی نوله همدغه امله هغه چانس د لاسه

وتلی دی دستایونکو خولی به سرور و دگی

شی اورنور خه ویلونه (وربتی شی) سره ددی هم لاتراوسه دهنرمندانو هغه خبری چه دشعرا و موسیقی په ژبه تی وایی ورخ په ورخ زیاتیدونکی ارزینت لری .

دهنر په زبه خبری خو دهرجانوسی کارنه دی سره ددی هم داسی کسان شته چه دخان په گفته خبرو بازار تو دوی ، زما خبری تاسو تله

رسوی اوستاسو مانه راوی اوبه دی توگه خان ته دگوزاری او غریبی لاره جوړوی .

دخبرویسی نه گرخیونکو محترمینو (هیله ده چه شمیرنی نورهم په هیواد کبسی زیاتشی

له یونه بل ته دوول شویو خبرو بازار دیر سوو گری دی اوهره متاع چه پخبله بنه خیل قیمت دلایسه وگرگی ، نوبیا بازار چلونگی

کسان دتقلب دابتکار او هنرنه استفاده گوی اوس چه سمی نیغی خبری دخرخلاو متاع

نشی بلل گیری نوخنی دخبرو تقلب کوونکی غواپی چه زما اوستاسو خبروته بل پول رنگ

ورگری اویایی پخبله خاصه کیمیاگری بیخی شکل اوماهیت وگرخی ترخوجه دا

پول (نه ترخاونه خور و) خبروته یوتریخ او یاخون خونودگری او بیانی یوی محدو دی تقاضا ته عرضه گری .

بیچاره دکتور

مورد دقت قرار بدهد زیرا اوکه دکتور خیر اندیش (ا) است نمی خوهد مریضانش سرا سیمه به این سو و آن سو عقب دو او لابراتوار بگردند و از طرفی آرزو دارد به لابراتوار پست ها و دوا فروشانیکه از صبح تا شام به امید دریافت

چند قران دست به (الاشه نشسته اند) خدمتی نماید و این البته کار خوبی است ا

پس یک چنین دکتوری که تا ساعت هشت شب یا بیشتر در معاینه خانه کار

میکند چطور میتواند از هر مریض بدقت معاینه کند و در دشن را تشخیص بدهد .

شما از چنین دکتوری چه انتظار دارید . اگر آدم و سواسی و گله مندی باشید

و بخواهید شکایت کنید من به شما حق نمیدهم .

آدم از یک دکتور با انصاف ا چه قدر میتواند انتظار داشته باشد دکتوری که هم

معاینه میکند هم نسخه میدهد و هم درملتون و لابراتوار را به شما معرفی میکند !

م، سرشک

نمیدانم میدانید یا نه که برای بعضی از دکتوران آنقدر موضوع پول و پول گرفتن مطرح نیست البته مریض معاینه میشود چگونه من نمیدانم ولی یک چیز را میدانم که عقب اتاق معاینه بعضی از دکتوران قطاری از مریضان صاف بسته اند که باید معاینه شوند - نسخه بگیرند و ۲۰ - افغانسی ببر دازند شاید هم بیشتر .

مریض بخاطر درمان در دشن میخواهد زود تر معاینه شود . دکتور هم این آرزو

را دارد اما بیچاره دکتور باید چندین وظیفه را انجام بدهد ، هم مریض را معاینه

کند - هم نسخه بدهد هم لابراتوار مشخص

را برای تجزیه خون وادرار و چیز های دیگر به مریض آدرس بدهد و هم آدرس درملتون معینی را گوشزد مریض کند .

و بعد نتیجه لابراتواری را از دو جهت مطالعه کند یکی از جهت تجزیه لابراتواری

ویکی هم از این جهت که در کدام لابراتوار تجزیه شده است و آنوقت نسخه بدهد

ادویه مریض را هم باید از همین دو نگاه

صلح و دوستی آینده آل همه

نمودند تا اکنون دگر گونی هایی
بمیان آمده است. از همه مهمتر
اینکه برژنیف بخاطر ایجاد پایه
های همکاری اقتصادی با امریکا
توانست تا د وای تلخ مین گذاری
بنادر ها یفو نگ را ببلعد. اکنون
رهبر شو روی در داخل کشور پایه
های قدر تشس را تحکیم نموده و
جذبہ سیا سی شخصی بدست آورده
است. ولی شهرت صلح سازی
نکسن تو مط اتهام واتر گیت بکلی
از بین رفته و برای جبران این نقیصه
با مشاور مخصوص ص کاخ سفید،



برژنف پس از گام گذاردن در امریکا

● امریکا میان سفر پرژنیف را مرحله دوم صلح
و دوستی بین شرق و غرب خواندند.
● نکسن این سفر را گام بلندی در راه صلح و
همکاری ملل نامید

از لحظه ای که طیاره حامل برژنیف در هفته گذشته، روی خط رنوی میدان هوایی پایگاه هوایی اندر یوسس - تماس نمود او به صورت مستقیم به استراحتگاه ریاست جمهوری رفت. رئیس جمهور نکسن برای پذیرایی بهتر مهمان، ییلاق کمپ داوید را که نزدیک کوه های کاتو کتین واقع است آماده ساخت. لحظات بعد، یک هلیکوپتر زیبا و راحت، روی چمن سبز کاخ سفید نشست و زیب و زینت های قدیمی نمای کاخ، همراه با صدای شیبور مهمان را پیشواز گرفت. برای امنیت و آرامش بیشتر، برژنیف با خود هلیکوپتر آرام، سا مان دیگر و حتی دور نمای از کرملین را آورده ولی تفاوت زندگی محسوس بود و این بخاطر این است که یک رهبر قدرتمند نیم جهان دیگر، در برابر دیگری قرار گرفته است. جالب این است که پس از بازدید نیکتا

خروشچف ۱۵ سال قبل هیچ رهبر حزبی اتحاد شوروی فرصت نیافته بود تا دیداری از امریکا نماید. این مرحله را می تواند مرحله دوم ایجاد فضا صلح و دوستی خواند. تقریباً یک سال قبل، نکسن برای امضای سلسله موافقه نامه های همکاری، از تحدید سلاح گرفته تا تبادل های فرهنگی به مسکو پرواز نموده و با برژنیف گفتگو نمود. این سفر توجه جهانی را جلب نموده و فاصله دوری شرق و غرب را کوتاه تر ساخت.

این بار، هر دو رهبر در برابر هم قرار گرفتند تا طی شش روز گفتگو نهال دوستی بی که در مسکو نشاندہ بودند، آبیاری نمایند. این گفتگو فضای ر وابط مبنی تواند افق سیاسی هر دو کشور را روشنتر سازد.

از زمانیکه این دو رهبر در زیر چلچراغهای کاخ کرملین مذاکره

تبصره ژوندون

تو فقها نیکه در پایان مذاکرات عالی و موافقانه یک هفته یو ليو نید برژنیف زعيم حزبی اتحاد شوروی و رئیس جمهور نکسن صورت گرفت و تفصیل آن طی ابلاغیه مشترک انتشار یافت در واقع یکی از حوادث مهم و با اهمیتی در تاریخ سیاسی جهان و به سبب دروابط شرق و غرب محسوب میگردد جنگ سرد که محور این مذاکرات را تشکیل میداد ولیو نید برژنیف زعيم حزبی اتحاد شوروی در نطق تلو یزیونی خویش آن را در واقع خاتمه پذیرفته شده اعلام کرد. ابری بود که در طول سالهای گذشته بر روابط شرق و غرب سایه می افکند ولی امید آن میرود که این سایه با امضای معاهده جدید تحدید سلاح ذروی در سال ۱۹۷۴ و باز دید های مجدد سران وزعمای اتحاد شوروی و امریکا در سالهای آینده بکلی ناپدید شود.

کشیدگی عرب و اسرائیل که برژنیف طی نطق خود از آن ابراز نگرانی کرد و آنرا ابر تاریکی بر مذاکرات موافقانه خود با نکسن خواند در حقیقت مانع بزرگی در تامین صلح واقعی بین المللی بشمار میرود. افغانستان با پیروی از سیاست عنعنوی عدم اسلاک و قضاوت آزاد خویش و آرزو منده زمیستی مسالمت آمیز با همه دول جهان در فضای صلح و آرامش جهانی هر قدمی را که در راه تحکیم صلح بین المللی و تشدید روابط دوستانه بین همه ملل جهان برداشته شود، نیک دانسته و میداندا نوقع داریم اختلا فاتیکه در انتر تجاوزات اسرائیل برخلاف اعراب و غصب و تملک قسمتی از اراضی یکعده ممالک عربی بوجود آمده و دامنه آن روز بر روز توسعه می یابد از طریق مذاکرات سران دول بزرگ و مداخله مستقیم این کشور آن چنان راه حلی پیدا کند که در اثر آن حقوق اعراب اعاده گردد و مردم فلسطین از آوریگی و بی خانگی نجات یابند.



از زمانیکه دور رهبر شرق و غرب زیر چراغهای کاخ
کرملین مذاکره نمودند ، تا اکنون دگرگونی هایی
بمیان آمده است

مات‌هاست

نکاتی از اعلامیه مشترک اتحاد
شوروی امریکا

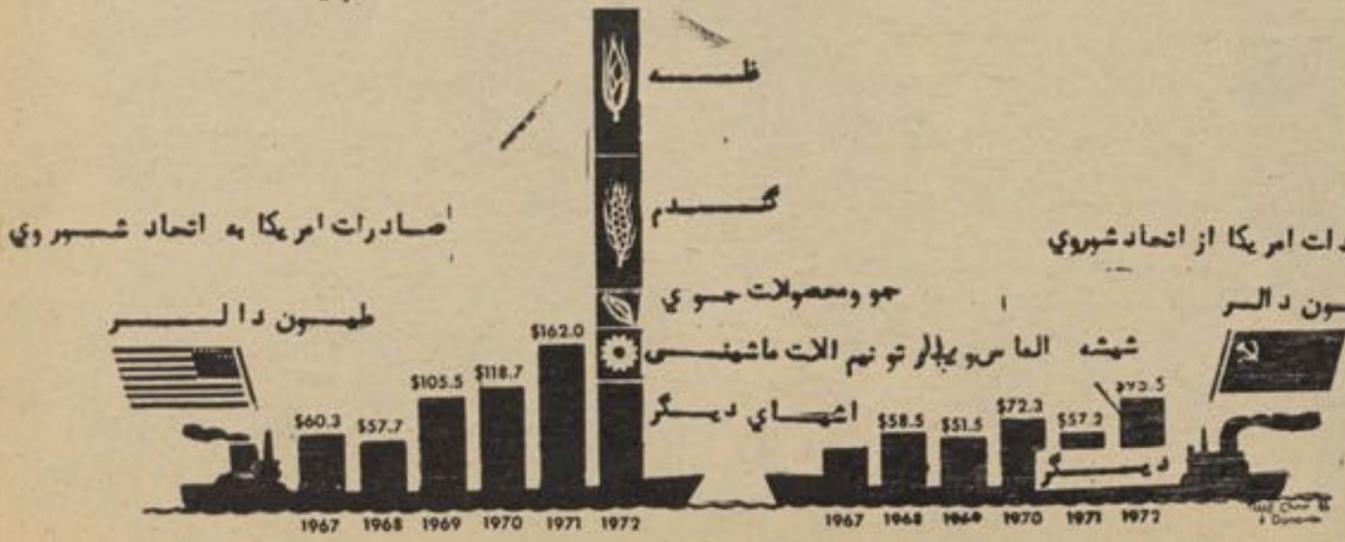
جلو گیری از جنگ ذروی آینده
تجدید سلاح های استراتژیک
کاهش عصارف نظامی ، از بین بردن
وامحای سلاح مرگبار کیمیاوی ،
مساله هندو چین ، حالات اروپا ،
شرق میانه ، همکاری اقتصادی
زراعتی و تجارتي فرهنگي و علمي و
مناسبات ترا نسپورتي نکات اساس
اعلامیه مشترک هر دو قدرت بزرگ
جهانی را میسازد .

حکومت می نماید خبر نگاران
امر یکایی را به صورت غیر منتظره
بکاخ کرملین راه داد و با نشان ۳
ساعت و بیست دقیقه به گفتگو نشست
در این گفتگو با خبر نگاران بر ژنیف
سعی نمود که تمامی توان به
صحبت ها پیش لحن دو ستانه
بدهد . او خبر نگاران را به گرمی
به پیشواز گرفت . آنان را به اتاق
کارش نزدیک دفتر سیاسی برد او
سگرت فیلیپ مو ریس دود میکرد ،
پروژه نامه نگاران شوخی می نمود
خیلی مرد اعتماد به خود معلوم می
شد . در یک محل اتاق کارش ، او
به دروازه شیشه یی اشاره نموده
بآبسم گفت (اتاق مطالعه) . بعد
با خنده درب آن را باز نمود . در
درون آن یک بستر خواب ، دستگاه
تلو یزیون و یخچال وجود داشت .
طبق گذارشی که اکسلباک نماینده
مجله (نیو زیوکم) داد . برژنیف
سعی می کرد که به صورت مستقیم
از نکات مشخص دیدار آینده چیزی
بزیان نراند . او در حالیکه در حاشیه
حادثه و اترکیت تماس می گرفت
گفت این موضوع کاملاً یک حادثه
داخلی امریکا بوده و من به آن چه
بقیه در صفحه ۶۲

بود .
حتی فکر می شد که موج عظیم این
اتهام ، رئیس جمهور نکسن را بکلی
از اریکه قدرت بپندارد .
سخن دو ستانه .
بهمین سبب مسکو برای مدتی
سکوت نموده در دو راهی تصمیم
قرار داشت .
با لخره بر ژنیف به صورت تقریباً
شخصی ، برای ایجاد فضای صلح
و دوستی ملل متخاصم گامی بر
داشت . و قتیکه تصمیم گرفته شد
رهبران کرملین همه موانع را برای
پیروزی در این دور مذاکرات از
برای بر ژنیف برداشتند . ماه
گذشته برای چهار روز رهبران
جدید و پیروز مند دفتر سیا سی
کمیته مرکزی حزب کمونسنت اتحاد
شوروی ، به شمول بر ژنیف با
هانری کسنجر در دهکده زویدوکناز
در یای و لگاه جا بیکه تا اکنون هیچ
سفیر غربی راه نیافته است ، دورمیز
مذاکره نشستند . در این دور مذاکرات
بیشتر روی سفر بر ژنیف گفتگو
صورت گرفت . بعد ، مطبوعات
شوروی و رهبران آنکشور با لحن
در ستانه تری سخن گفتند ، و سپس
هر دیکه در مدت نه سال گذشته
بصورت آشکار و پنهان بر شوروی



بخاطر معطله و اترکیت شبکه
سراسری تلویزیون ظاهر شد .
به نظر بسیاری امریکاییان ،
بر ژنیف در این دور مذاکرات
پر برنده تری نسبت به نکسن در
دست دارد . و فکر می شود که وی
زیر همین فضای نامطلوب ، گذشتهای
زیادی بنماید تنها امریکاییان
نیستند که از اثر ناکی نامطلوب
حادثه و اترکیت متاثر هستند . بلکه
رهبران کرملین می ترسند که گفتگو
با یک رئیس جمهور ضعیف و کسی
که در برابرش کازکوس عصبیان
زده قرار دارد ، آنقدر رزمند نخواهد



لبخندی که ۳ هزار سال

● سلاکهای که چون سونا لبخند میزد

و چون نو فریتت زیاد بود!

● سلاک تویه - همسر یک رب النوع مصر

بود.

در یکی از لوحه های سنگی هیرو گلیف که محتوی اطلاعات پیرامون عصر عتیق مصر میباشد - راجع بهملکه تویه - چنین نوشته شده . او مادر پادشاه و همسر عرب النوع بود.

شوهر او یک دولت جدید را بنیاد نهاد و پسرش در پهنه تاریخ هزار ساله زمان زندگی خویش به حیث نیرومند ترین و آباد کننده

ترین فر مانتر اقدام گذارده است. تا این اواخر آرکیولوگ ها راجع به ملکه تویه که ۳۰۰۰ سال پیش از امروز در مصر زندگی می کرد معلومات موثق در اختیار نداشتند . و نمیتوانستند پیرامون حیات او اظهار نظری بکنند . اما اکنون یک آرکیولوگ معروف راجع به این ملکه نیل مینویسد که : «او دومین مو نالیز است» .

یک متخصص فرانسوی آرکیولوجی که در حفاری های کنار رود نیل کار کرده و در زمره کاشفین آثار تاریخی این سامان شامل بود در باره ملکه تویه چنین میگوید :

(او مانند نو فریتت زیباست)

هنگامیکه آرکیولوگ ها - قبر ملکه تویه رامی شکافتند این مجسمه را در اطاق جلو آن یافتند .

در شهر لکسور مصر غاری دیده شد که بیشتر به غاروبا شبا هت داشت و گروپ آرکو لوگ های فرانسوی مو شکافانه وارد آن شدند و به اصطلاح خود شان (دره ملکه های مصری) را کشف نمودند این مغازه طولانیست و در نهایت آن قبر تویه قرار دارد .

در یکی از اتاقهای مدخل که تاریک بود یک کارگر بر سبیل اتفاق این مجسمه را در حالی دید که در بین پارچه های سفالین در کمال سلامتی قرار داشت آرکیولوگ ها برای مدت کوتاهی مجسمه را از مغازه بیرون آوردند و از آن عکاسی نمودند سپس بجای اصلی اش بر گرداندند و بعد از آن آرکیولوگ ها در آرشیف مربوط آثار تاریخی مصر به تحقیق و گرد آوری اسناد و مدارک علمی راجع به این مجسمه پرداختند .



سعد سر دارد



این لوحه سنگی هیرو غلف ملکه معروف شد او یکصد سال عمر کرد شصت و هفت سال تمام حکمروایی نمود .

تویه را با عروسانش نشان میدهد . خواهر و برادر و خاله و خواهرزاده در عصر فراغه مصری رواج داشت و اصولاً شبکه تحریم چنسی طوریکه امروز وجود دارد در آن زمان وجود نداشت) را مسس دوم - اولین همسر خود (خاله خود) رادر مقام رئیس خانواده خود قرار داده بود .

بهر صورت بما در زیبای خویش احترام میگذاشت و سخت بمادر خویش علاقه داشت در عصر او معابد زیادی ساخته شد و طوریکه آرکیولوگ ها ابراز نظر میکنند - نمود فیصد تمام معابد عصر عتیق مصر در عصر زمامداری او اعمار شده است .

طرفه اینکه را مسس دوم برای ادای احترام به مادر خویش - با خاله خود هینوت تویه ازدواج کرد

مجمسه ملکه تویه - پرده از روی راز های تاریخ مصر بر میدارد و از جمله دومین لبخندمجمه تاریخ جهان را معرفی میکند !



مجمسه را يك كارگر از بين اشيای سفالين پيدا كرد .

بر اساس این راپور هیرو غلیف فامیل ملکه تویه - از سوریه به دلتای نیل ، مهاجرت کرده اند نام های مصری اختیار نموده و در فعالیت های سیاسی و نظامی داخل و خارجی مصر پیهم شده و به اثر ابراز لیاقت و فدا کاری بمدارج عالی نظامی و کشور دارای در عصر هژدهمین سلسله فر ا عنه مصری رسید پدر تویه بالاخره پرتبه قوماندانی عمومی قوای سواره (عزاده) مقرر شد .

بزودی يك فامیل دیگر مهاجر سوریایی بر قلمرو حکومت مصر حمله کرد جنرال را مسس برای تصرف تخت و تاج فراغه مصری با سپاه سوار یا بی به جنگ دست زد در فرجام با لقب (را مسس اول) در مقام (رب النوع پادشاه) پر مسنه حکمروایی دولت و شمع مصر تکیه زد پسرش نایب او شد .



اوچون نو فر نیت زیباست

قدیمترین سندی که پیرامون این مجسمه معلومات میداد - پارچه سنگی بود که بر روی آن بخط هیرو غلیف اطلاعاتی نقش شده بود که قدمت آنرا تا ۲۳۰۰ سال پیش نشان میداد .

این پادشاه جدید بزودی بی برد که يك فرعون مصری چه کار هایی را باید انجام دهد و از جمله سیتیوسی پسر را مسس با لقب «سیتیوسی اول» پادشاه مقتدر شد و پدرش بمقام (رب النوع و پادشاه پدر) ارتقا کرد .

پادشاه جوان و نیرو مند (سیتیوسی اول) که با او نزد همین دور سلطنت فرا عنه مصری آغاز گردید یا دختر جوان - زیبا و نیرو مند - جنرال قوای سواره نظام خود تویه ازدواج کرد .

ملکه جوان و پنج طفل بجهان آورد که چهار پسر و يك دختر بودند .

را مسس دوم - پسر سیتیوسی اول بعد از پدر بر تخت سلطنت نشست و نسبت به پدر بیشتر



بر روی نقشه محل کشف مجسمه دیده میشود

لحظه در دنیای دیگر گونه

فال تو نشان میدهد که عاشق هستی...



کشناسی هم قواره میخواهد!

شاگرد مکتب معرفی میکرد، از آن دکان فال بینی بیرون آمدند. کمی به اطراف خود نظر انداختند و بعد به امتداد کوچه حرکت کردند.

حس کنج کاری ام بیشتر جلب شد. خواستم تابدا نم در داخل این اتاق چه صحنه می است؟ آنجا چه کسانی نشسته اند؟ باهمین مفکوره پرده راعقب زدم و داخل شدم. اتاق کوچکی بود. فضای آن تاریک و کمی هم دم کرده بود. در گوشه آن میز کوچکی گذاشته شده و بالا یشیک تسبیح، چندین مربع فلزی، قلم و قلمدانی و چند جلد کتاب کهنه و ورق های کاغذی گذاشته شده بود.

در پشت میز، مردی باریش کوتاهی قرار داشت لنگی اشن رابه طرز خاصی پیچیده بود و باگوشه آن عینک ذره بینی اش را پاک میکرد کمی بسویم خیره شد بعد پرسید:

چه کار داشتین؟

گفتم: میخواهم فال مرا ببینید.

جلب کرد دران نوشته شده بود. «رمل، تعویذ، فال، نجوم، تسخیرات قیافه شناسی».

پنجره این اتاق یاد کان با پلاستیک شفافی پوشیده شده بود بردروزه کوچک آن پرده کهنه و ضخیمی آویخته بودند.

لحظه ای در آنجا تو قف کردم بیاد کوچه های دیگر شهر افتادم که در آنجا ها نیز چنین لوحه ها و چنین دکان ها فراوان است.

در همین لحظه دو دختر جوان که لباس سیاه مکتب بر اندام شان برازندگی خاصی داشت و کتاب هایی که بدست گرفته بودند آنها را

در وازه های شکسته. پنجره های قدیمی که در بعضی بجای شیشه کاغذ اخباری چسپا تیده بودند، انسان را بیاد گذشته های کابل میانداخت.

درین کوچه لوحه های که بالای دکان کوچکی نصب شده بود توجه مرا

فال بینی گفت:

دختری را که دوست داری جوان دیگری مزارعش است

یکی گفت:

تو عاشق هستی بگو نام معشوقه ات چیست که فال او را هم ببینم؟ در پیچ و خم یک کوچه قدیمی شهر کهنه بود، جویچه های آب کثیف تنگی کوچکی دیوار های بلند و فرسوده منازل، منظره عجیبی داشت.



فالبینان شهر ما باین ابزار حوادث آینده زندگی علاقه مند ان و بزعم خود پیشگویی میکنند

در بسیاری از کوچه های شهر کهنه ، دکانهای فالبین وجود دارد

فالبینان شهر ما

قبل آمده بودند چه میخواستند؟
کمی سرش را شور داد بعد
گفت :
این هاهم مثل تو مشتری یا ن
من هستم .
گفتم : ازین مشتریان بسیار
داری؟

گفت: بلی بیشتر دخترها
و پسران جوان پیشم می آیند. در
حالیکه يك سکه پنج افغانیگی
را بالای میزش گذاشتم از انجا بیرون
آمدم. درراه باخودم فکر میکردم که
این دختری که من عاشق او بودم و او
هم مرا دوست داشته اما تا امروز
اورا نمیشناسم که خواهد بود؟

کوچه های شهر کهنه را یکی
بی دیگری طی کردم . در بسیاری آنها
دکان های فال بینی وجود داشت
بعد به جاده میروند آمدم در مقابل
شفاخانه مستورات دیدم که در زیر
سایه درختان آنجا باز هم تك تك
مردهای نشسته و مشغول فال بینی
اند . همان مربعات فلزی و همان
کتاب های کهنه .

نزدیکی آن ها نشستم مردمسنی
بود در مقابلش صندوق کو چکی
قرار داشت که بالای آن شکل
دست و پنجه را رسم کرده
بودند .

بقیه در صفحه ۵۶



بالاخره این کف شناسان بی انصاف
ماکار روا نشناسی رانیز انجام
میدهند !

مشکلات شمارف می شود و با هم
ازدواج میکنند..

کمی خسته شده بودم سخنانش
را قطع کردم ازین فال بین
پرسیدم :

همین دخترهای که چند دقیقه

گفتم نمیدانم .
گفت بگوتافال اوراهم ببینم .
من هم يك اسم خیالی گفتم بعد
همان حرکات اول شروع شد و
سخنانی نظیر آن. از آن دخترگفت
واز عشق که بمن دارد . گفتم

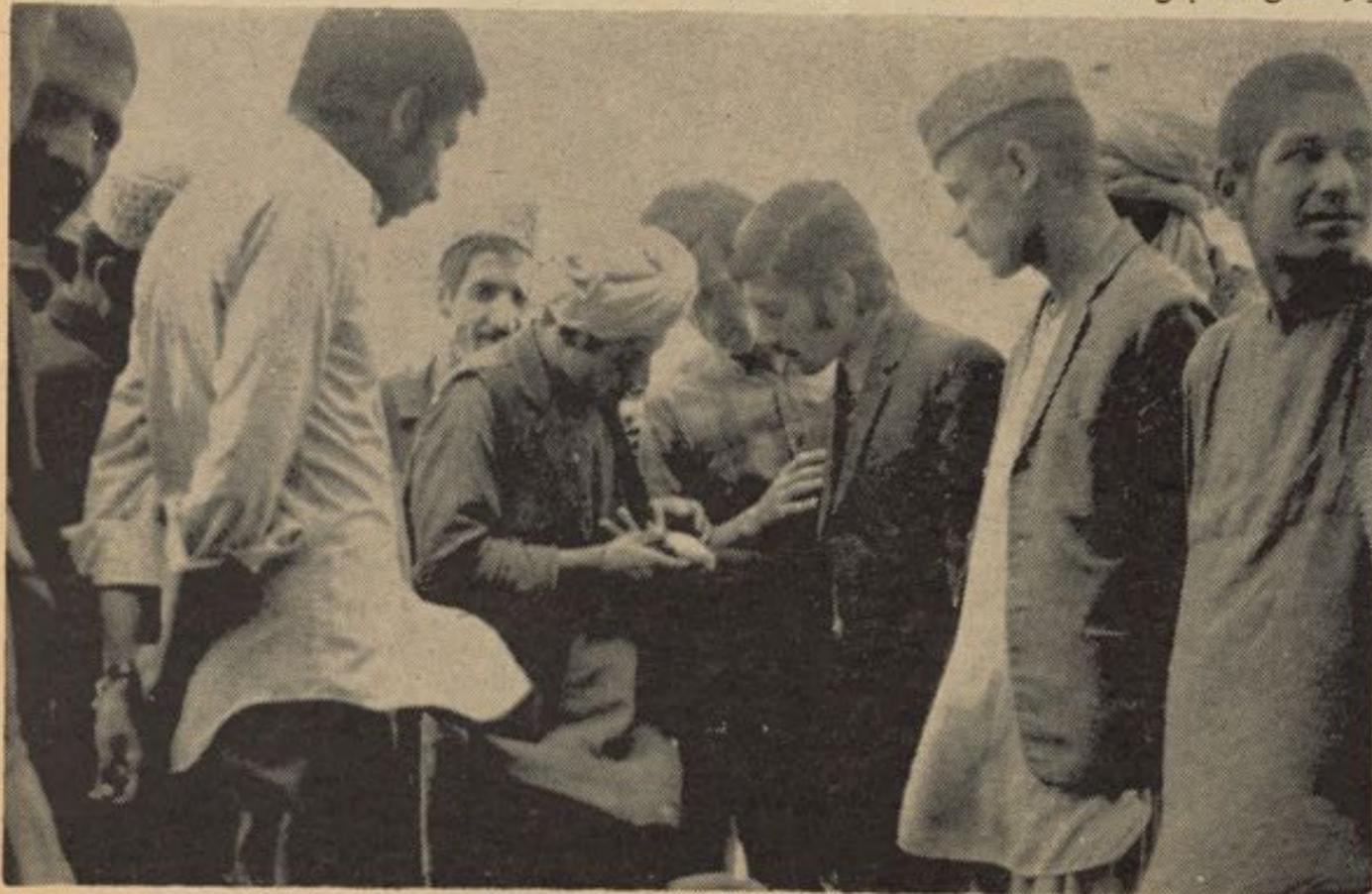
بعد در مقابل ، بالای دراز چوکی
ای که گذاشته بود نشستم . اسم
منرا پرسید برایش گفتم. بعد با همان
مربعات فلزی که بالای آن حروفی
حک شده بود کمی بازی کرد و مانند
اینکه کلماتی را استخراج کرده
یاد داشتی بر داشته باشد بعد کتاب
دیگری که به قلم نوشته شده بود بدست
گرفته صفحه یی از آن را گشود.

نخست سخنان کنده کنده و
پراکنده یی گفت از شجاعت و غیرتم
وجملات دیگری، از رونق کار
وزندگی ام.

یکدم گفتم: فال تونشان میدهد
که عاشق هستی بعد بسویم خیره شد
آهسته به کنج میزش تکیه دادم و
آماده شنیدن بقیه حرف ها یش
شدم .

وقتیکه دید توجه من بیشتر جلب
شدرشته سخن را بدست گرفت از
دختر چشم سیاهی تعریف کرد که
به زعم او من دوست دارم. از اخلاق
اوگفت و از جوان مزاحم دیگری
که درراه زندگی اش قرار داد.
از من پرسید.

اسم آن دختر چیست ؟



همشهریان خوشباور ما گرد کف شناسان شهر حلقه میزند و رازهای سر بمر آینده را می شنوند !

مافیای سیسیلی به لوزه افتیده است

۳۵ نفر از اعضای مافیا بدام افتاد

مردی که اسرار مافیای افشا کرد، در حقیقت

سر نوشت خود را نیز تعیین نمود

((ویتال تو همانقدر آدم خوب هستی، مثل

نکه مرده باشی!))

ازای آن برای دون) بزرگت خدمات کوچک انجام دهند اما سفاکانه همین کارهای کوچک در اندک مدت به جنایتها ی بزرگ و قتل واد مکشی ها می انجامد.

لئو نارد و ویتال نخستین باز در ماه اگست ۱۹۷۲ سر و کارش با مقامات عدلی افتاد و آن وقتی بود که به همراهی جوزف کالو و فرانسکو سکر یما بعلت اختطاف یک نفر بنام حیاتو کاز ینا محکوم به حبس گردید.

انها کاز ینا را برای مدت ۱۷۶ روز نگاه داشتند تا اینکه خانواده او صد ها میلیون لیره ایتالوی برای استخلاص کاز ینا پرداخت کردند و آزادی او را خریدند و ویتال و کالو بنا بر عدم دلایل کافی برای اثبات جرم شان از حبس رها شدند اما سکر یما در زندان باقی ماند پس

تسلیم و کالبد شکافی نشان داد که او به اثر خوردن مرگ موش در گذشته است. اینکه او به قتل رسیده یا مجبور به خود کشی گردیده اساسا چندان تفاوتی در قضیه ندارد. مافیا فوراً اعلان کرد یکتن از خانواده ویتال به حرف آمد ریکی دگراز اعضای این خانواده باید به استیبال مرگ برود. لئو نارد و ویتال از جمله افراد مهمی نیست که بنام (چره یی) یاد میشود. او در درجه دهقانان جوان می باشد که مافیا ماموردست نشانده خود را از بین شان انتخاب میکند این اشخاص جوان در محیط بسیا زید از فقر و بیسوایی بدنی آمده در میان الودگی های همین محیط بزرگ می شوند و تمام زندگی شانرا در گرسنگی و غربت سپری میکنند بدون شك بخت به آنها روی می آورد که بتوانند به شهر منتقل شوند و در

حرفی بزند. لئو نارد ویتال نخستین اخطار را گرفته است.

مافیا خواهرزاده ۳۴ ساله اش را بنام سلواتوره ویتال که شغل تربیه گل داشت به قتل رسانده است. سلواتوره ویتال چند روز پیش از اینکه مامایش بر سر حرف آید در بسترش مرده بدست آمد.

یک عضو خانواده بزرگ مافیای سیسیل بنام لیوناردو ویتال ۳۲ ساله لب به سخن گشوده اسمای بسیاری از اعضای خانوادهاشرا نزد پولیس فاش کرده است. افشاگری های او سبب شد که مدعی العموم علیه ۴۸ تن از اشخاص که به حلقه های سر شناس و محترم تعلق داشتند اقامه دعوی کند و آنها را به محاکمه بکشاند. اما منجمله ۳۵ شان به زندان رفتند و ۱۳ تن باقی ماندند. هنگام تعقیب از چنگ پولیس فرار کرد، و هنوز تعقیبشان ادامه دارد. از جمله ۳۵ نفر گرفتار شده ۱۵ نفر شان بعد تر دو باره آزاد شدند و امروز ۲۰ نفر در زندان به سر می برد که همه شان به اثر افشاگری ویتال مورد تعقیب قرار گرفته اند.

ویتال برای پولیس نعمت بزرگی بحساب می رود و حال تمام دستها برای محافظت این یگانه شاهد مهم کار میکنند. بوی محاکمه آنها وقت زیاد مانده و روزها طولانی است چنانکه یکتاران مافیا میتوانند از هر لحظه غفلت استفاده کنند و شخصی را که تا این حد برای شان خطرناک است از سر راه برداشته نگذارند.

نسو تر اینا پسر یک رئیس شرکت ساختمانی پالرواز طرف مامورین مافیا اختطاف شد. او موفق شد از چنگ اختطاف کنندگان فرار کند اما از پشت سر مورد اثابت گلوله قرار گرفت و هلاک شد مردم شهر به اثر مشاهده صحنه مرگ انسوتر اینا اعصاب خود را از کف دادند.





از آزادی ویتال همراه با سا یسر همکاران مافیایی خود به جز یره اسپیناد منتقل گردید. در اینجا آن جنا یتکاران مشکوک وجود دارند که احتمالاً تحت مراقبت های مخصوص وشدید هیچگونه عملی بالای شان االسبات شده نمی باشد ویتال یک مرتبه سعی به خود کشی میکند اما توسط رفقاییش نجات می یابد. بدنبال این واقعه او برای معاینات روانی به یک کلینیک ا امراض روانی

جنوزی ۱۹۷۲) یک شبان بنام یرودی مارکور را کشته است هر سه قتل رادر منطقه پالمیر ومرتکب شده وپولیس نتوا نسته بود موفق به کشف این جنایات شود . ویتال مامایش جیووان با تیستا ویتال را بحیث محرک دو قتل قلمداد کرد واطهار داشت که به اثر هدایت او مرتکب قتل آن دو نفر شده است و هم جوزف زیر شیارا بحیث رئیس خود درین دو حادثه قتل معرفی کرد



۹۷۶ روز تمام لوچیانو کاسینادر اختیار مافیا بودتا اینکه خانواده او صد ها ملیون لیره برای نجات جانش به مامیا پرداخت، در تصویر لو چیانو کاسینا را با پدرش مشاهده میکنید .

فیر مرمی از بین برده است . سر اینجا م سه سال پیش عصر روز ۲۰ باتیستا ویتال وجوزف زیر شیارا فوراً از طرف پولیس دستگیر شدند
بقیه در صفحه ۶۱

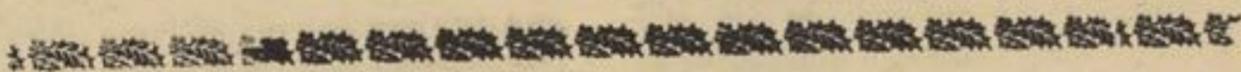
لیئو ناردو ویتال که اسرار مافیارا فاش کرده و سر نوشت خود را هم تعیین کرد .

به پالمیر فرستاده میشود. هنوز از شفا خانه اجازه خروج حاصل نکرده که مجدداً تحقیق پولیس قرار می گیرد واینبار شروع به حرف زدن میکند . او اعتراف میکند که شخصاً مرتکب سه جنایت شده است. در شام ۱۵- اکتوبر ۱۹۶۰ او بادو فیر مرمی یکنفر ۵۴ ساله بنام وین چنسو- نینو عضو سابق باندا جولیا نارا به قتل رسانده است سپس توضیح می دهد که در شب ۱۲ مارچ ۱۹۶۹ در پشت یک دیوار جوزف بولونا ۴۲ ساله رابا یک

در شهر ما پیاده رو ها

یک منبع رسمی میگوید:

پیش برآمدگی ها تخریب شده و پیاده رو ها تخلیه شده است.



خبرنگار ما میگوید:

راپور از (زهاب) نوری

پیاده رو ها نباشته از دست فروشان و طوافان است.



میوه فروشان سیار در پیاده رو

بودند تا پیش برآمدگی دکانها را تخریب و پیاده روهای شهر را تخلیه نمایند. از خلال راپور فعالیت این کمیته که در روزنامه هانشر می شد برمی آمد که قسمت زیاد پیش برآمدگی دکانهای شهر کهنه تخریب و برای پارکنگ عراده جات برای طوافان و بالاخره برای غرفه های چوبی محل های مخصوصی تعیین گردیده است.

پیاده رو و محلی ست که پیاده گردان و کسائیکه بدون وسایل نقلیه حرکت میکنند با ید از آن استفاده نمایند. اما تا جاییکه در شهر مادیده میشود پیاده رو ها این مفهوم را ندارد و جایی است که در آن طوافان بساط میوه فروشی لیلامی فروش چاینگ و پیاله فالین کتاب و رمل و غیره و دکاندار سامان اضافی خود را در آن پهن میکنند و بیاید روزها اشغال مینماید.

و آمد مردم بوجود آمده است و شاید بل خستی قرار دارم پیاده رو و موضوع جالبی نداشته باشد. اما وقتی وارد مرکز شهر شده و به اطرافم نگاه کردم دیدم در نزدیک مسجد

از دفتر مجله برایم وظیفه داده شد تا راپور تازگی از پیاده رو های شهر تهیه کنم. در ایسن اندیشه بودم که در پیاده روها چه خواهم یافت که بتواند موضوع راپور را شود چون ظاهرا پیاده رو برای رفت

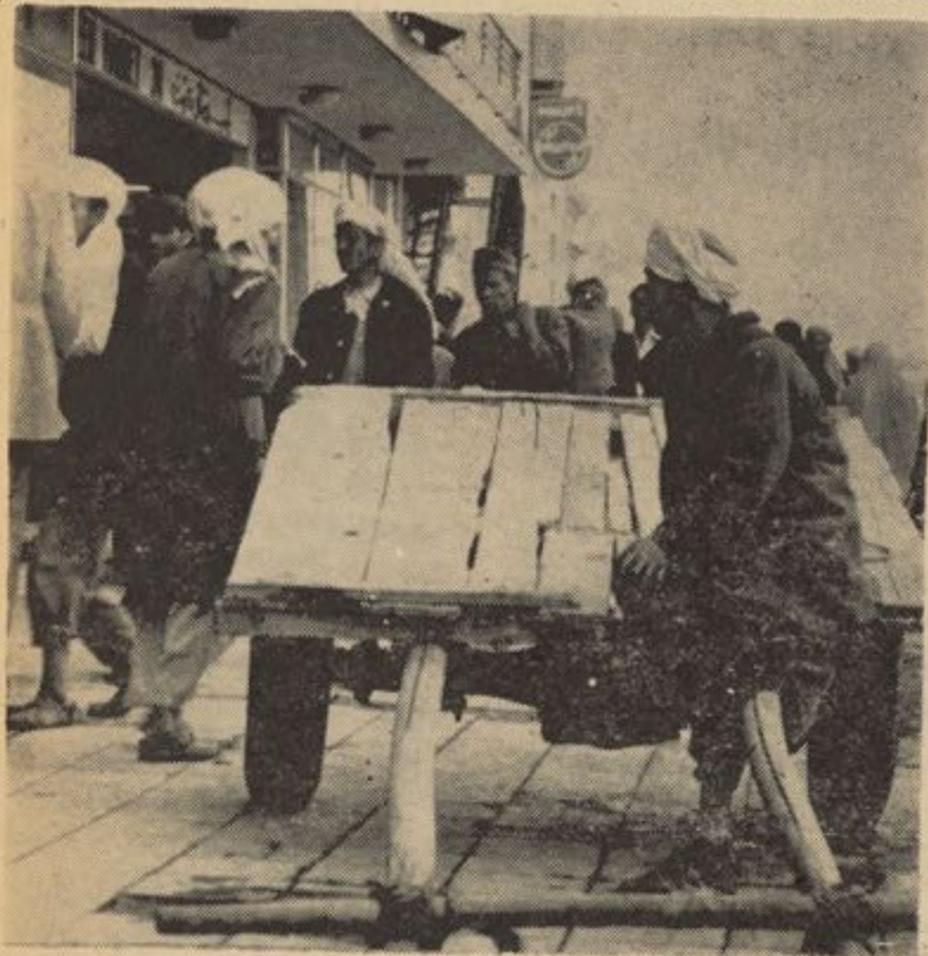
چندی قبل طوریکه در رادیو و روزنامه هانشر شد کمیته ای مرکب از نمایندگان باصلاحیت پولیس ترافیک و شاز والی کابل موظف گردیده



اینهم گو شه ای از پیاده رو های شهر ما که میگویند تخلیه شده است

وجود ندارد!؟

تبنگها، پاو ها و چلو ها، کراچی
و بعضاً موتر ها لوکس در پیاده روها



پیاده رو است و کراچی دستی و صاحبش که چرت میزند.

هارفتم فروشنده قیمت (یکجا رک)
زرد آلو راجپل افغانی گفت خریدار
چند قدمی برداشت که برود ولی صدا
بلند شد و گفت:
بقیه در صفحه ۵۶

کرده و پولیسان ترافیک نیز بسی
توجه به آن ها اینطرف و آنطرف
میروند گفتگوی یک خریدار و یک
طواف نظرم راجلب کردنزد یک آن

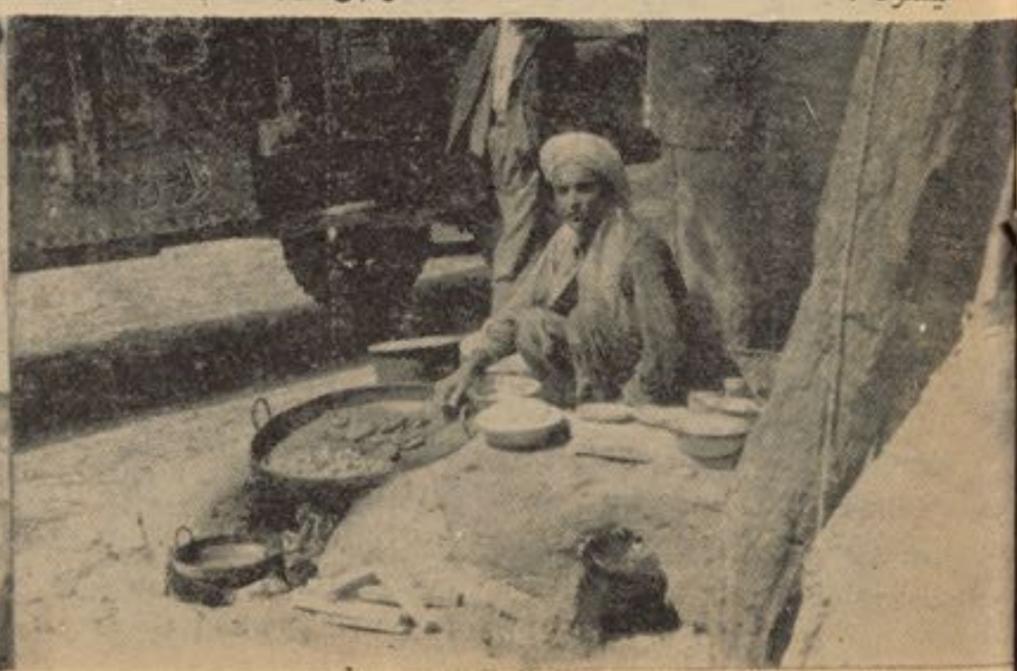
است. میوه فروشان دودکان پیاده
رو را اشغال کرده اند و قسمت
کمی هم که باقیمانده بادسته های
گل و ماشین آب میوه کشی اشغال
شده است.

تعجب کردم که چطور پیش
برآمدگی دکانها تخریب شده. در
حالیکه دکانداران همه پیاده رو را
بی پروا گرفته اند.

در پیاده رو پل خشتی منظره
جالبتری دیدم پیاده رو کوچک د و

از دحام زیاد مردم، هارن های
گوش خراش موتر و فریاد های
کهنه فروشان صحنه جالبی را
بوجود آورده بود بعد نزدیک آبد
میوند رسیدم نظری به پیاده رو و
شمال غرب آن انداختم دیدم درینجا
پیش برآمدگی دکان شکل دیگری
دارد صدا ها دیک و ظروف حلبی و
روی مقابل هر دکان چیده شده و بعد
از فاصله باریکی صابون فروشان
باسید های شان باخیال راحت در
پیاده رو گسترده اند.

فکر کردم چون سرك اطراف
آبد میوند فراخ است غابرین از آن
استفاده کرده می توانند ولی
دیدم سرك عمومی رانیز تبنگ
ها و کراچی میوه فروشی اشغال
محلی گرفته اند اما با تعجب دیدم که
دربزیر گرد و خاک و بین پیاده رو
شود نخود منتو، فرنی، ماست و
انواع خوراکی های دیگر آزا دانه
و بصورت غیر صحی عرضه
میشود.



عوجدی

د سخاو تو نو ملی خصوصیات

په غیر مستقیمه تو گو ګه سخاو تو نه زموږ

د کلتور یو ممتاز اړخ دی له - سخاو تو نو

څخه بی ځایه استفاده یو ډول انحرافات

او بدعتونه را پیدا کړی دی

د کابل په ښار کې د گدایي گرانو ډول ډول شعارونه چې عاطفه پاروونکي کلمې پکې زیاتې راوستلې کېږي. که له یوې خوا دیوی ډلې حرفی او کسبگر د گدایي گرانو روحی او تربیوي کمزوری ښيي، له بلې خوا په ټولنه کې زموږ د خلکو د سخاو تو درجه تثبیتوي.

د گدایي گرانو دا خبرې (چې خدای دی آل اولاد د چا دروازی ته مه دروه لاس دی د ظالم په لاس کېښي مه راځه... په خوانی دی برکت شه) د هر چا د غوږونو سره آشنا دی او هر یو یې زموږ د خلکو د سخاو تو احساس او عاطفی درجه تثبیتونکی ده. هغه کسان چې د سخاو تو په برخه کې کمالا دولسی روحیې خاوندان وی له دغسې احساس خو روونکو نارو څخه ګاڼه غوږو نه نه تیرېږي او د سیالو انسانانو غوښتنې او سوالونه په ځمکه نه پرېږدي، په داسې حالاتو کې ډیر امکان لری چې یوزره سواندی افغان چې خیر او ښېګڼه یې د کلتور یو مشخصه او ممتاز برخه ده هغه چا ته څه ورکړي چې ښایي له خیرات او صدقې وړ کوونکي څخه یې اقتصادي سويه جګه وی.

خبره ساده وه یوې گدایي گری ښځې په یو چا دعوه کړې وه چې هغه ته یې ډیرش زره افغانی په پور ورکړي دی خوا اوس دغه پور ورڅخه نه خیري.

حتی دی ښځې مربوطې محکمی ته د احم ویلی ؤ چې دی به د گدایي له لاری پیسې راټولولی او هغه به یې دکاندار ته (معلومه نشوه چې په ګټه او که د عادی پور په توګه) ورکولی زموږ ښار د اوسیدونکو سره د ښار د گدایي گرانو په باره کې ځینی نوری کیسې او اوازی هم شته حتی لکه چې ویل کېږي داسې گدایي گران هم بیژندل شوی دی چې (د خلکو داوازو له مخې) زامن یې په اصطلاح ښه ژوند او روزاره لری خو دوی نور وته لاسونه نیسي او د خلکو د سخاو تو نو ستاینې کوی.

اوس دا حقیقت هر چاته څرګند شوی دی چې زموږ د خلکو د سخاو تو د پیاوړی احساس او جذبې له مخې د زیاتو کسانو ژوند تامین شوی دی.

د منځنی آزاد پښتونستان د ملی مشر فقیر ریښی صاحب د ژوند نه ډیره لویه خاطرې چې دخپل ژوندانه تر ترور وستی سلګی پوری یې هیږه نکره، داوه چې کله کله چې ما دانگریزانو سره جهاد کاوه نو خلکو به هر سهار زما د دروازی په مخ کې دغلو دانو څټې اړولی وی. یو بل لوی مجاهد عبدالغفور آخوند زاده چې د غازي محمد جانخان وردک د مبارزی ډیر نزدی ملګی وو د سخاو تو په برخه کې یوه بله ښه خاطرې پری ایښی ده، لکه چې ویل کیږي ده به د مجاهدینو د پاره د خوراکی شيانو د برابرولو له امله حتی کورت (قروت) په ژونده اوږه کول، البته دغه کار ددی د پاره کیده چې په لږ وخت کې د ډیرو کسانو د پاره ډوډی برابرې شی.

په افغانستان کې ډیری داسې کورنی شته چې د میلمنو د پاره په ژونده باندې د کورتو داوږه کولو په باب خاطرې یعنی له خلکو سره یې د بی نظیره سخاو تو نو په باب ویاړنی لری.

دی ډول ویاړونو کله کله د ملی اخلاقو لاره او لوری بدل کړی او نوی کلتوری بدعتونه یې پکېښي را پیدا کړی دی. د (خان د دسترخوان) د عنوان داسې یو مفهوم چې ځینی کسان خلکو ته په غټو غټو میلستیا ګانو د خانی نوم او وقار ګټلی شی ځینی کسان په کږولارو چارو روان کړی دی لکه چې د دغه ډول خصلت خاوندانو داختلاس، رشوت، احتکار، قاچاق او نورو استثماري لارونه خپله شته منی زیاته کړی ده او بیایي یوه برخه دخپل نوم او شهرت د ښه کولو د پاره د میلستیا ګانو او سخاو تو نو په ښه لګولی ده، په هر ځای کېښي د چا د ښه سخاو تو یادونه دیوږو یا ګند ښه لری چې کله کله دلرو پیسو په لګولو سره هم لاس ته ورتلی شی.

په افغانستان کې داسې یو شمېر کسانو ته د سخاو تو د پاره د پوره کولو له امله حتی کورت (قروت) په ژونده اوږه کول، البته دغه کار ددی د پاره کیده چې په لږ وخت کې د ډیرو کسانو د پاره ډوډی برابرې شی.

په افغانستان کې ډیری داسې کورنی شته چې د میلمنو د پاره په ژونده باندې د کورتو داوږه کولو په باب خاطرې یعنی له خلکو سره یې د بی نظیره سخاو تو نو په باب ویاړنی لری.

دی ډول ویاړونو کله کله د ملی اخلاقو لاره او لوری بدل کړی او نوی کلتوری بدعتونه یې پکېښي را پیدا کړی دی. د (خان د دسترخوان) د عنوان داسې یو مفهوم چې ځینی کسان خلکو ته په غټو غټو میلستیا ګانو د خانی نوم او وقار ګټلی شی ځینی کسان په کږولارو چارو روان کړی دی لکه چې د دغه ډول خصلت خاوندانو داختلاس، رشوت، احتکار، قاچاق او نورو استثماري لارونه خپله شته منی زیاته کړی ده او بیایي یوه برخه دخپل نوم او شهرت د ښه کولو د پاره د میلستیا ګانو او سخاو تو نو په ښه لګولی ده، په هر ځای کېښي د چا د ښه سخاو تو یادونه دیوږو یا ګند ښه لری چې کله کله دلرو پیسو په لګولو سره هم لاس ته ورتلی شی.

ښایي د زمانې د جریان توندی او نرمی ځیې له ځان سره ډیر بدعتونه راوړی او ښایي زموږ ملی او ولسی خصوصیتو نو ته نوی ښی ورکړي بیا هم تر اوسه پوری هغه ماغزه ژوندی دی چې د افغانانو له نظره

د سخاو تو د اصلی ماهیت په باب فکر کوی او هغه سینې لاتر اوسه نه دی خاوری شوی چې د افغانانو ددی ډیری ښی ممیزی په باب یې قیمتی خاطرې ساتلی دی.

لکه چې زموږ سپین بړی وایي په افغانانو کېښي که له یوې خوا سخاو تو کول غوره صفت دی، له بلې خوا چا ته د سوال لاس غځول ستر عیب ګڼل شوی دی. ددی د پاره چې له یوې خوا څوک په سوال کولوونه شرمیږي او له بلې خوا مستحقو کسانو ته د سخایانو مرستی ورسپیږي پخوا په دی باره کېښي ډیر ښه تعاملات موجود وو.

په دی برخه کې یوه لاره دهیریدو وړ نه ده او هغه داده:

که په کله چاته مصیبت پیښ شو او دغسې مصیبت به هغه دنورو هموعانو او کلیوالو مرستی او بسپنی ته مجبوره کړي، نو محتاج او مصیبت خپلی سړی به د شپې له خوا په جومات کېښي خادر وغوړاوه. سهار به چې خلک جومات ته دلماڅه د پاره ورغلل غوړیدلی خادر به په پټه خوله دوی په دی حقیقت پوه کړل چې څوک مرستی ته محتاج شوی دی او هغه پښتنی حیا او غرور له مخی سوال نشي کولی. خلکو به هم په پټه خوله څه به یې چې لرل هغه به یې په خادر کېښي اچول، خادر به د بلې شپې دره رسیدو پوری غوړیدلی پاتی ؤ د شپې تیارو به دا حقیقت د تل د پاره پټ وساته چې (محتاج څوک ؤ) او محتاج به تر اخر نه پوهیده چې چا خومره مرسته ورسره کړی ده او زیات د چاتر احسان لاندی ځان وپولی.

په غیر مستقیمه تو ګه له محتاجو کسانو سره مرسته زموږ ممتازه ملی عنعنه ده، هغه موسسه چې سمدلاسه له دغې ښکلی عنعنې څخه استفاده کولی شی، افغانی سره میاشت ده

که چیری داوسنیو شرایطو له مخی له دغې عنعنې څخه په یوه ښه ښه استفاده وشي زموږ په خلکو کېښي په یو له بله د مرستی کولو احساس په یوه ښه تو ګه وروزل شی.

په غیر مستقیمه تو ګه له محتاجو کسانو سره مرسته زموږ ممتازه ملی عنعنه ده، هغه موسسه چې سمدلاسه له دغې ښکلی عنعنې څخه استفاده کولی شی، افغانی سره میاشت ده که چیری داوسنیو شرایطو له مخی له دغې عنعنې څخه په یوه ښه ښه استفاده وشي زموږ په خلکو کېښي په یو له بله د مرستی کولو احساس په یوه ښه تو ګه وروزل شی.

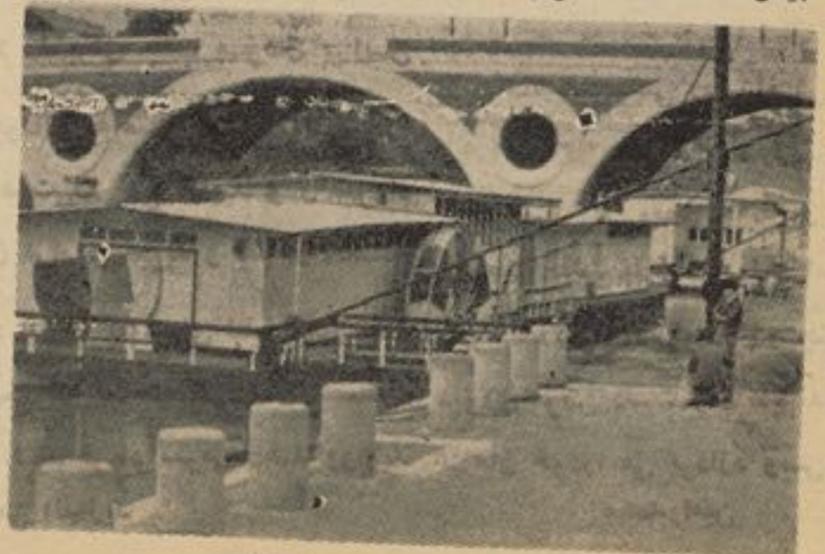
مخبر انجمن باورگشپه

خوابهای شیرین

پولیس به طرف قایقی در دریای تیبر حمله برد. هنگامی ماموران پولیس با خشونت دروازه قایق را باز کرده به داخل آن رفتند - یک دسته نود نفری از پسران و دختران جوان را مقابل خود یافتند، پولیس حدس زد که حد اقل بیست تن از آنها تحت تاثیر مواد مخدره قرار داشت.

به عجله داکتری را فرا خواندند و او در خود محل به معاینه آنها آغاز کرد به این ترتیب یک اشتباه پولیس که ماه ها باعث سرگردانی اش شده بود کشف گردید و حتی این حدس به میان آمد که احتمالاً اعمال خلاف قانون دیگری هم در داخل قایق انجام میگردد. اما عدم دلچسپی والدین بچه ها و دخترها و اطلاع ندادن ایشان به پولیس باعث آن شده بود که پولیس دیرتر بجنبه و در پی کشف آن بر آید.

این قایق «کلوپ ورزشی جدید» نام گذاری شده بود و همه روزه از صبح تا شام بروی مراجعین باز بود بیش از دو هزار نفر از کلوپ استفاده میکرد و برای آنها علاوه از رقصیدن استفاده از مواد مخدره نیز میسر بود یک لست اسمای اعضای شامل این کلوپ بدست پولیس افتاد که از آن جمله بیش از سه صد نفر به کشیدن تنگ از هنر مندان محدود میباشد.



قایق (خوابهای شیرین) در دریای تیبر

مشت جانانه براندو

مار لو براندو ۴۹ ساله هنرمند معروف و برنده جایزه اسکار اخیراً بصورت غیر مترقبه مشت جانانه مشغول تهیه فلمی است که در آن سقوط نژاد سرخ پوست و زندگی تراژیدی آن را در امریکا نشان میدهد.

هفته گذشته حینیکه وی با ریش تراشیده در محله چیناتون نیویارک براندو علت این عصبیت ناگهانی رانشی از فشار فضای فلم خواند.



براندو



دان گلیله

اما لست اعضای کلوپ ثابت ساخت که در بیست مکتب شهر روم توکولوژی پوهنتون روم ثابت ساخته که بیش از نود فیصد شاگردان معتاد و مریض میباشند.

داکتران بیش از دگران احساس

ناراحتی میکنند و مدعی استند که یک تعداد شاگردان می توانند از

در ملتون های معینی مواد مخدره بدست آورند. اکثر آنها میتوانند

خود شان به زرق مواد در وجودشان اقدام کنند. بنا برین استفاده مکرر

و بیش از یک مرتبه از آله زرق

(بیچکاری) میتواند باعث انتقال مکروب و عامل بروز مریضی های خطرناکی گردد.



یک تن از شرکای کلوپ که موتر سپورتی از در آمد فروش چرس برای خودش خریده است.

روزنامه‌ای بسوی تاریکیها

۲۲ حمل ...

دفتراچه سرخ رنگ انکار دستانم را میسوزاند. مدتهاست آنرا ورق میزنم. از هر صفحه که میگذرم صورت لیلا، صورت رنگ پریده اش در برابرم نقش می بندد و صدایش در گوشم طنین میاندازد در صفحات نخستین مکت می کنم. حوادث زیاد برایم جالب نیست، اما در شناخت لیلا کومکم میکند، در شناخت دختری که مثل همه دختران دیگر پاک و منزّه است. صداقت نوشته اش در من اثر میکند. از همه چیز حرف میزند از احساسش، ازدوستش، ازدوستان دخترش، حتی از معلمانی که با او مهربان بوده اند و یا به خشونت رفتار کرده اند. نوشته اش ساده و بی پیرایه است، بقدری ساده که به نوشته کودکان بسی شباهت نیست.

من از این یاد داشت ها میخواهم از لیلا برای خودم شخصیتی بسازم شخصیتی نه آن چنان که دیده ام - آن چنانکه لیلا بوده است، قبل از آنکه به دام جواد بیفتد، قبل از آنکه آلوده شود.

شب از نیمه گذشته است، دلم میخواهد بخوابم اما این دفتراچه سرخ رنگ آرام نمیگذارد. از صفحه بیست میگذرم، با اینکه یاد داشتها تا مرتب است اما با اینهم، تا حدی لیلا را شناخته ام پدر و مادرش را شناخته ام. حتی «زیبا» دوست نزدیکش را شناخته ام. با اینکه این شناسایی کامل نیست اما قهرمانان یا داشتهای لیلا برای من شخصیتی یافته اند که زیاد بیگانه نمی نمایند.

دفتراچه را باز هم ورق میزنم میرسم بجایی که یادداشت هامرتب تر شده است حتی در برخی قسمت ها تاریخ روز و ماه نیز آمده است. و این تاریخ هاممکن است برای مفهوم ومعنایی داشته است، یعنی بدون شك اینطور بوده زیرا در صفحات دیگر حوادث زندگی لیلا مثل زنجیری بهم گره خورده و تاریخ آن نیز قید شده است. من از صفحه ۲۲ چند سطر از نوشته های لیلا را می آورم فقط بخاطر شناخت روحیه او. البته با کمی تغییر:

یکبار در نگاهم میدوخت و یا حرفی میزد که بفهمم در او حساسی چون من وجود دارد ...

لیلا صادقانه این هارا می نویسد و وقتی هم مادرش میبرد و دکتور از دنیای احساس او خارج میشود لیلا همه چیز را فراموش میکند و دوباره لیلا است و همان شور و شر جوانی و همان احساسات شاعرانه.

تا اینکه... تا اینکه جواد، زندگیش فقط یاد داشتهای لیلا را.

پیغله صفورا!

همردی پیش از حد تان را که در مورد لیلی و دختران بگونه آن که در صفحه «روزنه‌ای بسوی تاریکیها» نوشته بودید خواندم. جملات بسیار کوبنده و حتی خارج از چوکات ادب که در آن طرفداری از «هم جنسان» تان را به نحو افراط نموده بودید راستی مرا تکان داد. البته تکانی که در آن می دیدم که شما و هم جنسان تان چگونه چهره های هوس آلود تان را در پشت پرده بیگناهی و پاکی پنهان می سازید.

در حالیکه همین شما هستید که خود را برای جلب مردان، این موجودات به اصطلاح شما «هوشیار» به هفت قلم می آرایید و در سر راه شان قرار می گیرید و بعد از آنکه خود تان با پای های لطیف تان به دام هوسی که ساخته خود تان است می افتید فریاد سر می دهید و او ایلا گناهان خود را می پردازد و بس!

محمد امین

را می اندازید.



اثر: هنری سلیزر Henry Slesar

ترجمه س. وهاج

صبح روز شنبه، یکی از روزهای عادی سال بود که دفعتاً زندگی آرام و پر شکوه مارگریت لون، زن پنجاه و سه ساله که هنوز از دواج نکرده بود، منقلب شد...

آهسته رو به طاسی مینهاد، بیرون کشید و گفت: «من ساتنمن برگر، مامور ناحیه هشتم استم.»

وقتی که بکس پول و اسناد خود را از جیب عقب پتلون بیرون کشید و شناسنامه اش را نشان داد، هیچ تردیدی برای مارگریت لون باقی نگذاشت.

هر دو بدھلیز پیش رفتند و مارگریت پرسید:

دست مارگریت لون بی اراده یخه کوتش را بسته، اظهار نمود: «آخ... درینصورت یقیناً شما میخواهید با برادر زاده ام صحبت

وقتی صدای زنگ بلند شد، مارگریت لون حرکتی بخود داده، پرده خط دار را از روی پنجره بکنار زد و دید که درین ساعات صبح روز شنبه، مردی بملاقات وی آمده است. مارگریت لون موهای خاکستری خود را در لوله های پلاستیکی پیچیده بود، ولی هنوز فرصت آنرا نیافته بود که چهره اش را آرایش کند. کوت دراز منزل - آغشته بگل - سرپایش را پوشیده، ولی گویا مارگریت از سن و سالی گذشته بود که زیاد بظواهر خودش توجه کند. پنجاه و سه سال زندگی به وی درس داده بود که خود پسندی و خود آرایی، احمقانه است... بی نتیجه است و بالاخره رسوا و نا ستوده است! در راگشود و مردی را دید پخته سال، با چشمان خواب آلوده و آماسیده... وی نگاه مرده ای بقیافه مارگریت افکند و پرسید:

قلب تنها... آرزو مند

«واز من چه میخواهید، آقای ساتنمن؟ میخواستم همین حال لباس بیوشم...»
برگر جواب داد:

«موضوع کوچکی هست، میرمن لون... کلمه (میرمن) را که در مورد شما استعمال میکنم صحیح است؟»

«بلی، صحیح است.»
«آیا دوستان و رفقا، شمارا (مارگی) خطاب میکنند؟»

«بلی، صحیح است.»
«آیا دوستان و رفقا، شمارا (مارگی) خطاب میکنند؟»

مارگریت لون که خیلی بی حوصله شده بود گفت: «خواهش میکنم، مطلب تا آنجا بصراحت بگوید!...»
«خیلی معذرت میخواهم خانم... ولی یگانه نقطه اتکاء که بدست من رسیده، همین نام (مارگی لون) و همین آدرس شما است...»

«میرمن لون؟»
«بلی. فرمایشی داشتید؟»
مرد دوسیه ای زیر بغل داشت که با اعصاب ناراحت با آن بازی میکرد. وی دو باره پرسید:
«مارگریت لون؟»
مارگریت وقتی اظهار کرد: «بلی، خودم هستم.» تبسم ضعیفی نمود، از همان تبسم هاییکه در برابری انسانان نامطبوغ مینمود، همانهاییکه نمیخواست چیزی برای شان عرضه کند...
مرد گله «چسکه ای» خود را از سر بلند کرد و کله ای را که آهسته

کنید. او که دختر برادر منست بنام من یادش میکنند... ولی، ولی شما از مارگی چه میخواهید؟»

ساتنمن برگر که اندکی متعجب شده بود، پرسید:
«آیا برادر زاده شما همینجا با شما زندگی میکنند، میرمن لون؟»

«بلی. اما، اما فعلاً بمنزل نیست. وی نزد خواهرم رفته... میخواهید...؟»
برگر تبسمی کرده، گفت:

«آیا مجبوریم بلافاصله در همین دهلیز بصحبت خود دوام بدهیم، میرمن لون؟»
مارگریت لون با کراهیت مهمان ناخوانده را بسالون رهنمایی کرد و برگر قبل از آنکه بنشیند، یک بسته ضخیم کاغذ را از لای دوسیه بیرون کشید. مارگریت لون با حیرت



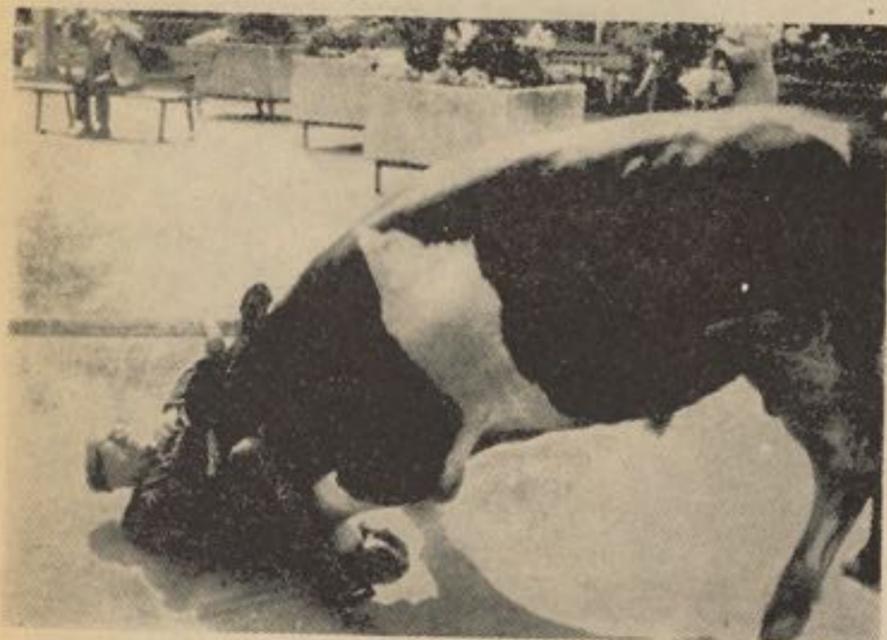
وهیجان حرکات او را میباید... ساتنمن برگر نشست و گفت:

«خوب، میرمن لون، لطفاً راجع به برادر زاده تان صحبت کنید. آیا از خیلی وقت است که وی با شما زندگی میکنند؟»

«بلی. از شش سال باینطرف... از وقتییکه پدر و مادرش تصادم کردند... من دیگر بقدری باوی انس گرفته ام که فکر میکنم او دختر حقیقی من است...»

بقیه در صفحه ۶۱

از مستی رومی گاو



مردی که میخواست گاو مست را رام کند، اسیر شاخ او شد.

بالاخره يك مرد شصت ساله میخواست بماجرای گاو دیوانه پایان دهد و این درست يك لحظه بعد از مجروح شدن دوشیزه ای بود که نتوانست فرار کند.

مرد پیش از اینکه گاو وحشی را رام کند خود مورد حمله گاو واقع شد و نقش بر زمین گردید تماشا کنندگان صحنه فکر میکردند، گاو کار زندگی آن مرد را پایان بخشید از چند طرف به او حمله شد اما گاو دورزد و راه سرک عمومی را درپیش گرفته بود و بدویدن آغاز کرد.

در این آزمون قدرت گاو مست برنده بود زیرا از بین آدم های حاضر بقیه در صفحه ۵۸



.... بکمکش شتافتند و او را از زیر ضربات شاخ گاو رها کردند.

در داخل:

ها و جراید نیز سرو صدا بلند کرد. چند روز بعد از آن يك گاو ديگر نیز به پیروی «سلف خود» در کوتاه سنی سر به دیوانگی سپرد و به جنبانیدن شاخ و دویدن در عرض و طول سرک ها پرداخت.

مردم از ترس یارای روپرو شدن با این حیوان عاجز اهلی وحشی شده رانداشتند و ناچشم شان به هیکل ابلق گاو دیوانه می افتاد فرار را بر قرار ترجیح میدادند.

صحنه های دیوانگی هر دو گاو مست شهر ما، بسیار جالب بود و چون عکاسی مجله دیرتر آمد، توفیق نیافتیم عکس های آنها را بگیریم. در اثنای این صحبت يك مجله خارجی بدست ما رسید که مستی يك گاو را در اروپا نشان میداد. چون مستی گاو در همه جایکسانست لاجرم با ترجمه راپور منتشره عکسهای آنها نیز چاپ میکنیم.

خود می شکست، پاره میکرد و بزمین میافکند.

اما سعی همگانی بر این بود که گاو دیوانه را غافلگیر کنند و رامش سازند این مساعی بیشتر گاو وحشی را دیوانه میکرد و بهر طرف روی میآورد و همه چیز را به شاخ میزد و زیر پا میکرد. موتر های متوقف شده رامی شکست. پولیس ها، قصابها، گاو فروشان و سایرین در کمین بودند اما جرات نمیکردند با این شاخدار وحشی مقابل شوند. گاو میدوید و پریشانی ایجاد میکرد.

دردزهره حیوانات اهلی گاو از عاجز ترین آنها ست. و بهمین جهت شاعر بزرگ هنگامیکه از شوخی و نافرمانی خرسخن میگوید، اخطار میدهد که: آن دوشاخ گاو اگر خرداشتی

هیچکس را گرد خود نگذاشتی! شهریان کابل در طرف یکماه اخیر شاهد بودند که چند گاو عاجز در گوشه و کنار شهر ما هیجانی و مست شدند و از دوشاخ خویش بخیست سلاح گاو گرفته و آدم آزاری نمودند. يك گاو در حالیکه از زیر کارد قصابی فرار کرده بود بمقابل عمارت بناروالی «شاخ جنبانی» نمود و چندین نفر را در عرض و طول سرک یاترساند و یامجروح ساخت. قصه فرار و وحشی شدن این گاو وحشی در روز نامه

در خارج:

تقریباً همه کس می ترسید. اطفال به عقب موتر های متوقف پنهان میشدند زنها فغان میکردند و می گریختند. مردها نیز یارای ایستادگی نداشتند هر جا پناهاگاهی می یافتند بیدرتنگ پنهان میشدند. ترافیک مختل شده بود برای موتر رانها مفهوم چراغ سبز و سرخ از بین رفته بود.

گاو دیوانه بهر طرفی که رو می آورد و بهر ما نعی که بر میخورد با شاخ



گاو دیوانه ترافیک را مختل کرده بود.

عسره مطلبها

این آهنگ را برایم خسته کن شده

پل نیومن هنر پیشه معروف هالیوود برای بازی در فلمی به پاریس سفر کرد . . . روزی ضمن گردش در سرباز چشمش به مرد فقیری افتاد که شال گردن بزرگی به سر و کله خود پیچیده و ویلون می نوازد .



پل نیومن مدتی به آهنگ ویلون او گوش داد بعد پیش آن مرد رفت و گفت: چه خوب ویلون میزنید ولی دندانان در میزند که این شال را بسر تان بسته اید ؟
مرد فقیر جواب داد :
- نه دندانم درد نمیکنند، گوش هایم را بسته ام زیرا آهنگی را که می نواز م برایم شنیدنش خسته کن شده .



مشکل بچه ها

بوب هوپ میگوید :
- بچه های هالیوود در « روز پدر » درد سر بزرگی دارند البته نه برای خریدن تحفه بلکه برای اینکه نمیدانند بکی باید تحفه بدهند !



سو فیآ لورن

هنرمند پر قدرت سینما در فلم مذکور با مارچلو ماستر ویانی همبازی بود .
سو فیآ لورن میگوید (برای يك زندگی خوب سه عامل موجود است :
آموختن، بدست آوردن، آرزو کردن .

فلم « از دواج ایتالیوی » چندی قبل در کابل نمایش داده شد حتماً کسانی که آن فلم را دیده اند یادین این زست جالب سو فیآ صحنه های آن فلم را بخاطر می آورند . سو فیآ

بوده است .
ژان مورو جواب داد :
- يك شب !

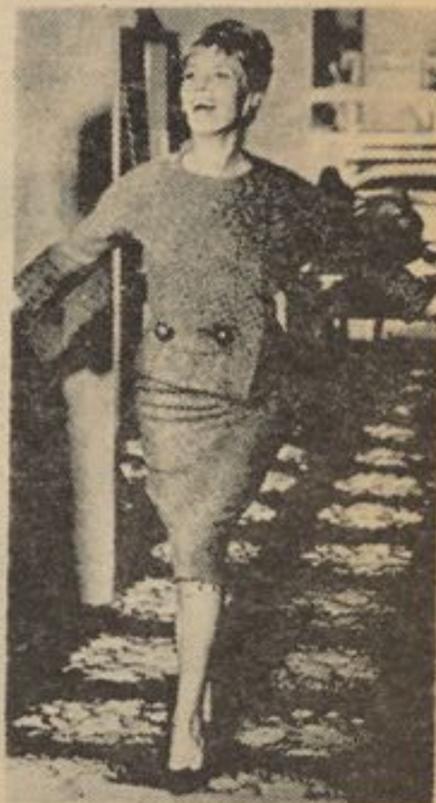


حرف های گاری گرانت

گاری گرانت هنر پیشه معروف هالیوود مانند سایر هنر مندان نکته ها و شوخی ها بی دارد او در تعریف آدم و لخرج چنین گفته است .

آدم و لخرج کی است که با اعمالش ورته های خود را همیشه سراسیمه نکمیدارد او در مورد شوخی و خوشی چنین گوید .

« شوخی و خوشی مثل بیمه عمر است هر چه بیتر شوید ارزشش زیادتر میشود »



يك جواب کوتاه

يك خبر نگار از ژان مورو ستاره مشهور سینمای فرانسه پرسید :
- بهترین روز زندگی شما چه روزی



دومین فرزند ناهید بدنیا آمد



ناهید تا حال بیش از صد آهنگ سروده.

ناهید کاملاً هوشیار بوده و میگوید بدن هرگز

دیوانه نبوده ام

ناهید سترایندۀ خوش آواز زاهمه
میشنا سند او به سرودن آهنگی
بنام (عاشقم... عاشق رویت) برای
اولین بار از حنجره رادیو معرفی شد
بعد چون دیگران تشویقش کردند
ومتوجه آواز رسای خود شد تصمیم
گرفت موسیقی را ندکی فرا گیرد.
بنابراین رسماً شاگرد خیال شد. در
مدت کمی آهنگ های زیاد روی
نوار های رادیو ثبت گرداز جمله
صد بار چه او در را دیو موجود است
ناهید به موسیقی کلاسیک و نیمه
کلاسیک علاقه زیاد دارد او چند
راک را ضمن آوازه های خود عرضه

تأثر بمفهوم نبود که ژوندون
مرا بد یگران دیوانه معرفی کنند
وقتی این مطلب را در مجله ژوندون
خواندم جدا نومی شدیم و آنچه ازین
نومیدی ها می گاست تو ضیح و جواب
واقعانه و عادلانه ریاست ثقافت و هنر
بود که بموضوع روشنی انداخت
ولی با این هم چون روحا از این
ما چرا رنج میکشیدیم از این روحاضر
شدم در همان فرصتیکه بقول مجله
دیگر دیوانه بودم.

پا ر چه (امشب ز شراب وصل
مستم) از طریق رادیو افغانستان
بعلاقه مندا ن بشنوانم تا نزد
شنوندگان هوشیار بودن و دیوانه
بودنم بو ضوح قضاوت شود چنانچه
دیوانه شده ام ، از این که هنوز
همین طور هم شد دوستان و
علاقندان برایم نذرها آوردند. و
منهم که نزدیک بود باور کنم که
دیوانه نشده بودم خوشحال شدم
پرسیدیم: حال که شکر دیوانه هم
نیستی و هوشیار بودن مطلق خودت
را هم ثابت کردی پس بگو این همکاری

کرده است علت کناره گیری خود
را درین اواخر تشریح کرده گفت:
شوهرم با دوام کار هنری من موافق
نبود .
در مورد شایعه که در مجله ژوندون
بچاپ رسیده بود و در آن تصریح
نموده بودند که ناهید گرفتار اختلال
سیستم عصبی شده است از او
توضیح خواستم :
فورا خنده ملیحی نموه گفت: امان
از دست نکا زندگان و نامه نگاران
گاهی کسی را دیوانه جیره میدهند و
زمانی هم شایعه قتل دروغین ستاره ها
را نشر میکنند ولی در قسمت شایعه
و راپور قبلی مجله ژوندون باید
بگویم که موضوع را بسی اساس
و نادرست نگاشته بودند . چه من
کاملاً هوشیار استم و پیش از اینهم
کدام دوره دیوانگی را نگذشته ام
بودم. تنها يك موضوع می ماند و آن
اینکه چون هنر خود را در آستانه
زوال میدیدم خا طرم ملول و اندوهگین
بود جدا رنج می بردم زیرا هر روز يك
قدم از ساحه آرزو های خود بدور
میر فتم از اینرو متأثر بودم ولی این



ناهید «سمت راست» به شنوندگان معرفی میشود

هرکی را آموزش روزگار نرم نکند، آموزش

دیگران اورا سودی نبخشند .

— با مردم بی هنر دوستی مکن که به مردم بی

هنر نه دوستی را شناسد و نه دشمنی را



فرود آیی پس ناخشنود کسی باشد که هر ساعت دردی ورنجی ببیند که از ساعت گذشته ندیده باشد . پس یا ولدی و یا قهره العینی شکایت پیری دراز کردم با تو از آنکه ترا از ورنجه است عجب نیست که پیری مرا دشمن است و از دشمن جای گله باشد . (۱)

باب دهم - در ترتیب طعام خوردن دارای حکایت صاحب اسمعیل بن عباد و مهملانش باب یازدهم - در ترتیب شراب خوردن و پندوی در باره می خوردن بالطف و ظرافت خاصی همراه است چنانکه گوید . (و... من میدانم که تو بدین سخنی نبیند دست بساز نداری و نصیحت من نپذیری... باری تابوتانی صبوح مکن که نا محمود است و نخست شومی آنست که نماز بامداد فوت شود ... و بساز فرزند خود را از عربده جوئی چنین بر حذر میدارد .

در دشت باغ مسکر مخور و اگر خوری مستی را به خانه باز آر و مستی بخانه خود کن!

باب دوازدهم - در مہمان کردن و مہمان شدن مشتمل بر حکایات زیر :

۱- حکایت ابن مقله و نصر بن منصور التمیمی .

۲- حکایتی در باره مجرمی که المعتصم اورا بمرگ محکوم کرده بود و او باچامی آب حیات خود را نجات بخشید . امیر کیکاووس در باب مہمان داری بفرزند خود گیلا نشاء گوید :

(... از مہمان عذر نخواه ... و هر ساعت مگو که نان نیکو بخور و هیچ نمبخوری . بجان تو که شرم مدار که من خود سزای تو چیزی نتوانم ساخت امگو که بار دیگر این ساخته شود . از چنین گفتار ها آن مردم شرم زده شوند و چیزی نتوانند خورد و نیم سیر از خوان تو بر خیزند . (۲)

و باز درین باب گوید : و اگر چاکران تو خطایی بکنند در گذار و پیش مہمانداری تو مشکن و با ایشان جنگ میاغاز !

باب سیزدهم - در مزاج کردن و در نبرد و شطرنج باختن دارای حکایت حضرت پیغمبر

باب چاردهم - در عشق و رزیدن حاری دو حکایت .

۱- حکایت شمس المعالی قابو من بنو شمگیر جد مولف .

۲- حکایت سلطان مسعود غزنوی .

باب پانزدهم - در تمتع گرفتن .

باب شانزدهم - در آیین کرما به رفتن .

بقیه در صفحه ۵۹

۱- قابو سننامه ص ۵۰ و ۵۱

۲- همین کتاب ص ۶۰

انصاف و انصاف پیری بیش از آن ده که انصاف جوانی . زیرا که چند آنکه جوانی ترا امید پیری باشد و پیران را بجز مرگ امید نباشد از آنکه چون غله سپید گشت اگر نه دروند بریزد همچنان که میوه پخته شد اگر نچینند از درخت بیفتد . رباعی

گر بر سر ماه برنهی پایه تختت و رهمجو سلیمان شوی از دولت و بخت چون عمر تو پخته گشت بر پندی رخت میوه چه بشد پخته بیفتد ز درخت اذا آتم مرد نانقصه

توقع زوالا از قیل تم

و چنین دان که ترا چنین نگذارند تا همی باشی چون جوانی تو از کار بیفتند در گویایی و بینایی و شنوایی و لمس و ذوق جمله بر تو بسته گردد . نه تو از زندگانی خود شاد باشی و نه کسی از تو و پرمردمان و بال گردی . پس مرگ از چنان زندگانی بهتر و مثال عمر مردم چون آفتاب است و آفتاب جوانان در افق مشرق باشد و آفتاب پیران در افق مغرب . (۲)

کیکا ووس ای در کف پیری شده عاجز تدبیر شدن ساز که شصت و سه در آمد روزت به نماز دگر آمدی همه حال شب زود در آید چو نماز دگر آمد ازین سبب نباید که پیر به عقل و فعل جوان باشد . و بر پیران همیشه به رحمت باش که پیر بیمار یست که کسی به عبادت او نرود و پیری علتی است که هیچکس داروی او نداند الا مرگ .

از آنکه پیران زینج پیری نیاساید تا نبرد و هر علت که بمردم رسد اگر از آن علت نمیرد بهتر شود مگر علت پیری که هر پتر بود و امید بهتری نبود . از آنکه در کتاب خوانده ام که مرد تاسی و چار سال هسر روز زیاده باشد در قوت و ترکیب و بعد از آن تا چهل سال همچنان بماند . زیاده و نقصان نکند !

چنانکه آفتاب بمیان آسمان رسید بطی السیز شد تا وقت فرو گشتن و از چهل تا پنجاه سال هر سال از خود نقصان ببیند که در سال گذشته ندیده باشد و از پنجاه تا شصت سال تا هفتاد سال هر هفته در خود نقصان بیاید که در ماه گذشته نیافته باشد و از شصت سال تا هفتاد سال هر هفته در خود نقصان ببیند که در آن هفته گذشته ندیده بود اگر از هشتاد بگذرد هر ساعت دردی ورنجی ببیند که در آن ساعت دیگر ندیده باشد . ولدت عمر تا چهل سال است و چون چهل شد بر نرد بان بالا نشسته است همچنان که برفته

۱- قابو سننامه ص ۴۸ و ۴۹

چنانکه گفته ام :

باب هشتم - در سر حاند رزها نیکه بر کور انوشیروان عادل بخت پهلوی نگاشته بود .

باب نهم - در پیری و جوانی مشتمل بر حکایات ذیل :

۱- اول - خیاط و کوزه . دوم - پیر کوزپشت و جواپ او به جوانی که بروی خندیده بود .

۲- حکایت حاجب پیرو اسپ خریدنش .

قسمتی از باب نهم در پیری و جوانی

ای پسر هر چند جوانی پیر عقل پاش . نکویم که جوانی مکن لکن جوان خویشتن دار باش . و از جوانان پسر مرده مباحث که جوان پشاطر نیکو بود . چنانچه از سطا طالیس گوید : الشباب شعبته من الجنون و نیز از جوانان جاهل مباحث که از شاطری بلانخیزد و از جاهلی پلانخیزد . و بهره خویش بقدر طاقت از روزگار جوانی بردار که چون پیر شدی خود را نتوان کرد آورد . چنانکه آن پیر گفت که چندین سال حسرت و غم خوردم که چون پیر شدم خوب رویا نما نخواهند . اکنون که پیر شدم من خود ایشاترا نمی خواهم و اگر خود خو اهم تزیید . و هر چند که جوان باشی خدای عزوجل را فراموشی مکن و از مرگ ایمن مباحث که مرگ نه جوان داند نه پیر چنانکه مسجدی میگوید :

مرگ به پیری و جوان نیستی - پیری به مردی و جوان نیستی

حکایت کنند که در شهر ری در زبسی بود و بدروازه گورستان دکانی داشت و کوزه ای در میخی آویخته بود و هوس آن داشتی که هر چنانکه از دروازه بیرون شدی او سنگی در آن کوزه انداختی . و هر ماه حساب آن بگردی درین ماه چند کس مرده اند و کوزه را نسی گردی و باز سنگ انداختی تا ماه دیگر تا برین که روز گاری بر آمد و از قضا درزی بمرد . مردی بطلب درزی آمد و خبرش نبود که درزی بمرده است . چون در دکان بسته دید همسا یگان وی را پرسید که درزی کجاست . همسایه گفت که درزی نیز در کوزه افتاد اما ای پسر هوشیار باشی و جوانی غره مشوو در اطاعت و معصیت در هر حال که باشی خدای عزوجل را یاد کن و غفو میخواه و از مرگ میترس تا چون درزی ناگاه در کوزه نیفتی . پیران را حرمت دار و با پیران سخن بگزار مگوی که جواب پیران و عاقلان سخت باشد . (۱)

حکایت :

ششتم که مرد صد ساله ای کوز پشت بر عصا تکیه کرده میرفت جوانی بریشخند اورا گفت . ای شیخ این کمان بچند خریده ای تا من نیز بخرم . جواب داد که اگر عمر کنی و صبر کنی رایگان بتو بخشند . و پسر رعنا مباحث و پترس از پیران تا پاک بسی

۱- کتاب قابو سننامه ص ۴۶ و ۴۷

با مردم بی هنر دوستی مکن که مردم بی هنر دوستی را شاید و نه دشمنی را !

از نادانی که خود را دانا پندارد پیر هیز ! ازگر سنگی مردن به که از نان سلخه شدن ! تاروز و شب آینه است و رونده از گردش حالها شکفت مدار !

هر که ترا زشت گوید معذور تر از آنکسی دان که آن زشت بتو رساند !

هر کرا آموزش روزگار نرم ود انا نکند آموزش دیگران اورا سودنه بخشد !

باید و مادر چنان باشی که از فرزند از خویش طمع داری که پانو باشند زیرا که آن کز تو زاید همان دارد که تو از وزادی چه مثل آدمی چون میوه است و پدر مادر چون درخت هر چند درخت را تعبد پیش کنسی میوه نیکو تر و بهتر باشد !

چون پدر و مادر را حرمت و آرزو پیش کنی . دعا و آفرین ایشان اندر تو مستجاب تر بو دو بخشودی خدا نزد یکتا باشی !

درینجا برای آنکه بعضی از خوانندگان این کتاب را فایده ای تمامتر باشد از بابها و داستانهای قابو سننامه فهرستی آوردیم و بعضی را ذکر میکنم :

چهار باب اول قابو سننامه در حمد خداوند (ج) و نعمت حضرت رسول (ص) و بیان کیفیت آفرینش و ذکر بعضی نکات دینی است . در باب چهارم حکایتی است از مرد غنی در حج و جواب سنگ دلانه او به مرد فقیر . باب پنجم در شناختن حق پدر و مادر است .

باب ششم . در پرورش فکر و تربیت قوت نطق و بیان مشتمل برین حکایات :

۱- نجات یافتن فتح غلام خاص خلیفه المتوکل از غرق .

۲- حکایت اتلاطون و تمکین شدنش از ستایش مرد جاهل .

۳- محمد زکریای رازی طیب و مشوش شدنش از خندیدن مرد مجنون بروی .

باب هفتم . نیز در پرورش فکر و تربیت قوت نطق و بیان مشتمل بر حکایات ذیل :

۱- حکایت نوشیروان و وزیرش بوذرجمهر

۲- حکایت از سر گذشت خود کیکا ووس در پاپ آنکه سخن باور نا پذیر نباید گفت . اگر چه راست باشد مگر آنکه درست بودنش را باسانی معلوم توان کرد .

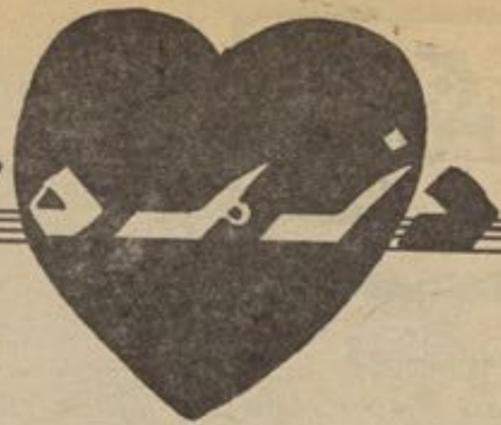
۳- اهمیت چکو نگی بیان مقاصد حکایات خوابیکه هارو ز الرشید دیده بود و آنچه به ممبران رسید .

۴- ایضاً حکایتی در باره کیفیت بیان مقاصد و ملامت کردن غلام خوابه زشتکار خود را

۵- پاسخ هشیارانه بزرگمهر به پیر زنی که اورا در جواب گفتن ناتوان میسرود .

۶- حکایت جوان علوی و غلبه یا فتن سنی پیر بروی .

د خبری



سخی انتظار

یادا چه :

زه داوربل دپاسه چتر چوپو مه
ما ته له با غه گلان راوپه

گومان کوم چه دریدی دکل په
اینبود لوسره د تور اوربل کیفیت
لاپسی زیا تیری نو څکه بدی سرو کی
کښی دا سی غوښتنه شوی ده :

گل دی دریدی ماله یسی راوپه
چه داور بل د پاسه یی ردهمه
اوداتن په ناره کی چه طبعایبغلو
اونیمزولو نجو نو په اجتماع سره
ادا کیری او داتن داجرا کو لوبه ترخ
کی سنډری هم ورسره وایی داوربل
یادونه بدی ډول سره شوی دی چه
هم دبل اور اوهم داوربل معنی پکی
ښکاري :

نجلیه چه اوربل وړی په شپا له کی
ما ډیر غشی خوږلی
داستا غشی می ښخ په لمر مانه کی
اودا هم خو چان شوی لنډی :
اوربل په توره نه وراتیږی
چه وخت یی راشی سلای یی وراوینه
اوربل ته لنډی غو ټی و ډگره

چه تری ښکاره شی ډگر وروخوسرونه
اوربل دی جوړ په غنم کو کر
زه خواره لوکر مکه به ستا ننداره کر مه
اوربل یی بیا پر منځ را خپور کر
لکه چه ښیزه په باران کی لنډه شینه
او دبل یی مادانه دانه کر
دکنلو می سیلی پری خان بدناموینه
پیکي دی بیا په کو چو غوږ کر
لکه ښیمینه لمر ته شغلی وهي مینه
پیکي دی یو خوا ته شانته کره
چه ورو خو منځ کی دی شین خال را
ښکاره شینه

پیکي می مه پری کوه موری
پر سر پریکرو نونه کښینی با زونه
(تربلی کښی پوری خدای پامان)

تور اوربل او تور پیکي

ښه منا لونه لیدلی شو چه دزره او
کلونونه را پدیدخوا د یوه نسل دبل
نسل ته یا تی شوی دی.
داوربل دپا سده کلو اینبودل هم
دشو قی نجونو سپیڅلی غو ښتنه ده
گوندی چه داوربل اود کلو ترمنځ د
مقابلی خیال لری او بدی ترخ کښی
کلا نو ته شکست ورکوی. بدی دوو
سرو کوی دنیمزوالی بیغلی دسروکو
شونډو په رپیدو اود نری ژبی په
خو خیدو سره دغه آرزو خومره
خوندوره بریښی چه وایی :

زه داوربل دپا سه چتر چوپو مه
مانه لاچی لونگین راوپه

کی زیات ستا یل شوی، ددی توری
شپي په غین کی حتی دسپوڑمی
دلید لو امکانات هم لټوی اووا یی
چه دواړه یی په یوه حالت کی هم
مو جود یت لری .
دپیکي او اوربل ښکلا څکه له کیفه
ډکه ده چه دته دصنعت لاس دخیل
ندی او طبیعی ښکلا دایمی اووا قعی
ښکلا ده چه هیڅوک نشی تیرایستلی
نوڅکه پښتنی نجونی دی سره خاصه
علاقه لری او په سا تلو کی یی زیار
با سی .
په لنډیو کی چه زمونږ دو لسی
ادب بی پایانه پانگه ده ، ددی خبری

خومره چه د پښتو په ادبیاتو کښی
دتوروزلفو ستاینی شوی اود غه
تورو ښاما رانو دمینو زړونه چپچلی
دی، هومره دتورپیکي اولنډ اوربل
اور دزړونو په تناره کی لمبی بللی کړی
دی. پیکي هغه گل دستی ته ورته دی
چه دنیمزولو پیغلو دسپینو او گللیو
مخونودپاسه خای لری .
دپیکي مقام څکه لوړ دی چه دمنځ
په بڼی کی دټو لو گلانو سیل کوی
مگر یی لدینه چه وپو هیږی مینان په
خومره لیوالتوب سره د پیکي
ننداری ته هڅی کوی او په هر حرکت
یی دمین زړه په درزا شی .

په تیرمبیاد غه طبیعی ښکلا هغه
وخت یی اندازه کیف کوی چه په تنه
کی یی خال وځلیږی اود پیکي دپاسه
هم دباغ گلان دنداری او احترا م له
پاره اینبودل شوی وی. نو څکه
مهربانه پیغله خپل ملگری ته داسی
لطف کوی :

پیکي می جگ کره خال می چپ کره
چه دورو خو منځ کی دی شین خال
راښکاره شینه

دپیکي د ښایست او قدرت اندازه
پخپله پیغلو ته هم خرگنده او معلومه
ده دوی پوهیږی چه دتورپیکي کیفیت
دخوانانو په تیره بیا دمینانو دژوند
په سرنوشت کی خومره بدل او
اغیزه لری .

هغه وخت چه یوی نازو لی پیغلی
اوربل څه اوږد شوی غو ندی دی او
موربی غوا پری چه ور ته یی لنډ کاندی
نودی دزړه په ژبه و ر ته زاری کوی
چه :

اور بل می مه لنډه وه موری
مار چه لنډی شی دوه سره گوزار کوینه
تور اوربل دشا عرانو په شعرونو



دپیکي او اوربل ښایست ددغی بیغلی دښکلا اندازه زیاته کړیده.

کوتاه و دلچسپ خواندنی

ورود ممنوع است

بایجاد يك دروازه ساده آهنین نوشتن در روی آن کلمات (داخل شدن ممنوع است) .
ماتین ستن دهقان ، يك کشور را به دو بخش تقسیم نمود .

بانگاهی به وضع جغرافیایی لیبیو دیده میشود که یگانه راهی که این کشور کوچک را به شمال غرب آن پیوند میدهد. در درازای دو میل از کشت ستن در جنوب افریقا میگردد او بخاطر این اعتراض رانوده که حکومت لیبیو تا بیل همسایه را از فروش پشم در دستگاه تجارتی بی که روی مزرعه ستن واقع شده منع نموده است .

باین حرکت هزاران نفر از اهالی لیبیو از بخش های دیگر کشور جدا ساخته شده اند .



عکس جالب



او میخواهد خواب را بخواب بیند... فکر بد نکند

شوخی بانان شیرینی دار

چندی قبل دعوتی از طرف «اتحادیه هنرمندان» در پاریس برپا گردید. در این محفل الیزا مارتینی ، جراب دراز سیاه که زیاد تر به نمایش های او برای بکار میرود پوشیده بود.



در آخرین قسمت محفل ، پارچه کمیدی سی تمثیل شد که توسط کلاود چالیروا نوشته شده بود. در این نمایش نامه مارچلوماستوریانی هنرپیشه معروف ایتالیه نقش اساسی داشت . ساعت ۳ شب ماستوریانی طرف بزرگ مکرونی را که سمبول کشورش است. روی میز گذارده و سپس محفل با انداختن نان که روی آن کره چرب شده بود خاتمه یافته و سروروی بسیاری هنرمندان کره الود گردید.

چوپانی که شاعر شد!

گویند سلطان سنجر در سفری غرجهستانی شخصی را صحرائی دید که بچراندن شتر مشغول است درین موقع شتر گردنش را بطرف پنجه زاری که در آن حوالی بود دراز کرد . شترچران در مقام جلوگیری برآمد و این کلام از زبانش جاری گردید :

اشتر صحرائی گرد نا
دائم چه خواهی کرد نا
کردن درازی میکنی
پنجه بخواهی خورد نا

سلطان لطف طبعش را پسندید و او را قابل و مستعد ترقی دید پس ویرا با خود برد و در تربیتش کوشید و او پس از مدتی ترقی کرد و شاعر معروفی گردید .
و او بعد از آن وسیع جلی غرجهستانی شاعر معروف است .

اختراع جدید

مجله کویک آلمان غرب ، اعلانی در مورد

«تفنگچه هرکاره» نشر نموده است .

درین اعلان تاکید شده است که این تفنگچه برای

روشن کردن آتش و ترساندن مردم مورد

استفاده قرار گرفته میتواند. این تفنگچه صدای

مهییب تولید کرده میتواند و همین امر باعث

میگردد تا بتوان از خود حفاظت کرد .

البته این تفنگچه با مرئی های گازی فروخته میشود

خم رنگریز

برای سال آینده ...

در مجلس رفقا - کپ روی ترفیعات چرخیدو
خاطره یکتا از رفقا جالبتر از همه بودی قصه
کرد :

((از شعبه مربوط بمن مکتوبی خیر دارند که :
شما سبج اعلی گرفته اید - ولی چون وزارت
- امسال به بحران مالی گرفتار است - ترفیع
شما بسال آینده موکول گردید!))

کوچکتر از من ...

ملفکم امروز خبر داد :

((پدر جان - امروز یکسک کلان بخانه ما
آمده بود :))

گفتم : «جان پدر - آنسک خیلی کلان بوده»
گفت : ((نه - از من بزرگتر و از شما کوچکتر بوده
دخترم مرا دوست دارد!))

چون کپ از طفلی آمد - بهتر است خاطره یک
دوستم را بنویسم . او گفت :

« دختر چهار ساله ام یک سبج دارد که اسمش
را پایی گذاشته است ... یگروز از دخترم
پرسید :

جان پدر - مرا چقدر دوست داری دخترم اینطرف
و آنطرف دیدم یا هیچان گفت : برابر پایی کم!
غالمسال ...

ملازم دفتر تیب عجیبی دارد او چیزهای میگوید
خنده دار ولی خودش هرگز نمیخندد .

گاهی پیش می آید که من به قهقهه میخندم
- ولی او حتی تبسم هم میکند ...

بهر حال امروز غالمغال عجیبی بگوشم رسید
- بطوریکه اذیت کننده بود. پرسیدم :
« در اتاق مقابل چه خبر است این غالمغال برای
چیست ؟ » ملازم گفت :

« در آنجا آقای .. با خودش حرف میزند! »
گفتم : « پس چرا اینقدر غالمغال میکند »
با چهره حق بجانبی گفت : « بیچاره کر است »
ساعت دقیق .

این خبر عجیب را یکی از مجلات آلمانی تحت
عنوان خنده دارترین «سفارش» چاپ کرده است :

گراف پایی برای سه هفته تعطیلات خود را در
« بادایشل » میگذارد . اخیراً به رفیقش موکی
نامه ای نوشت و تقاضا کرد :

« لطفاً در نامه بعدی مورد دقیق برای من بنویس
که ساعت چند است ... زیرا ساعت شمانه
دار من خوابیده است ! »

سدا یا ...



- بفرمایید - بفرمایید - هرکس باشید
بفرمایید ... خوش آمدید!

از استاد سخن: (سعدی)

دیبار وی ...

آن به که نظر باشدو گفتار نیا شد
تا مدعی اندر پس دیوار نیا شد

آن بر سر گنج است که چون نقطه بکنجی
بنشیند و سر گشته چو پرگار نیا شد
ایدوست برآورد ری از خلق ، برویم
تا هیچ کس واقف اسرار نیا شد
می، خواهم و معشوق وز مینی وز ما نی
گویشد و من باشم وانگبار نیا شد

بندم مده ایدو ست! که دیوانه سر مست
هرگز به سخن ، عاقل و هشیار نیا شد
باصحاب شمشیر مبادت سرو گساری
الایسر خو یشتنت کار نیا شد
سپهست بخون من اگر دست بر آری
جان دادن دریای تو دشوار نیا شد
ماهت نتوان خواند بدین صورت و گفتار
مرا لب و دندان شکریار نیا شد
وان سرو که گویند به بالای تو باشد
هرگز بچنین قامت و رفتار نیا شد
هر پای که در خانه فرو رفت بکنجی
دیگر همه عمرش ، سر بازار نیا شد



زیر نظر ن ، طهوری

عطار که در عین گلاب است عجب نیست
گرفت بهارش ، سر گلزار نیا شد

مردم همه دانند که در نامه سعدی
مشکیست که در طبله عطار نیا شد

جان در سر کار تو کند سعدی و غم نیست
کان یار نیا شد که گو فادار نیا شد

چند رباعی پرشور و حکیمانه از
چند شاعر :

این گوزه ، چون عاشق زاری بود ست
دریند سر زلف نگاری بسودست
این دسته که بر گردن آن می بینی:
دستیست که بر گردن یاری بود ست

این شاخه رزه ، دهنده دستی بود دست
این می لب لعل می پرستی بود دست
این نشا که جان ، شیفته حالت او ست:
طرز تکی ، ز چشم مستی بود دست

گل، روی بتی عشوه فرو شی بود دست
نرگس ، چشم پیاله نو شی بود دست
خاکی که درین چشم برآو میگردد ری:
- پایی و سری و چشم و گوش بود دست

این غنچه ، سرانگشت نگاری بود دست
گل، چهره یار گلهداری بود دست
این نرگس نو شکفته را چون تگری:
- چشمیست که در راه نگاری بود دست

از مارسلین

خاطره

وقتی که هنگام صحبت با من رنگش پرید
و جمله بی راکه با صدای لرزان آغاز کرده
بود ، در کلام نخستین قطع کرد .
وقتی که نگاه خود را از پس مژگان بلندش
بمن دوخت و تیری راکه گمان داشتم بر
دل او نشسته ، بر دل من نشاند .

وقتی که چهره او با فروغی آتشیست که
هرگز خاموش نشد ، بر لوح دلم نقش
بست و در آن جای گرفت ، آن رازی را که
در پی دانستنش بودم ، در یافتم ... دریافتم
که:
او مرا دوست ندارد!
اما من او را می پرستم

از: استاد فقید فکری سلجوقی

سنبیل تاییده

خواهم که دل مسکین ، یکدم بیرون افتد
وین مرغ پرافکنده ، پیش نغزرت افتد
تابو که بحال دل ، بیکره نظر اندازی
در آینه جانم ، عکس صورت افتد
بکشای زرخ برقع ، یک لحظه چو تر سایبان
کز زلف ، چلیپایی ، اندر گهرت افتد
بیتاب شود دلها ، آن لحظه که زلف لیلیست
چون سنبیل تاییده ، بر گرد سرت افتد
منسوخ نمیکرد ، آن عهد که من بستم
گر خاک وجود من ، در رهگذرت افتد
از جور ، پشمان شو ، پیو ندولت مگسل
تا مرغ دل عاشق ، بر خاک درت افتد
در پای تو در غلند ، در دامن آویزد
چون اشک اگر (فکری) از چشم توت افتد

از: آزاد کابلی

سخن ساده ر خان

میبود وایسی اگر آن تازه جوان را:
فربان سرش گردهی این نفس و آن را
تا صبح! من از آن شوخ ، به شمشیر نگردم
زین پس ، به عبت ، تیز مکن تیغ زبان را
مرغ دل ما بر کشد از تیر تقا فل:
گر حسن ، به این غمزه کشد تارکمان را
چون آئینه ، حیران نشدی ، مگر نشیدی:
این ساده دل من ، سخن ساده رخسان را
در باغ جهان ، زان گل رو ، زینت و زیباست
دورا ز گل رویت ، چکنم باغ جهان را?
گنجی که دهد عشق به اندازه دنج است
زا نروی ، بخود می نهم این باد گران را
گراز بر من ، این دل دیوانه نرفته
زین فاتحه ، چرا نشنوم آواز فغان را
(آزاد!) مچو نام و نشان از من محزون
در عشق ، نغوا هم دگر ، نام و نشان را

از: دکتور سبیل

آتشپاره

نیامدی درانتظارت ، نوشتم .
به هجران توام پیغام آتش شد ، خبر آتش
بگرد نخل خشک ماکه میگردد ؟ مگر آتش
تو آتشپاره بر جانم ، ازین الزون مزین آتش
که خاکستر شدم از غم ، نمیگیرم دگر آتش
ندید از داغ دل شام نگو صبحی بدورات
چو پروانه ز شمع شب ، گرفتم من سحر آتش
به بیداد ، همی سوزم چط کارم ، همه سوزم
چرا بر جان سوزان می زنی جان از سراتش
جدا می میرسد چون غم بسوز خود نمیدانم
نمی سوزد مراد دیگر شود عالم ، اگر آتش
چنان اندر نهان من همه در دهمه سوزاست
گوگویی بر گرفت از غم ، دل و جان و جگر آتش
(سبیل) احساس من افتاده از تاب و تپش اسوس
نمی تابم زند صدمبار اگر بر ما شود ، آتش

از مهر داد اوستا

جگر گوشه گناه

عروس پردگی صبح و شمع ماه اینجاست
فروغ طلعت آن قیله نگاه اینجاست
نهمه ، نه باده نه گل ، نه ستار سحر ی
همانکه روز مرا میکند سیاه اینجاست
چو گوشواره پروین چراغ اشک مرا
بگوش هر مژه آویختی گمراه اینجاست
اگر بدامن صحرائ درد میگلدی:
سواد خیمه نی ازدود مان آه اینجاست
ز گشتگان غمت شکوه بی نیارد کس:
اگر گوشه چشم تو عذر خواه اینجاست
جدا ، ز چشم تو ، در دامن ندامت بیس:
به اشک من ، که جگر گوشه گناه اینجاست

از «نادم قیساری»

مکتوب ناز

نوبهار ناز گردد چون خزان بیند ترا
ارغوان گل میکند ، مگر زعفران بیند ترا
از تحیرگاه موج جلوه ناز خرام:
ایستد بر جای اگر آب روان بیند ترا
در بهار رنگ و بو نشکفته چون رویت گلی
شاد ، آن بلبل که اندر آشیان بیند ترا

دل جواز رشک خیالت جامه بر خود میدرد
چشم من در پهلوی گیری ، چسان بیند ترا
از پی یک دیدنت ، دل گردو عالم میدهد
خواهد از دیوانگی ، تارایگان بیند ترا
بلبوس رادیده بر حسن تو ، هیبت او فتد
زان که نتواند چون از چشم جان بیند ترا
معنی پیچیده مکتوب نازی ، درخور است
«نادم» باریک بین نکته دان بیند ترا

صدای از ژ فنادی دل

ترمیم داخلی که تمام زندگی آنها را تشکیل میداد . نه کدام تصادفی بودونه کدام حادثه جدی . بوی روست سرخ شده و پریان از لابلای گرمی مطبوع بخاری در هوا منتشر گردیده بود .

- بیائید بچه های خوب دستهای تانرا بشوئید .

سندی در جریان صرف نان شب اعتراض کنان گفت :

- من نمی فهمم که چرا نمیتوانم یکدست لباس جدیدی از مغازه قسمی که دیگران میخرند بدمست بیاورم .

رابرت گفت :

- تو بسیار کوچک هستی و این کوچکیات است که میتواند به چرای سواست تناسب داشته باشد . این یکی تالانده قابل توجهی میتواند برایت مناسب و کافی باشد .

مارک اصرار کرد :

- اگر ماناداروغریب نیستیم چرا من نمیتوانم که یک بایسکل جدید داشته باشم .

نانسی تشریح کرد :

- این یک چیز دیگری است آنها در مکتب درس میخوانند . طبقه فقیر و نادار . مردمان غریب و بیچاره

سندی باز مرخصی که مرزها را زنی نپخته داشت بالحن تندی تکرار کرد :

- ما مردمان غریبی هستیم .

رابرت نگاه تند و استقام آمیزی مسوی اوانداخت . بعد رخس را متوجه پسر بزرگش ساخته و گفت :

- مارک من درباره آن زنجیر بایسکل فکر خواهم کرد . ببینم چه کار کرده میتوانم .

طوفان در خارج منزل نمره میکشید و پیوده وقتش رانلف میکرد . اطفال به بستر های شان رفته و خوابیدند . بالاخره وقت تنهایی فرارسید . وقتی که آنها میتوانستند کنار هم بنشینند و صحبت نمایند .

رابرت مشتاقانه سوی مقابل خم گردیده و گفت :

- ازداکتر اندرسن چه خبر های بدست آورده ای ؟

نانسی جواب داد :

- او تانوز چیزی نمیداند . امتحاناتی را روی من انجام داده و ازمن خواسته است که فردا بدیدنش بروم .

فردا ؟

- خوب ، شاید چیزهای زیاد تر بدست بیاورد .

صحت تو خوب است ؟

- البته که خوب هستم .

او در حالیکه میلزید خندیده و در ایسن جریان طرز نگاه کردن رابرت را دقیقانه مطالعه کرد .

من مطلقاً صحت هستم .

شوهرش دوباره سوی عقب متمایل گردید و اعضای بدنش را اجازه داد که استراحت نمایند .

نانسی تومر برای یک دقیقه نجات دادی .

نانسی باخود فکر میکرد که رابرت هرگز نمیخواهد با موضوعات و مسایل جدی رویرو گردد . مسایلی که اعصابش را تخریب کند .

و حال نمیخواهد که گفته هاء داکتر اندرسن چامه حقیقت بیوشد و اگر میبوشد اونمیخواهد که چنین آسان وساده باورش کند . اونمیخواهد که این واقعه را مانند یک چیز نرم و بی خطر ، مانند مریمی اطفال قبولدار شده و بخود تلقین نماید . همین طور نانسی هم میخواست که این حادثه مانند یک غبار نرم و ساده دست خوش طوفان شدید شده و از فضای فکری و جسمی اش فراری دوردست ها گردد . آرزو میکرد که مریمی اش از نوعی باشد که بتواند بایک پیچکاری و یا اثنی بوی تیسک و یا پارس بوتل بزرگ شربت قابل علاج و تداوی باشد .

رابرت پرسید :

- آیا کدام چیز دیگری هم امروز بسوقوع پیوست ؟

- چیزی مهمی نبود و حقیقتاً هم به فکر کردن نمی ارزید .

- من نمیخواهم که از این به بعد در ایسن باره حتی کلمه بشنوم .

دلحن صدایش مخلوطی از قهر و غضب بمشاهده میرسید .

اوبه اطراف خانه نظر انداخت . این یک خانه قدیمی بود . گرم و مستریح . با وجود گذشت سالیان درازی باز هم زیبایی خود را حفظ کرده بود . روی قالین قسمتی دیده میشد که پاره گردیده و این پارگی به اندازه عمیق و بزرگ بود که هیچ چیزی نمیتوانست علاجش رانماید . از سوختن چوبها شعله های بسه اطراف سرك میکشید و از این روشنی و شعله افروزی رسم هایی در دیوارها نقش میبست .

روی سقف اطاق نقطه وجود داشت که آب از آنجا داخل خانه نفوذ پیدا میکرد و این نفوذ و داخل شدن با مریاری که از اندازه معمول شدید تر و بادوام تر میشود افزون میگردد .

نفر مؤظف ترمیم سلفا چندین مرتبه به آنجا آمده و دستکاری هایی نموده بود . اما هنوز هم با وجود این همه جلوگیری آب خود سرانسه اصرار بدخل شدن و نفوذ نمودن داشت . در دروازه آشپزخانه چوب خویلی وجود داشت و در همان جا بود که آنها هرائج اضافی از نموی اطفال راندازه میگرفتند . نوشته درشتی به دروازه حکم قفل محکمی راداده بود .

این خانه بود که آهسته آهسته دستخوش قافله گذران زمانه میگردد و میرفت تا تخریب شود . آنها تصمیم داشتند که تابستان سال آینده دوباره اعمارش نمایند . و آبادش خواهند کرد . این فقط یک خواب نبود . بلکه چیزی بود که آنها مطمئناً آنرا انجام خواهند داد قسمی که آنها تهادب جدیدش را در اولین زمستان گذاشته بودند و درخت های میوه دار در آنجا غرس کرده و حلقه های گسل لاله را تزئین ده آنجا نموده بودند .

درخشش هایم سایه ها و غبار های جاگزین گردیده که باید در آنجا نباشد . نقطه کوچکی در آنجا وجود دارد . نقطه خیلی کوچک که شاید اصلا بی معنی بوده و قابل تشویش و نگرانی نباشد . داکتر اندرسن داکتر حاذق و باتجربه است اما خیلی سالخورده و پیر که میتواند دلیل بر ترسایتین قصدی او گردد . شاید او در تشخیص اشتباه کرده باشد .

این فکر ها و تصوراتی بود که از بین سلول های مغزی نانسی به شتاب میگشت .

چراغ های موتری روی جاده اسفالت شده جاروب کشید .

مارک گفت :

- پدرم این جاست .

سندی اظهار داشت :

- مادر ، پدرم این جاست .

سگها ، اطفال همه آنها بایک مجرم ناگهانی و غیر مترقبه بسوی دروازه بحرکت درآمدند .

چشمان نانسی روی چهره رابرت گنجاوانه متمرکز شد . اونمیخواست که علت این دیسر آمدن و ترس را از دری چین های چسپره اش دریافت دارد .

- چه واقع شده است ؟

- مجبور بودم که برای یافتن توقف گاه معطل شوم .

حادثه موتو بازم تکرار گردیده بود . یک

هر زن میداند که تا چه اندازه برای خانواده اش مهم است ... اما با آنهم

لحظاتی وجود دارد که ضرورت و احتیاج از دانه قدرت خارج میگردد و سهم گین

مینماید .

نانسی جواب داد :

- برافروختن شمعها چیز است که بعضی اوقات دوست داریم این کار صورت بگیرد این کار باعث میشود که میز غذا خوری زیبا تر معلوم گردد .

سندی اظهار داشت :

- اما پدرم آنرا نخواهد پسندید . او خواهد گفت که غذا ها رادیده نمیتواند .

خوب .

نانسی تبسمی کرده و بگذشتن و جا بجا کردن بهترین قاشق و پنجه ها و ظروف روی میز نمود . این کارش طوری معلوم میگردد که از بعضی جهات امشب بایسد میز غذاخوری زیبا و آراسته بنماید . این حقیقت داشت که را بر ت طوری تقاضا هر خواهد کرد که نمیتواند غذا هارا ببیند . او یک چیز عرضی را روی کاهو خواهد انداخت و در همانجا فشارش خواهد داد و خود را متقاعد خواهد ساخت که آن چیز دست داشته اش اساس بوده است . بعد از دیدن اوسوی نانسی نظر خواهد دوخت و خواهد خندید خطوطی که نماینده خستگی و کار روزانه است در چهره اش پاکداشته غائب گردید و بالاخره صورتش صاف خواهد شد .

مارک در داخل اطاق بدون توجه و احتیاط باز پیچه اشرار که موثر لاری بود به جلو و عقب فشار میداد و میراند . او پرسید :

- مادر ، مردمان غریب چه طوری هستند ؟

مردمانی که به اندازه کافی پولدار نیستند عزیزم .

- آیا ما غریب هستیم ؟

- نه ، عزیزم .

- خانم فرانک میگوید که ما باید مردمان غریب را کمک و معاونت نمائیم .

- خانم فرانک صحیح گفته است . ما باید این کارا بکنیم .

سندی از اطاق نشیمن جیب بر آورده و گفت :

- ما مردمان غریبی هستیم .

او در تمام این هفته همین طور بود بطور یقین میتوان گفت از لحظه که رالف جانسون از او برای رقص دعوت کرده بود چنین حالتی به او دست داده بود .

- سندی . به این خانه نگاه کن . به این قالین نرم نظریانداز .

سندی که زیاد تر به طفل ها مانند بود همیشه در لبه دریای اشك قرار داشت . هر لحظه که دلش می خواست دست بگریه میزد و چنان میگریست که ابر بهاری عاجز در لشفانی اش میماند .

نانسی گفت :

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

آیا امشب مصادف با تولدی کسی است ؟

جیمز پنج ساله در حالیکه با هیجان کامل روی بایسکل سه عراده ای اش سوار و غرق در دنیای کود کانه اش در اطراف اطاق میراند گفت .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

در خارج منزل طوفان سهمگین غوغا میکرد پسر کوچک نانسی ، مارک ، آمده و کنارش قرار گرفت .

شما میترسید مادر ؟

نه ، عزیزم .

دستهای تان میلرزد . شما میترسید ؟

مارک هفت سال داشت و هر چیز را بدقعات تکرار میکرد نانسی در جواب گفت :

نه ، عزیزم . من نمی ترسم .

آنها امسال شاهد توفانهای وحشت انگیز و رعد برق های وحشت آوری بودند رعد با تمام شدت و قدرتش میغوید و تیر های فروزان الماسک چون نیزه های تیره بی در آسمان میدرخشید . بسیاری اوقات چراغها از شدت طوفان خاموش میگردد . البته این طوفان ها آنقدر ترسناک و زیان آور نبود تنها میتوانست که گرد و غبار قضا را بدور دستها ببرد در این ساعات بهترین فرصت برای گفت و شنود و وقت گذرانی میبسا میگردد مثلاً هنگامی که چراغها خاموش میشد قطعی معلوم از شمع های رنگارنگ در آلماری آشپز خانه بود که میتوانست رقع این نقیضه را نماید .

توفانی که امشب رقص کنان فعالیت آغاز کرده بود از توفانهای قبلی تفاوت داشت و فرقی این بود که رابرت تانوز بخانه برنگشته بود . اما حتی چندی بعد هر چه زود تر بمنزل بر خواهد گشت هر دقیقه که می گذشت و هر لحظه که چراغ های موتری روی سرك اسفالت شده را جاروب میکشید امید بر گشت رابرت میرفت روی زینه های عقبی منزل صدای آشنای قدم هایش بگوش خواهد رسید و فضای خانه یکبار دیگر از داشتن و بودن او گرم و محفوظ خواهد گردید .

نانسی سوی قطعی شمع ها پیشرفته و آنرا از بین الماری آشپز خانه بر داشت و تصمیم به بر افروختن آن گرفت . دوشمع را برای روی میز در آشپز خانه انتخاب نمود این حقیقت داشت که دستانش میلرزد شعله شمع هنگامی که گوگرد را برافروخت قدری تکان خورد و شمع می که در دستش بود شکست بر داشت .

آیا امشب مصادف با تولدی کسی است ؟

جیمز پنج ساله در حالیکه با هیجان کامل روی بایسکل سه عراده ای اش سوار و غرق در دنیای کود کانه اش در اطراف اطاق میراند گفت .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .

سندی به صدای بلند بخندیدن پر داخت او چهارده ساله بود . اما هنوز هم مانند بارومتر معلوم میگردید . بطور ناگهانی دست بگریه میزد و همین طور ناگهانی شروع بخندیدن مینمود .



اوسوی مقابل خم گردید و با تمام مصومیت
و سنای خود را بدست امواج آغوش رابرت
سپرده و زمزمه کرد :

- رابرت ، پسر کالیسن در زندان است .
- اندی کالیسن ؟

چهره رابرت رویه سفیدی گرائید . این
عادتش بود هر وقتی که از شنیدن خبری درد آور
و ناگهانی دستخوش هیجان و ترس میگردد این
حالت به اوست میدهد . خانواده کالیسن فقط
سه منزل آنطرفتر از منزل آنها زندگی میکردند .
نانسی و ماری دودوست صمیمی بودند و همیشه
کتابها و مجلات را یک با دیگر تبادل میکردند .

- در زندان ؟ برای چه ؟

- اودریکی از آن مظاهرات خیابانی شرکت
داشت . در آن مارش های دسته جمعی . تمام
کارها خراب گردیده و از کنترل خارج شده است .
تعداد از بیجه هاشورخ به انداختن و پرتاب سنگ
و خشت سوی پولیس نمودند و پسر کالیسن
یکی از همان های بود که در اولین فرصت
دستگیرینجه های پولیس گردید و آنها هم
روانه زندانش نمودند .

- اندی کالیسن همان یکی که در بلاک مسا
زندگی مینماید ؟

- اندی . همان پسر بیجه که از بالای درخت
سیب ماسرتگون گردیده بود .

رابرت قسمی که اصلا این موضوع راباور
نکرده و نمیخواهد متقاعدش شود دوباره تکرار
کرد :

اوسوی پنجره رفته و نگاه هایش کنجکاوانه
متوجه سسرك خاموش و ساکت نیمه شبی
گردید . سسرك آنها سر کی بود که آنقدر ها
زیاد از شسپ فاصله نداشت و از جمله سسرك
های عادی و از یاد رفته بشمار میرفت که
بندرت میشد نامش را زینت ده روز نامه ها
نمود . اما سسرك آنها محلی بود که اگر در
آنجا کوچکترین واقعه رخ میداد عواقبش
متوجه آنها بود . یعنی آن سسرك و آدم های
آن محله با هم رابطه ناگستنی داشتند . او سرش
را تکان داده و گفت :

- چراغ های منزل ماری از سر شب تا
حال همچنان میدرخشد .

نانسی جواب داد :

- او فقط در تمام این مدت آنجا تنهای تنها
نشسته است . تنها در آن خانه با چراغ های
که میدرخشد .

- آیا تو نمیتوانی که او را کمک نمایی؟
- او هرگز حاضر نمیشود کسی را ببیند
من حالا فکر میکنم که اگر او عوض پسرهای
ما بود . . .

حد مدت چند سال تمام بچه های ما به
سن و سال او خواهند رسید .

آنها یکی سوی دیگری نظر انداختند . یک
نوع گفت و شنود نا مفهوم و گنگ بین آنها
ادامه یافته و ریشه دوانید . گفت و شنود دی
که چشمان شان جای زبان را گرفته بود .
این بر خورد زمزمه آلود آندو جفت چشم
مژده رسان احساس مستور لیت و سهم گیری
آندو در امور روز مره و حیاتی بچه ها و اطفال
شان بود . آگاهی از دنیای که بطور ناگهانی
منتقض گردیده و به شکل پلاک آنها در آمده
بود .

نانسی اولین نفری بود که پیشدستی کرده
رخش را سوی دیگر چرخداد و گفت :

- بهتر آنست که به بستر بروم ، مجبور هستم
که فردا صبح زود تراز همه بر خیزم . . .
رابرت نگاه سریعی به چهره اش انداخته
و گفت :

من هم با تو خواهم آمد . آیا تو مطمئین
هستی که صحتت خوب است نانسی ؟

نانسی با خود فکر میکرد . من از مرگ میترسم
و احمه دارم که بیمرم .

من از مرگ هراسیده ام رابرت اما بکنوع
احساسی ضرورت ناشناخته در

خود میکرد و این باعث شد که رازش را از
رابرت مخفی دارد .

بقیه در صفحه ۵۷



لامارتین

د بادامو خانگه

د بادامو موشنه خانگه چه سر تر پايه د سپينو غوټوپه کميس کښي پټه شويده، خومره ښکلې ده او خومره زړه وړونکي خوشبويي لري. مگر آباد هغې د عمر پاي بهم همدهغسي وي . د خواشيني خاي دي . که هغه پخپل خاي پرېږدي يايي ښکلي غوټي راټولي کړي، که يي دکومي ښايسته نجلۍ دوښتانو د پاسه وټومبي يايي دکوم مين پر سينه باندي ووځي، پخوا تر دي چه خور وځي ورباندي تيري شي، تويه به شي او ددغو ټولو ښکلاؤ کومه نښه به پاتي نشي .

اي کله ! زمونږ د زوند ماجرا گاني خومره تاته ورته دي . زمونږ د زوند گل هم ستا په شان يوه ورځ له خاورو څخه سر پورته کوي او غوټيزي، يوه ورځ عطر ښندي او بله ورځ پخوا تر هغه چه دويي راورسيږي - مړ او کيږي او بيا د خاورو په زړه کښي دنورو خاورو په زړه کښي کورنيسي .

اوس چه دغه ښکلي غوټي په دي ډول فنا کيدونکي ده، راځه تر هغه پوري چه وخت پاتي دي له زړه وړونکي عطر څخه يي خان خوشبويه کړود خندانه دکوگلوله زړه څخه يي روح ښونکي شيره وزيښي او پخوا تر هغه چه د صبا باد يي وږمه وتښتوي ، له هغې څخه گټه واخلي .

هغه وگړو چه دادوو ورځومر په خوښۍ سره تير کړو، ځکه ډيره موده به تيره نشي چه دځوانۍ دوران به پاي ته ورسيږي اود زړښت فصل به راورسيږي .

اسکار وايډ

ارمان

په وروگام واخلي ځکه چه زما ښکلي پرېښي . په دي نژدې خايونو کښي تر شنبو ټولاندي ويده ده .

په گراړه و غږيږي ځکه هغه د داؤدي گلونو دښته کيدو غږ هم اوري . دهغې دوښتانو طلايي تارونه اوس په زنگ گگي شويدي هغه ښکلي او زړه وړونکي نجلۍ وه چه په ځوانۍ کښي د خاورو په غږ کښي ويده شوه .

په ښکلا کښي د سوسن گلو ته ورته وه . او په سپين والي کښي واوروته مگر هغه هيڅکله ونه پوهيده چه ښځه ده او ښکلي ده .

ساده اوڅوږ ژوندي وگي نوځکه تابوت او درنه تيره اوس پر هغې باندي دريږي او زما روح خوروي

بيا هم احساس کوم چه هغه آرامه ده غلي اوسي هغې د جنگ او غزل اواز نه اوري زما ژوند هم په دي ځاي کښي ويده دي خاوري ورباندي واچوي .

لندي

زما جانان گل د خاتول دي زړه مې پرې ټولدي د چاڅه پروا لرمه زما جانان گل د انار دي عمر يي خواردي په زړگي خوري بيشترونه زما جانان گل در امبيل دي په لاس يي بيل دي سره کلان او په کوينه

په سترگو پوند در پسي گرځم ستا د وفاق يري که وشي روغ به شمه په سترگو پوند شي راته گوره چه دا ورځل پرځاي مې گل ټومبلي دينه په سترگو پوند راپسي نشوي دالباسي اوښکي د هر چا په مخ راڅينه

بي پروا

بيا به ناخست کا به کام غولي وارد چا دي چه زړه سوي د حرم په صيد هم نشي دايي درد وي صبر غي گذارد چادي ما خونه دي څوگ يي وجبي آزاد کړي داچه مست په ميو راغلي يار د چا دي چه بلبل يي رسيدې گلسو نشي چه يي درست جهان دمخ په رهازيست کا دا سپوږمې غوندي روښان رخسار د چادي چه بلبل يي رسيدې تو گلونه نشي دا دننه په حرم گلزار د چا دي چه هيڅ ترس په زړه کښي نلري رحمانه دانا ترس وي پروا نکار د چادي (رحمان بابا)

د ژوند نيمه لار

د سپکو وزرونو هيلې سترې ستومانه خپل سرونه تراوبولاندي کوي چه د خپاندو او بو څخه خونداو هوسايي واخلي ...

مگر زه .. هغه وخت چه درنځو څخه سترې او مړ او ي شم، چيري مخ واړوم ؟

درها و تياره پته چيري واخلم ؟

کله چه د عمر زمي رارسيري .

له کوم بڼ څخه گل راغونډ کړم ؟؟ مگر هر چيري مې په وړاندي ديوالونه ولاړ

اوپه هر گوت کښي زمي مرغې نه ژاړي ؟ ويکتور هوگو



په ياد لره

د معيني په حرم کښي خپل اشنا په ياد لره گل په شپې خندانه ا ناخبره له خزانه دخلکو خندانې باندي نور مه خاندنه جانانه دسترگو زه رنخوريم او په يونظر رځيږيم په ناز شوي نازولي او په لوبو خولوي ناپرسه او ناترسه يي خبره دې وژلو زما ښکلي طنزه او په حسن کښي ممتازه د زړه وينې چه څښمه اودغم څيږي خورمه

چه مينه کي سر بازي بختانيه سر فرازي

د دار په سرم تصور غوندي ماوا په ياد لره

(عبدالله بختاني)

حقيقت

کبان وايي ژوند پيداي له در يابه سمندر وايي چه دي دا ورله تابه لتوي يي دهوا مرغان هوا کښي حقيقت ورک دي د دهر له کتابه

بلبل وايي د گل رنگ دي دستا پلو نسيم وايي خوشبويي پويه دوډلو کبان وايي ژوند پيداي له در يابه فيصله درنگ او بوي شوله مشکله سرگردانه کس نسيم شور د بلبلو

خيني وايي غوټي خاندي هوسيري زړه تنگي نه نجات مومي چه غوټيزي خيني نوري وايي له ډيري زړه تنگي نه زړه يي چوي او گريوان يي څيري کيږي (الفت)

نصرالله حافظ

عرض

اي دحسن په سر پر ناستي اميري عرض مې واوړه د بگرام د ترکو ميري

دا په مخ مې د سرو او ښکورو په خدي تر لغتي مې دي ولي گريوان څيسوي

اي دناز او دمکيز په غير کښي لويي دارم د ښا پيري سو دامکيري

بيداري مې شوه په برخه د ټول عمر چه مې وليدلي ستا سترگي شو کيږي

د خرام قدم زما په ليمو کيږ ده شه ډنډي که شي يوه زړه زميري

پرېښته دي د ښکلا په سرو لاره ته چه ډکه دخو بيوله تاليري

ستا گلرځ به په گلونه کړي رخه گل کړي دي د عطر و قافلي ورنه پيږي

ماني گڼه شوه د ښکلو په بازار کښي چه دي جوړي توري زلفي کړي غنيري

زه خپل ورک زړه پکښي کورمه جانانه وايي ځله ته زما سترگه څيسوي

کومان نشته چه به روغ شم ستا په مينه دېغو شتم مې و خوږي تاوگيري

شمس الدين کاکي

تنها سوخم

چه به مينه زه پرېل کوم يي تا په ناقه شرمول کوم يي تا په کتودي دواړه سترگي زما ووژي وېل مخ ته که کتل کوم يي تا زما زړه د تورو زلفو په چال بند شه که هوا به د سنبل کوم يي تا سري سکروني شه زما په صورت پوري تماشا که د سره گل کوم يي تا فارغ نشوم ستا د خط له تصويره عېث دور د تسلسل کوم يي تا د رقيب د قتل ښه واڅخه نشي اوس پر بدو تحمل کوم يي تا خاموشي که حجاب کوم له عجزه وهر چاته سخت ويل کوم يي تا يي همده لکه شمع تنها سوخم بيا دخپل سر غوڅول کوم يي تا بندهجر په فلس زه شمس الدين يم آه و فریاد لکه بلبل کوم يي تا

ابو ریحان البیرونی

تپیه،
توجه،
تبع و
نگارش
شرعی
جوز جانی

داده بود قائم بنات .
بنیان آن در عمل و مدار آن صفت بنا بر
عقیدت رومی بوده است که زمین را متحرک
دانسته و حرکت شبانه روزی را بفسسک
منسوب دانسته اند (۱۵)

او در یک اثر خود عاید به ژسودیزی
(مساحی نقشه کشی) در باره درستی
بعضی نظریات مربوط به ژئو سنتریسیم (نظریه
غیر علمی دایر بر اینکه زمین مرکز کائنات
میباشد) صراحتاً بنظر شک و تردید متنگرد
و باین ترتیب یکی از دانشمندیانی بحساب
می رود که در بکار بردن نظریه پیدایش
جهان بر اساس هلیو سنتریسیم (نظریه
مرکزیت آفتاب) سیم گرفته و در عین
زمان یکی از نخستین دانشمندیانی است که
در باره بیضوی بودن خط سیر و شکست
ستاره گان تومن اندیشه و آنده بنا این
بشارت شکست انگیز خویش کشف بزرگی
را که بعد توسط کپلر (۱۶) صورت گرفت
صدها سال قبلی تا درجه معینی پیشگویی
کرده است (۱۷) ابو ریحان بیرونی در کتاب
(القانون المسعودی) در اطراف ژئوسنتریسیم
که بحیث یک نظریه مسلط طی مدت های
طولانی حتی تا زمانه های نزدیک به قوت خود
باقی بود و برای تأیید آن در شرق و غرب
کتاب متعددی نوشته شده و دلائل گوناگونی
اقامه میگردید .

جملاتی ابراز داشته که نشاندهنده
معرفت او به قوای چاذ به زمین میباشد این
قانونمندی بعد توسط نیوتن (۱۸) در قرن
۱۷ کشف گردید .

بقیه در صفحه ۵۶

(۱۵) نامه دانشوران سن ۷۷
(۱۶) کپلر (۱۵۷۱) ۱۶۳۱ - در خانواده
ای فقیر چشم پدیا کشوده پس از تحصیل
ریاضی بحیث معلم ریاضیات مقرر شد
همیشه دچار تنگدستی بود از مجبور دست
به تخیم زد بسال ۱۹۰۶ مدار بعضی شکل
سیاره مریخ را کشف نمود قوانین که او
کشف نموده پس از مرگ اقتضای آیدی
برایش ارمغان آوردند قوانین مذکور چنین
است :

۱ - هر سیاره بدور خورشید مسیر بعضی
مانندی را می پیماید - ۲ - هر اندازه روی
این سیر بخورشید نزدیکتر باشد حرکت
آن تند تر میباشد ۳ مدت دوران هر سیاره
بدور خورشید فاصله اش را از خورشید
تعیین مینماید .

۱۷ - روز بیک سویت انسیگلو پید به
شی جلدی اول سن ۱۸۶۷ - اسحاق نیوش
(۱۶۴۲) ۱۷۲۷ - فیلسوف دانشمند انگلیسی
در حساب فزیک و نجوم که قانون چاذ به
عمومی را کشف نمود .

میداد تا از یکطرف به غشا و محتوی آن
ببازاید و از طرف دیگر نظریات مربوط به
آن علم را انکشاف داده قانونمند یهای
جدیدی را در زمینه آن کشف نماید و جدا
طرفداران بود تا معلومات گرد آورده شده
در ساحه تمام علوم مروج آن زمان بنظر
انتقادی نگریسته شود .

متمم بیرونی در انکشاف علوم طبیعی .
دورهینه هیت و نجوم .
ابو ریحان بیرونی در انکشاف و تکامل
علوم طبیعی سیمی پس چسته دارد و
مخصوصاً خدمات ارزنده او در زمینه هیت
و نجوم خیلی چشمگیر است .

۱۳ بطلیرین رمی از دانشمندان بنام هیت
تاریخ و جغرافیه است که در هر زاده شد
و در اسکندریه وز گشتت از مشهور ترین
تالیفات دی (المجسطی) و (آثار البلاد) می
باشد نظر در هیت لاک مشهور است و بر
اساس آن زمین متحرک نیست و آسمان به
دوران بچرخد .

(۱۴) ابوسعید سجزی یکی از بزرگترین
ریاضی دانان نیمه اول قرن چهارم و اوائل
قرن پنجم هجری بود که دارای تالیفاتی متعدد
از قبیل کتاب (مد) (المدخل در نجوم کتاب
المعانی در احکام نجوم و غیره میباشد .



واقعا بیرونی با شهامت علمی تمسک به
علم یقین دوری از اوهام و علاقه شدیدی به
دانش و تواضع خرد مندانه خویش ممتاز
است .

خلاصه متود تجربی بیرونی چنین است .
علم یقین از احساسهای بدست میاید که
عقل آدمی آنها را بر یک اساس منطقی
بهم ترکیب میدهد .
(۱۰)

دانشمند بزرگ بخاطر انجام دادن تجارب
گوناگون در عرصه های مختلف دانش
وسایل و اسباب مورد ضرورت خود را با
مهارت شکست انگیزی اختراع مینمود مثلاً
برای دریافت میلی نصف النهار آله ای
بنام (دائره هند) اختراع کرد یک تعداد
اسطرلابهایسوا که ساختنشان هر کدام
هفت ونیم متر بود و نیز (مربع دیواری)
عظمی را که در زمان وی بزرگترین بشمار
میرفت بدست خود ساخته و یکی از کره
های مجسمه علمی آسیای میانه و شرق
نزدیک را اساس نهاد که روی آن مواضع
که اهالی سکونت داشتند نشان داده می
شد و ممکن بود بسیاری آن بموقعیت های
جغرافیای آنها پی برد و علاوه بر اینها آله
چذا گانه ای برای اندازه نمودن وزن
مخصوص عناصر ایجاد کرده است (۱۱)
و بگفته نامه در نسوران (در انداخ صنایع
عملیه بجای رسید که دست اختراعش
طبقات افلاک و تقویم انجم را در چند صفحه
چنان هویدا نموده است که گویا انواع
فلکیه با صفحه خاطرش التیام داشته و
صور چهل و هشت گانه در لوح سینه اش
ارتسام یافته است) (۱۲) .

بزرگترین خدمت ابو ریحان بیرونی که
نام او را در تاریخ علوم طبیعی طور جاودان
ثبت نموده اینست که وی پژوهشهای
خویش را بر اساس متود تحقیق علمی
خود بر تجربه و مشاهده متکی ساخته بود
و باین ترتیب متود تجربه و مشاهده را به
نحوی سابقه ای ترقی داد و این موفقیت
بزرگی در ساحه علم تجربی میباشد . بررسی
پژوهشهای موشکافانه و معلومات گرانبهای
که از وی بجامانده بنا امکان میدهد تا او
را یکی از پیشاهنگان بزرگ علوم تجربی
در قرون وسطی بشما آوریم .

اسناد علامه و اعرضه هر علمی که قدم
میگذاشت در برابر خود این وظیفه را قرار

سپه‌های

جمال عبدالناصر



نوشته محمدحسین هیکل

ترجمه «رز»

بخش پانزدهم

اگر او زند ه می ماند چه میکرد . هنگامی که در سال ۱۹۶۵ پس از گذشت شصت و شش سالگی اندری گاندی رهبری هندوستان را به دست گرفت تیتو و ناصر به هند سفر کردند تا تسانده خویش را با دختر دوست دیرینه شان در مقابله با دشواریهای که بلافاصله به او روی نمود نشان بدهند . دیگر (سه تفنگدار) وجود نداشت ولی تا صرو تیتو هرگز فراموش نکردند که روز کاری تفنگدار سومی هم وجود داشته بود . تیتو نشان داد که در تیره ترین روزهای ناصر در سال ۱۹۶۷ هنگامی که مصر تمام نیروهای جنگیش را در صحرای سینا از دست داده بود چقدر با او نزدیک است .

سپاهیان اندکی با برجا بودند و نیروی هوایی کاملاً از میان رفته بود .

تیتو هر چه از دستش بر می آمد انجام داد تا نیروهای مصر دوباره سازی شوند وی خواستار ملاقات رهبران احزاب کمونیست هشت کشور اروپای خاور میانه در

مسکو هنگامیکه روسها آمادگی می گرفتند تا هواپیماهای عظیم حمل و نقل (انتونوف) که انباشته از چندین صد هواپیما میک و سلا حبابی دیگر بود به سوی مصر پرواز بدهند . توقف کردند آنان گفتند که هواپیماهای شان حق نشست بر فرودگاه های یوگوسلاویا را ندارند حالانکه این کار برای سوخت گیری هواپیما ها ضروریست .

سفیر مصر در پلکارد این اشکال را با تیتو در میان گذاشت تیتو گوشه تیلیفون را برداشت و دستور داد راه را به روی انتونوفها باز کنید (هیچگونه محدودیتی در بین نباشد تا آنجا که پای مصر در میان است من دیگر غیر منسلك نیستم) و هواپیماهای غول پیکر از راه یوگوسلاویا به سوی مصر سرازیر شدن را گفتند .

در هر ساعت سه هواپیما که مملو از افزارهای جنگی تازه و وسایل نیروی هوایی تازه بود - فرا رسید . تیتو هر آنچه از دستش می بر آمد - انجام داد تا ناصر را کمک کرده باشد در ماه اگست ۱۹۶۷ به

قاهره آمد سپس به دمشق و بغداد رفت تا مقاومت عربها را در برابر اسرائیل و پشتی بانی شان و برای مصر بر انگیزد .

در ماه می سال ۱۹۶۷ وضعیت خاور میانه سخت کشیدگی یافت و همه نگو نه که جنگ بزرگ نیز درنگ شده میرفت این کشیدگی و ششم ماهی سفیر مادر واشنگتن به وزارت خارجه امریکا احضار شد .

در آنجا «چین رو ستو» با ما می از جانسن انتظار سفیر مصر را میکشید .

جانسن خواسته بود که این پیام او مستقیماً بدست ناصر برسد . جانسن در پیا مشس میگفت که اگر مصر دست به حمله بزند و گلوله نخست را آتش کند حکومت امریکا موقف شدیدی خواهد گرفت .

در عین حال سفیر اتحاد شوروی در قاهره بدون اطلاع قبلی به دیدن ناصر رفت ساعت سه بعد از نیمه شب بود سفیر شوروی خواست

که ناصر را بیدار کند و برای او تو ضیح داد که از رهبری شوروی دستور گرفته است تا بید رنگ ناصر را ببیند او به ناصر گفت که امریکا بیان با کسر ملین تماسی گرفته و گفته اند که اسرا نیلیان اطلاع دارند که مصر در سپیده دم دست به حمله خواهد زد .

سفیر اتحاد شوروی به ناصر گفت که اگر این نکته درست باشد او از ناصر میخواهد که این نقشه را دیگر جلو تر نبرد زیرا هر کس که نخستین گلوله را آتش کند از نظر سیاسی موقف غیر قابل دفاعی خواهد داشت .

سفیر شوروی گفت که به حیث دوست از او میخواهد که این گلوله نخستین را آتش نکند . ناصر در پاسخ گفت که او در باره حمله دستور نداده است و هیچگونه نقشه ای هم که مبتنی بر حمله در آن سپیده دم باشد در دست ندارد .

روز دیگر ناصر پیام جانسن را در یافت کرد و ازین ما جرابه شکفتی اندر شد . به نظر میرسد که

جنگ شش روزه فرامیرسد.

روز ششم چون مارشال عامر در هوا بوده میخواست برای بازدید نیروهای مسلح به سینا برود که ناگهان هواپیماهای اسرائیلی به فضای مصر سرازیر شدند. عامر به فرودگاه قاهره به زمین نشست و باتکسی خودش را به قرارگاه قوماندانی عالی رسانید. در آنجا دریافت که نیروی هوای مصر تقریباً نابود شده است. ولی او این حقیقت را از ناصر پنهان کرد.



هنگامی که دختر ناصر به امریکارفت - جانسن خیلی پدرا نه به او گفت .

(به پدرت بگو که من میخواهم دو ست او باشم.)

کشتی جا سو سی بود و مخابرات مصر را گرفته دو باره مخا بره میگردد و کسی نمیدانست که مخا برات این کشتی را چه کسی در یافت میکند .

بدین ترتیب ناصر سیمای یک ساز شکناری نهانی را میدید . از سوی دیگر در ورزنامه های امریکایی گذا رشن داده شد که چون والت رو ستو همراه با خبر های مربوطه به حمله اسرا ئیل به دیدن جانسن رفت جا نسن رو یش را به سوی لیدی برد) کرد و گفت .

(ما در جنگی پا گذاشته ایم.) برای ناصر کلمه های (ما) و (گذاشته ایم) کلمه های عملیاتی بود . بدینصورت سو ظن های پیشین او در باره جانسن رنگت یقین گرفت . هنگامی که وی این سوء ظن هارا پرواز هوا پیما های امریکائی پیام کا سنگین و کشتی لیبر تی در هم میا میخت احساس میکرد که برای امریکا امکان ندارد درین تعرض نقشی بازی نکرده باشد .

ناصر درست نمیدانست که سهم امریکا درین جنگ چیست ولی همه چیز به نقش امریکا در جنگ دلالت میکرد . ناصر میگفت که همانگو نه که حقایق کامل مربوطه به سازش نهانی بر تا نیا و فرانسه به اسرائیل تا چار سال پس از بحران سو یز به دست نیا مد سازش امریکا بیان نیز در پرده اسرار باقی خواهد ماند .

ناصر از جانسن متنفر شد . و احساس میکرد که جانسن با کلمه های شیرین وی را رسوا ساخته است . احساس می کرد در همان هنگامی که جانسن به

امریکا درین حمله سهم گرفته است که شکسته های یک هواپیمای امریکائی را به من نشان بد هید تا این کار را نکنید من قبول نخواهم کرد .

اما به روز سوم جنگ کسی که ناصر به آنان اعتماد داشت به او اطمینان دادند که دو جنگنده امریکائی در قلمرو مصر تشخیص داده شده است نشان ها مداخله امریکا با روشنی نمایان بود .

ناصر هنوز نمیتوانست پذیرفت که امریکا در حمله بر مصر دست داشته باشد .

شو روی به دیدن ناصر رفت باز هم بدون اطلاع قبلی سفیر شوروی پیا می از جانسن برای ناصر داشت که از طریق کاسکین فر ستاده بود .

این پیام میگفت که دو تا از هوا پیما های امریکائی نا گزیر شده بودند از فراز خاک مصر بگذرند تا یک کشتی امریکائی را که (لیبر تی) نام داشت و مورد حمله اسرا ئیلیان قرار گرفته بود کمک کنند . جانسن از کاسکین خواسته بود تا این پیام را به حیث شاهد صداقت او به ناصر برساند .

ولی ناصر درین ماجرا سوی خدعه ای را میشنید . نخست به خاطر آنکه هوا پیما های امریکائی در خاک مصر دیده شده بود و دیگر به خاطر آنکه پیام از طریق کاسکین به مصر رسیده بود نه مستقیماً . به این صورت روی پیام به شو روی بود . امریکا بیان بدینوسیله میگوید که رو سها را بیطرف سازند و در عملیات علیه مصر به چشم آنان خاک بزنند دیگر به خاطر آنکه کشتی (لیبر تی) یک

جانسن را ملاقات کند . اما او نتوانست پرواز کند زیرا صبح امروز اسرا ئیل این راه گنجشکک را بند ساخت .

حقایق از ناصر پو شیده ماند . هنگامیکه حمله اسرائیل آغاز شد قوماندانی عالی مصر غافلگیر گشت و زیر حربه های نیرو های هوائی اسرائیل قرار گرفت . درین وقت مارشال عامر در هوا بود و میخواست به دیدن نیرو های نظامی به سینا برود که هوا پیما های اسرائیلی در فضای مصر به پرواز در آمدند .

عامر بر گشت و در فرودگاه بین المللی قاهره به زمین نشست در آنجا دریافت که فرودگاه بمبارد شده و کسی در آن نیست وی باتکسی خودش را به قرارگاه قوماندانی عالی رسانید . در آنجا شروع کرد به دریافت گزارشهای صدمات جنگ و فهمید که نیروی هوائی مصر تقریباً نابود شده است .

اما هنگامی که ناصر به قرارگاه رسید این حقایق از او پوشیده نگه داشته شد . به او اندازه کامل صدمات را نگفتند . در مقابل در مورد شماره هوا پیما های فرود آورده شده اسرا ئیلی مبالغه صورت گرفت .

سرانجام هنگامی که شب امروز صورت کامل این غمنا مه به او گزارش داده شد به او گفتند که اسرا ئیل به تنهایی چنین کاری نمیتواند کرد و باید امریکائیان اسرا ئیل را کمک کرده باشند .

ناصر از قبول این نکته سرباز زد او خشمگین شد و قرارگاه قوماندانی عالی را ترک کرد .

در حالی که میگفت: (فقط در صورتی قبول میکنم

ابا بیان وزیر خارجه اسرا ئیل که در آن هنگام دروا شکنکن بود بدون اطلاع قبلی بو زارت خارجه اضلاع متحده رفته و گفته بود که وقت برای تعارضات سیاسی وجود ندارد زیرا قرار است که اسرا ئیل امروز مورد حمله قرار گیرد و نابود شود .)

ناصر حیرت زده بود او نمیدانست که اسرا ئیلیان این افسانه را از کجا کشیده بودند زیرا درین افسانه جوی هم از راستی وجود نداشت با اینهم برای اینکه موقف خودش را مطلقاً روشن سازد به روزهای بیست و هفتم و بیست و نهم می سخنرانیهای ایراد کرد و در آنها گفت: (ما نمیخواهیم نخستین گلوله را آتش کنیم ما

نمیخواهیم جنگ از طرف ما آغاز شود) در واقع ناصر به اتحاد شو روی و جانسن میگفت که او در نظر نه دارد جنگ را آغاز کند . ناصر مینداشت که موقفش را روشن ساخته و از سو تفاهم جلو گیری کرده است .

به روز اول چون (رو برت اندر سون) بایک پیام زبانی از جانسن به قاهره آمده جانسن در پیامش میگفت که رو یداد ها ذهن او را مغشوش ساخته است و احساس میکند که تمام سهای بیشتری بین مصر و اضلاع متحده ضرورت است ناصر در پاسخ گفت که او حاضر است معا ونش زکریا محی الدین را به واشنگتن بفرستد . او خاطر نشان ساخت که پیشنهاد او تانت را در باره یک (راه گنجشکک) پذیرفته است و میخواهد ازین راه گنجشکک برای رسیدن به راه حلی کار بگیرد . ذکر یا محی الدین به روز پنجم چون امادگی سفر گرفت تا به روز ششم جون ۱۹۶۷

ژوندون

زنان و دختران

(نفسه شایق مبارز)

موقف زن در جامعه



جامعه امروزی از ما توقع آنرا دارد که بحیث یک زن خوب و مادر خوب وهم شهری خوب علایق خویشرا با وطن و وطنداران استوار بداریم و با استفاده از مطالعات و تجارب دیگران راه های را دریابیم که در تنظیم حیات خانواده و تربیت جوانان سلیم برای فردای کشور مفید بشویم در با سواد ساختن مردم خود بیک مبارزه ملی مطابق خط مشی و آرزو های والای دولت همت بگماریم ، به ارزش های قوانین مملکت بحیث یک همشهری روشنفکر آشنا شده و در مواقع لازم قانون را برای همشهریان توضیح و آنرا مورد تطبیق قرار بدهیم. در تنظیم و حفظ الصحة شهری و محیطی عامل و فعال باشیم . در حفاظت ثروت و اقتصاد ملی ادراک قوی و شعور داشته باشیم و در تمام مسایل شهری با بنابر والی خود اشتراک مساعی بکنیم.

وظیفه زن روشنفکر و تعلیم یافته آنست که اصالت و غرور ملی خویشرا فراموش نکرده خصوصیات وطنی و ملی خود را باحفظ کلتور و لباس اصیل خویش فراموش نکنید و از تظاهرات بیپرده متنفر باشد .

زن روشنفکر در توسعه اقتصاد ملی



زن در قدرت با مرد مساوی و در نظافت از او افزونتر است .
(ولتر)

فقط زنان و طبیبان میدانند که دروغ برای انسان چقدر مفید و لازم است .

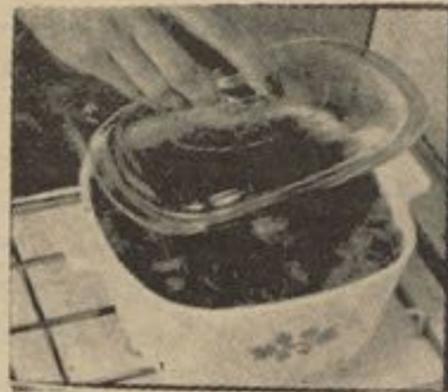
(آنا تول فرانسیس)

کبر اوردک

آب آنرا عوض نموده برای بار دوم بدان آب جوش را اضافه کنید این کار باید چندین بار تکرار شود تا توت زمینی خوب نرم شود، سپس آب آنرا صاف نموده توت زمینی را در یک ظرف دیگر بکشید و یک مقدار کافی شکر در آن ریخته با قاشق مخلوط نمائید تا شکر و توت زمینی کاملاً با هم مخلوط شوند .

بعد ، این غذا را بین ظرف پاک و خیلی نظیف نهاده ، جهت صرف آماده سازید

و از لذتش کیف کنید .



کپوت توت زمینی

توت نارسیده را بعد از شستن در ظرف گذاشته و بر روی آن آب جوش بریزید . بعد از پانزده دقیقه

پیوند زندگی

شما خواهران عزیز یقیناً در جستجوی همای سعادت هستید ، بگذارید آشیانه آنرا من برایتان معرفی کنم :

شما سعی کنید نخست پیوند زندگی شما مستحکم باشد . زندگی پهن دشت همواری نیست که بتوان آزادانه در آن گام برداشت و بجلو رفت ، بلکه راهی پر از فراز و نشیب ، پر از سنگ و خار است . درین راه بهترین توشه باید قلوب پر از محبت باشد نه خریطه ای انباشته از زر ..

البته در سایه مهر و محبت میتوان کوشید و زر بچنگ آورد ، ولی چگونه میتوان بامشیتی از زر، صفا و صمیمیت ایجاد کرد ؟ همیشه عشق و علاقه ای که بر پایه مال و مکت استوار باشد ، ظاهری و زوال پذیر است ، در حالیکه مهر حقیقی راپایانی نیست . شاید روزی حادثه ای پیشبینی نشده شما را از سایه آسایش دور کند و درد غم بردلتان بپاشد ، در آن لحظات میتوان در زیر بارطافت فرسای زندگی کمر خم کرد و نالید ، ولی فردا که ورق بر گشت و زندگی چهره شادان خود را عوض نمود ، گذشته را نمیتوان فراموش کرد و حسرت ناسازگاری های روز های رفته کاری عبث و بیپوده است .

امروز در محیط خانواده خود هر کاری را که اراده کنید ، میتوانید ولی عاقل و هو شمند کسانی هستند که اول اندیشه کنند و بعد عمل نمایند در برابر ناملازمات و کج خلقی های هم پیوند زندگی خود نباید افسرده و ملول باشند و غالباً عکس العمل های شدید نشان دهند ، بلکه ببیند یسند ریشه شکایت و گله در چیست ؟ استادان مجرب ، میگویند که خونسردی و گذشت بسیاری ازین کدورتها را از بین میبرد و آنانکه در جستجوی همای سعادت هستند



آداب معاشرت

صحبت در مهمانی‌ها

زمنت در مجلس مهمانی برای سایرین ناگوار و طاقت فرسا است مخصوصاً برای صفا، حب خانه یا میزبان محترمی که با تحمل زیاد و خساره مادی خواسته است ساعتی را با خوشوقتی و تفریح از مهمانان و دوستان خود پذیرایی کند.

بنا بر این اگر در مجلسی که فرضا دشمن شما هم آنجا حضور داشته باشد و یا بعد تر وارد شود باید مدتقت باشید که آن یکی دوساعت را طوری رفتار کنید که حضور شما موجب ناهنجاری در دیگران نگردد.

خا نمهای تربیت شده هرگز به بد گوئی از آشنایان خود مبادرت

نمی ورزند و اگر اتفاقاً یکنفر از دوستتان بد گوئی کند و طیفه طرف مقابل است که از دوست خود دفاع کند، اما تنقید و عیب جویی برای

اشخاص چیز فہم به هیچ وجه شایسته نیست و لوبشکل مزاج و وساعت تیری هم باشد، اشخاص فہمیده هیچگاه کله گذاری و شکایات خود را در منزل

دیگران سیر نمی دهند و با اینگونه گفتگوها موجبات سردی و کدورت مجلس را فراهم نمی کنند و زمینه ناراحتی صاحب خانه را بار نمی آورند.

پیغله نفیسه محمود

این سه نمونه لباس بهاری خیلی مورد پسند زنان و دختران خوش سلیقه است.

روش خوب و باید در هر یک از شئون زندگانی انسانی ظاهر میشود. اعم از رفتار، گفتار، لباس پوشیدن، معاشرت، وضع اسباب منزل و حتی انتخاب دوستان. همه اینها نماینده سلیقه و اخلاق ما است.

بعضی از خا نمها همینکه به منزل شخصی دعوت می شوند کودکانشان را نیز همراه می برند. باید دانست که این وضع میزبان را خیلی ناراحت می کند. زیرا ناچار است که علاوه از مراقبت و پذیرایی مهمانان مواظب نظافت اطفال آنها نیز بوده و از ریخت و پاشی که مرتکب میشوند جلوگیری کند.

بعضی خانمها عادت دارند که در مجالس مهمانی و ضیافتها لباز لب نمی کشایند و کلمه ای سخن نمی گویند.

روی این اصل تصدیق خواهید کرد که وجود چنین اشخاص عبوس

مترجم حکیم ناصف

طفل شما

علاوه کردن ماهی به غذای طفل :

در سن ده یا دوازده ماهگی طفل میتواند گوشت ماهی پی را که چربی نداشته باشد به غذای وی علاوه نمایند، به این شرط که برای طفل لذیذ باشد. باید ماهی را بار چه بار چه کرده در بین آبی که آهسته آهسته جوش بخورد قرار دهید و یا در بین یک پیاله که مملو از شیر باشد انداخته و پیاله را بین طرف بزرگتر که آب در آن جوش میخورد بگذازید تا آنکه ماهی در بین آن پخته شود.

ولی هستند اطفالی که آنرا قبول نمی کنند. این عده اطفال را مجبور بخوردن گوشت ماهی نکنید ماهی کم



چربی برای کودکان خیلی اثر زی می بخشد و تقویه شان میکند لیکن ماهی چربی دار برای معده طفل ثقیل بوده حتماً کمتر به ذوق کودک خوش آیند می باشد.



دمور به باره کی کولای شوچه بی شمیره داستانونه وویو .
دخو هفتو خخه راپدی خوا بنار ددبمن به ټینگی کلکی او دایروی شکل محاصره شوی د په هره خوا او رونه بل شوی داسی او رونه چه دقهر او غضب نه ډک اور په ډول چه په تیازه کبسی بی دبنار دیوالونه لیدل دغی دروغجنی رها هغه بنارچه دغرونو په لمن کبسی پروت وو دخلکو دپاره بی یوه دغم او دردنه ډکه مفکوره منخ تروپری وه .

ددیوالونو له شا خخه معلو میده چه په څه ډول ددبمن منگلی نژدی شوی او کلکه غوټه تری او په څه ډول داوردشاو خوا خخه ددوی تیازه او داروونکو سیورو ستر گلکونه وهل دمرو آسونو او اوزونه دتوپکونو اومیلوخراب او ویجاړ آوازونه دمستانو دکرس کرس خندا انعکاس داسی

غمونه او دردونه ډیریری تردی چه په شپه کبسی دژبا اوانگولا او ازډیر بنه او ریدل کیږی ، هغه وخت چه دغرو له خو کو خخه چه ددبمن دفوخ ذیره خای و ، داسی تورسیوری لکه دبنامار په شان چه دنیم وران شوی دیوال خخه بی حرکت شروع کړی و دسپوز می رهایی دغرونو دخوکو په غابنونو کبسی لکه چه توره په سپر گزار وکړی ، معلو میده .

پرت له دی چه خوک دمرستی انتظار وکړی ورځ په ورځ بی خپل امید او هیلی له لاسه ورکولی . دلوزی او مشکلاتو سره چه دوحشت خخه ډک وی ، دسپوزمی خواته بی کتل ، دغرونو تیری خوکی او توروالی چه خپل خادری دپوخ دیاسه اوار کړی وو دغوټولو ددی بنار دخلکو دپاره مرگ راوستل چه ستورو هم دهغوی خواته سترگک نه واهه .

ماری اوتا ، وگوره امکان لری چه تا خوک وژنی او هیخوک به حا ضرشی چه ستا قاتل پیدا اویدی با ره کی ...
بنخی خان سم کړ او په انتظار ودریده مگر گرمی بی له له خواخخه تیری شوی یادچه تصمیم بی نه وو نیولی او یا داچه نفرت بی خنی درلود ، حتی نه بی غوښتل چه خپل لاس ورباندی جگ کړی وسله وال خلک بی له شاو خوا خخه تیریدل دالکه کالبوده وه چه دشپی به زړه کبسی یواخی پاتی اودلر توقف خخه وروسته یونا معلوم خای ته روانه شوه . دیوه سړک خخه بل سړک ته تلل یو گنگ او نورغالمغال چه انعکاس بی ددی بنار او دخلکو بدبختی وه اودایی تعقیبوله همدغسی دغمنه ډک اوزونه ، دعاگانی اودعسکر جگ او اوزونه چه دفتح ارزوگانی بی دلانه وکړی وی ، هغه ته یسی لارښودنه کوله .

شاو خواخخه تیریری او لوتی بی یو دبل سره یو خای کړیدی که څه هم نیکونو بی دغه ټول دبنار له شاوخوا دیوالونه آباد اوبنسپ بی ایبسی دی ، په هغه ځمکه کبسی چه ددوی دتیکونو هډو کی دقهر ماتانو دافسانو ، ملی ترانو او شعرونو چه تیازه ا میدونه

رنا او دآرزو گانو دروازی بی
خلاصولی ، خبسی شویدی که بی امکان درلودای چه دزوی مینه او دوطن مینه یو خای په ترازو کبسی و تلی نو سخته ده چه دهغی په باره کبسی فیصله وکړی اووایی چه کوم یو له هغو خخه درونددی .

په دی ډول هغی بنخی شپسید کورنه دباندی په کوخو او سړکونو کبسی تیرو لی ، دهغه خای ډیر اوسیدونکو ته پیژندله ، ور خخه ډاریدل اودهغی تور اووچ یو ست بی دمرگ قاصد سره ور ته گانه حتی ډیر نژدی خوک چه پیژندله بی

لیکونکی . ماکسیم مورگی .

مور او دهغی جنایتکار زوی

شعرونه ویل چه هغوی بی فتحی ته امید واره کول دی نوټولو په غوږونو کبسی اواز اجاوه ایا پوهیږی چه کوم شی ددبمن دشوراووزو خوشحالی او ترانو داوریدلو خخه انسان ته زیات درد راوپونکی دی .

هغه عسکر چه دجنگ دمیدان خخه ستړی اوستومانه په وږی نس بیرته را گرځیدلی ویا په کمسوره سړکونو کی په ډیره غمجنه خیره گر خیدل ، یاد کورونو دکړکیو خخه دټپیانسو څیگروی دچتی دیونکو خلکو فریاد ، دبنخو دعا اود کوچنیانو ژبا اوریدل کیده . دیوبل سره به بی دگنکیانو په شان ډیری وروخبری کولی . په عین وخت کبسی به چپ شول اوغوږ به بی ونیو چه ودی نشی ددبمن په مونږ بی خبره او ناخاپه حمله وکړی . په تیره بیا دشپی په ژوند کبسی

له ډاره بی په کورونو کی خراغونه نه لگول - تیازه سړکونو په خپل غیږ کبسی ویستلی و لکه نهنگ چه دسیند په لاندینی برخه کبسی خان آرامه ساتلی وی پدی وخت کسی به یوه تور خادر کبسی تاوه شوی ، بنخه بی له دی چه کوم غزاواو ازی اوریډلی شی ، بنکاره شوه .

خلکو کله چه داو لیده ، نویوله بل خخه بی پوښتنه وکړه :
داهماغه بنخه ده .
هو هماغه بنخه .

خلکو یاخانونه په تنگو اوتیارو کوخو کبسی پټ کړل اویایی خپل سرونه کبسته اجولی او دهغو له خوا خخه لیری کیدل ، امدشپی دگرمی قوماندان هغی ته دیو آمر په ډول داسی وویل : بیاهم تاسی دشپی په تیازره کبسی دسړک په سروینم موټل

دذغه بنار دغی بنخی یعنی موردخپل زوی او وطن په باره کبسی فکر کاوه . ددی زوی یو ډیر ښه ځوان ، ښکلی ، جاه طلبه ، خود خواه او ډیری رحمه وچه حمله کوونکو دده په یووالی بنار په یوه اواره خای بدل کړی له وهغی ورځنی خخه ډیره موده نده تیره شوی چه مور بی دهغه په موجودیت اولیدلو

فتحر کاوه فکری کاوه چه خپل وطن بی یو ډیر قیمتی سوغات پبسی دی چه دپاک نیت - قوی عزم دبشری حس لرونکی دی دذی له مخی وطنوال دده په لار ښوونه اومرسته کولای شی چه خپل کور یعنی ددوی دزیریدلو خای آباد کړی دوطن کورچه داخپله په هغه خای کبسی دنیا ته راغلی اوپه ارمغان بی خپل زوی منخ ترواوستلی اوهغه بی تربیه کړی دی په سلگونو نه شلیدونکی مزی ددی زړه دبنارله

له دی کبله چه زوی بی دهغی له خوا خخه تیریدل .

دورخو نه بی یوه ورځ دبنار یوه دیوال ته نژدی په یوه گوښه او آرام خای کبسی ماری تا ولیدله ! یوه بنخه چه بسی روحه بی حسه او بی خا نه غوندی لکه کالبود په زنگو نو ناسته وه اوپه غمونو بار مخ بی دستورو خوا ته جگ کړی اودمغفرت دعاگو له . ددی دسر دپا سه په دیوال باندی پسره دارانو ورو خبری کولی ، ددی خای سکوت یوازی دټو پکو ، میلو او دنیزو دیوی په بلی باندی دتما س خخه ما تیده .

دخاین زوی مور پوښتنه وکړه .
- میړه دی شته .
- نه !
- ور وره ؟

پاتی په ۵۸ مخ کی



بقلم: شر مندوک

قصه سردیکه نصیحت

پد یرفت

... چون شمال با دیکه بو زیدن آغاز کرده آن مرد گفت :

ای شر مندوک مبادا به حرف دیگران فریب بخوری و بسر نوشتی دچار شوی که آن مرد دچار شد.

گفتم :

چگو نه بوده است حکایت آن مرد ؟

گفت :

مردی بود نیک و خوش و خوش شنام که پیوسته در فکر انجام دادن کار نیک بودی و ضررش کسی ندیده و کمکش بد یگران رسیدی همه ویرا پاک نفس پنداشتی از قضا روزی آن مرد راکسی فراز آمد و بگر فتن زن و تشکیل خانوادہ تشویق نمود. عاقبت مرد به ازدواج تن داد و بسا دختری از دواج نمود چون مدتی بگذشت زن لب به شکایت گشود بیانه جویی آغاز کرده به طعنه پراگنی و بلند پروازی شروع نمود که :

ایها اادم ... مرا در خانه پدر زندگی به چنین فلاکتی که باتو بسرمی برم نبود آنجا نو کور و مستخدم بودی و نگذاشتی که دست بکاری زنم و خوشتر رنجه کنم، هرچه خواستم برایم مهیا بودی از خوردنی و نوشیدنی پوشیدنی کم و کسری نداشتی و همیشه بر همسالان ناز بفروختی و باغشوه در مو تر الف پدر بسواری برداخته به جاهای خوش آب و هوا میرفتم، هفته چند بار سینما و چندبار آرا یشگاه میرفتم. مگر درین خانه خراب شده سنگی نمی یابم که آنرا بر داشته بر فرق بد بختی های خود بگویم بدان و آگاه باش که از پیشتر قهر کرده خانه (بابا جانم) میروم و از دست تویه (مه می) جانم شکایت میکنم آنگاه هرچه دیدی از چشم خود دیدی ...

مرد گفت :

ای عیال محترم رای همدم و همراز روز شبم هیچ میدانی که

مرا با (بابا جانم) بسی فرق است من کی توانم چون او زیستن - ولی چه نیکو ست اگر بعد ازین با آب و هوای اینجا خوشتر عادت دمی و به آستین شاییده مخلص رنجیده تر حم نموده نه به مه می جان شکایت ببری و نه توقع اضافی داشته باشی که گفته اند : پا به اندازه گلیم دراز باید کرد و بهترین محل برای یک غنیمت شوهر در خانه شوهر باشد و افتخار به جاه و جلال و مقام پدر شایسته نباشد اگر من نمیتوانم و سالیلی چسبون و سایل خانه پدرت مهیا کنم اقلا محبتم را از تودریغ نکرده و نمیکم و بشدت دوست دارم مانند آن اواز خوان رادیو میگویم دوستت دارم برده ای دل من) .

این حرف ها چون دوا های قلبی شهرری اثر بود و مرض خویشتن بسندی و حسن پرواز به فضای آن ضعیفه را علاج نمودی هر روز اعتراضش شد پدر و لحنش ناسا مؤدبانه تر میشود و زبانش دراز تر از دست گدا های شهر.

چون کب بجای باریک کشید و همسایه ها از ستیزه جویی زن آگاه شدند و نصیحت را در مورد او نا موثر دانستند به نصیحت شوهر پرداختند و ملا متشس کردند که ای مرد این تو بودی که با از گلیمت فراتر گذاشتی و با چنین ناز پرورده فلم هندی دیده و لباس گران قیمت پوشیده ای از دواج کردی. بابا جان و مه می جان زوجه هم به تعجیز وی پرداختی و مرد ازین او ضاع نگران و ازین حرف ها سرگردان شد، چنانکه مرد مان در دفا تر رسمی سرگردان شوند و مر یضان و مر یضداران در شفاخانه ها، زن را نمی توانست رها کردن زیرا مهرش گران بود و زور و قدرت پدرش فر وان، آواره کوه و بیابانشی میکردند

نصیحتی که آن ضعیفه برا دردی داشت سخت بد ماشر و برا درش رققتی داشت بس (چو تار) و

ای عاقبت نیندیش ... من چگو نه توانم رشوه خو زدن، چونکه تا حال نخورده ام و گر مرا بگرفتند و رسوایم کردند آنوقت خاک روی میز کدام رسوایان را بسر بسازم و با غذای باسی کدام رسوایان

ای عاقبت نیندیش ... من چگو نه توانم رشوه خو زدن، چونکه تا حال نخورده ام و گر مرا بگرفتند و رسوایم کردند آنوقت خاک روی میز کدام رسوایان را بسر بسازم و با غذای باسی کدام رسوایان

انتخار نمایم ؟

مرد گفت :

نه خاکی بسر باد کن و نه انتخار نماهم رشوت بخورو هم افتخار نما ای غافل چون مریب داری مریبا بخور، آیا کسی جرات میکند و یا شنیده ای که گفته باشند دا ماد فلان جناب را کسی گفته بالای چشمت ابرو ست ؟

گفت :

بفرض اینکه من رشوه گرفتم کسی هم چیزی نگفت - آیا جواب و جدانم را چه گویم من که سالها به پاکیزستی ام و با شیر حلال بز رنگ شده ام .

مرد گفت :

این حرف ها را صرف بروی کاغذ بنویس و گر خواستی در جایی بگو تا بیشتر قدرت کنندولی هشدار که حرف برای بازی دادن دیگران است نه بازی دادن خویشتن باید کارت چنان باشد که زندگی ات تقاضا دارد، حال که زنت موتر میخواهد برایش فرا هم کن.

قصه روزها گذشت شنیدم در جایی کسی سخن میگفت، کلمات و جدان شرافت و نظیر آنرا با طمطراق خاصی ادا میکرد، چون نیک نظر کردم دیدم همان مرد است با کمی تفاوت، یعنی لباسی در بر داشت بس شیک و مقبول و زنی در کنارش بود خرم و خندان و ... آن مرد شوهر آن زن و آن زن دختر آن جناب بود .

همه بنظر تحسین نگاه میکردند و حرف های او را بادل و جان می پذیرفتند درین میان آن شخص که همیشه از نصایح (ا) سودمندش دوست خویش را بهره مند ساخته بود هم در آن مجلس بود و راضی از حرف های خود ...

و راضی از محبتی که در حق دوست خود نموده بود . چون سخن بد اینجا رسید آن شخص لب از سخن فرو بست و من در فکر فرو رفتم .

دخترانانو

زندون

پوهنمل غلام جیلانی یفتلی

چرا اندوه گین میشویم

بسا اتفاق می افتد که ما بدون اینکه بدانیم علت چیست افسرده خاطر و اندوهگین میشویم و این از جیتی است که زندگی عاطفی و حالات روانی ما هیچگاه تا مدت زیادی به یک متواضع باقی نمی ماند . انسان گاهی خوش، مسرور و از زندگی راضی است اما زمان دیگر مسارا تاثر افسردگی و اندوه احاطه کرده و به اصطلاح از زندگی و دنیا دل سرد میگردیم. اینکه میگویند هیچ معلولی بدون علت نیست سحت دارد .

از اوضاعیکه در بالا نام بردیم همه حالات مختلفه روحی ما است و همه اش علت و بسا عللی دارد . اما اوقاتی در زندگی ما سراغ میشود که بدون موجبی انکه درک کنیم چه علتی و سببی وجود دارد خود را متاثر و اندوهگین می یابیم .

مثلا بعضا همینکه از بستر برخاسته و میگوئیم نایر ای کارو فعالیت روزمره امادگی بگیریم چنان احساس میکنم که با اصطلاح دیگر ما خون است و در همان لحظه و همان روز کار کردن و حتی حاضر شدن به وظیفه بر ما گرانی میکند .

جوانان در يك هفته

جوانان رضا کار

جمعیت پا لنده یان رضا کار از جوان تشکیل شده اند آنها جهت تقویه مالی خو یشس دست به اقدام تازه زده اند - بدین معنی که بسا دعوت گروه هنری پیام در جمننازیم مکتب نا در شاه مینه و با فروش تکت و دایر نمودن کنسرت ها در يك هفته نه تنها باعث تقویه بنیه مالی جمعیت گردید بلکه باعث شد

تاچهره های هنری جدید را معرفی کنند . این کنسرت مدت يك هفته در جمننا زیم مکتب نادر شا مینه دوام داشت . جمعیت پا لنده یی که در سسال ۱۳۴۳ تشکیل گردیده فعلا یکصد و پنجاه عضو دارد .



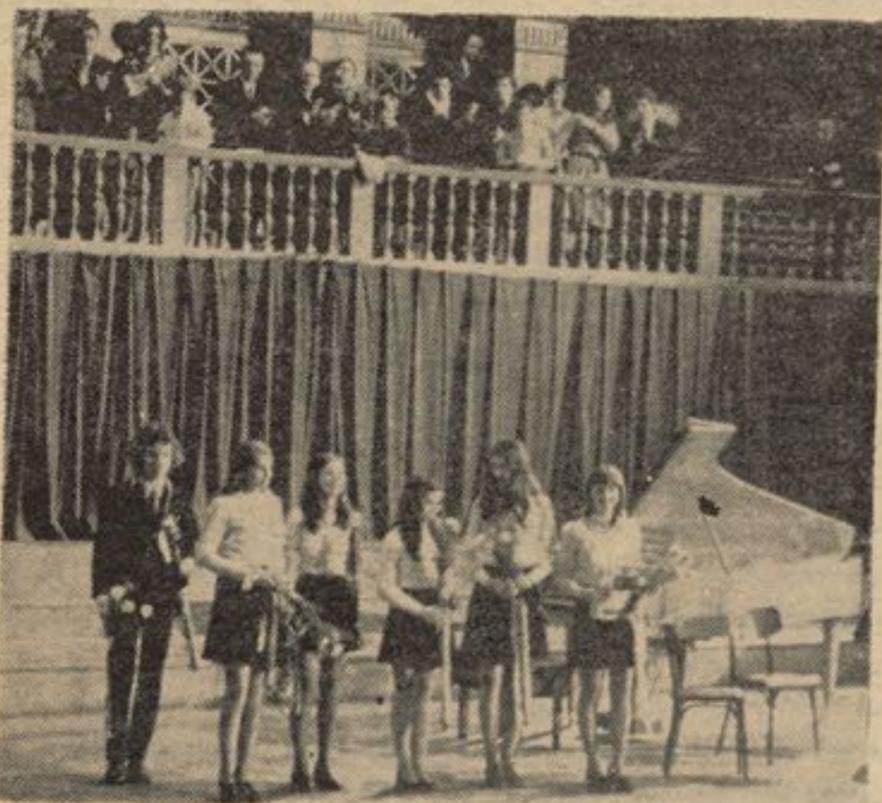
گروه هنری پیام در جمننازیم نادر شاه مینه

دانستنیها :

فیسستوال موسیقی جوانان

فیسستوال بین المللی موسیقی جوانان بین سنین پانزده و یا کمتر از آن هر ساله در اواسط ماه نوامبر در اروپای شرقی و غربی بر گزار میشود . این فیسستوال هر سال برای آلات مخصوص تخصیص داده میشود . سکو (وا) از چکو سلواکیا است .

جوایز درجات مختلف داشته جوانان میکوشند با رقابت هنری بهترین جوایز را نصیب شوند . امسال مسابقه جوانان روی آلات محفظه دار مانند پیانو و غیره بود . بنیاد گزار این مسابقات (هیلناکر



در تصویر يك صحنه ازین مسابقات را در اطریش در حالی نشان میدهد که جوانان جوایز را بدست آورده اند.

سخنان بزرگان

تنها گنجی که جستجو کردن آن بز حمتش می ارزد . هدف است . (ابن لونی امنتونس)

هنر مند باید برای عید زیبایی مفید باشد نه برای عده محدودی . (تالمن)

کسیکه اخلاق ندارد انسان نیست ، بلکه جز اشیا است . (شامفور)



هنر تمثیل



هنر تمثیل منحیث مجرای مفاهیم گویا اما اظهار نشده و یا معمولاً تظاهر نقش، مستلزم اطلاعات لازم و مختص بخود است که در کشور های مترقی جز با تحصیل عالی همسنگ با استعداد شکوفان نمیتوان لقب هنر مندی را حایز شد.

هنر تمثیل قدرت قابل ملاحظه و حوصله فراخ را ایجاب میکند که غالباً جوانان با حفظ مطالب فوق بیشتر ازین عهده پر میابند.

(ایوان گور یلیو گک) جوان یکتن ازان هنر مندانیست که هم استعداد و هم تحصیل عالی و قناعت بخش دارد.

او در اوکراین شرقی دیده بجهان کشود و ایام طفولیت و تحصیلات ابتدائی را نیز در آنجا سپری کرد.

در نمایشنامه های معروف چون (زاخارییر کون) نقش ماکسیم پیرکوت را در اولین فعالیت هنری خود بعهده داشته از همین جا جلب توجه کرد.

ایوان جوان بعد از اختتام دوره نظری انستیتوت هنری پیشنهادات متعددی مبنی بر اشتراك در فلم هارا از ستدیو های معروف در یافت نموده در بیشتر از ده فلم نقش های عمده را بعهده دارد او پر کار، صمیمی و متواضع است.

شاگردان ممتاز



نام - نوریه « محمد عثمان نوری »
 صنف - یازدهم لیسه عالی
 زرغونه .
 درجه - اول نمبر عمومی .
 سن - هفده ساله .
 علاقمند - به مطالعه آثار نویسندگان کشور .
 آرزو - میخوام در آینده معلم باشم .

میخواهند در ادبیات کار کنند، ممکن است در صفحات دیگر قابل چاپ نباشد و در صفحه جوانان امکان چاپ آن وجود داشته باشد و باینصورت جوانی که اثرش چاپ میشود - مورد تشویق قرار بگیرد و استعدادش پرورش یابد .



مدیر مجله جوانان

آقای مدیر !
 امید است که این درد دل من مورد توجه تان قرار بگیرد و در صفحه جوانان ستونی برای آثار جوانان تخصیص بدهید و باینطریق راه تشویق آنها را باز کنید .
 عبدالله غفار زاده

علاقمند به نویسندگی و شاعری را فراموش کرده و اثری از جوانان با استعداد در آن چاپ نمیشود . همانطوریکه شما صفحه جوانان را برای جوانان اختصاص داده اید باید از آثار جوانان نیز استفاده کنید و در این صفحه بنشر برسانید . زیرا ممکن است آثار جوانانیکه تازه

مدیر محترم مجله ژوندون !

اولاً تحولات جدید مجله ژوندون را به شما و به همکاران تان تبریک میگویم . انصافاً باید گفت که ژوندون با مطالب جالب و خواندنی و دلگرم



نام - محمد داؤد .
 صنف - دهم لیسه عالی نادریه .
 درجه - اول نمبر عمومی .
 سن - هفده ساله .
 علاقمند - به مطالعه آثار تاریخی و ادبی کشور .

نامه های رسیده

برادر عزیز ع - قدیر قیو می از از لیسه ابن یمن جوزجان نامه شما به اداره مجله رسید از همکاری تان تشکر .

دوست محترم آقای امین نظری:

نامه شما به اداره مجله رسید چون فعلاً ستون (در جستجوی دوست) در مجله نشر نمیشود لہذا از نشر نامه شما معذرت میخواهم در انتظار نامه های بیشتر شما .

کننده سبب شده است که جای دیگر مجلات را بگیرد، مخصوصاً مطالبی که در صفحه جوانان منتشر میشود متنوع و قابل استفاده است . اما چیزی که من بعنوان درد دل میخواهم برای شما بنویسم، اینست که مجله ژوندون در این صفحه، جوانان

آرزو - آرزو دارم که تحصیلات عالی خود را در رشته حقوق و یا ادبیات به پایان برسانم .

کتاب

هر که اول برد، خانه نبرد

«کتاب» نام مجله ماهانه زیبا و مفید است که طی (۷۲) صفحه به قطع مناسب با مضامین تحقیقی و دیزاین متین از طرف کتابخانه عامه وزارت اطلاعات و کلتور نشر شده و خلایق را پر کرده است که از این ناحیه در کشور محسوس بود.

شاعلی صباح الدین کشکی در پیام خویش بمناسبت نشر مجله کتاب چنین گفته است: «مسرورم که در عصر فرخنده اعلیحضرت معظم همایونی به تقریب هزارمین سالگرد عالم بزرگ ابو ریحان البیرونی مجله علمی و تاریخی بنام کتاب به امتیاز ریاست کتابخانه های عامه افغانستان نشر میگردد.

نشر این مجله طلیعه و نوید دیگریست که جوانان و محققین رایحه عمق و محتویات هنری و علمی کتاب و جویا ن کتاب - آشنا می سازد.

این مجله درباره متون کتب و آثار علمی و تاریخی به خوانندگان معلومات خواهد داد. همچنان در سر آغاز مجله کتاب پیرامون هدف تاسیس و نشر این مجله چنین نکات شده است:

«ریاست کتابخانه های عامه افغانستان خود را بختیار میداند که در تاسیس و نشر این مجله علمی و هنری که از سالها خلایق آن احساس میشد نیت و اندیشه خود را تحقق بخشید.

مجله کتاب چنانچه از نامش برمی آید مطالبی رایج نشر میسازد که علی الاکثر و غالب آن در پیرامون کتاب باشد. گوشه خواهد شد تا پرده برداری و چهره گشایی کتابهای که دارای کمال و جمال است و نیز نشر فرمان ها ، قبایله ها ، وقفنامه ها و اسناد ملی و غیره به وسیله این مجله صورت گیرد و همچنان اظهار نظر ها در مورد کتاب و آثار مطبوعه بواسطه این مجله رایج و معمول بشود که این امر در حقیقت در انکشاف و تقویة آزادی علمی تاثیر بسزایی دارد.

معرفی کتابهای مفید و ارزنده که سودمندی آنها ثابت باشد شامل نشرات مجله کتاب خواهد بود. نشراتی که در مورد فهرست نگاری به روش عصر و انتشار بعضی متون که صیغه ابجاز را داشته باشد یعنی کتابهای قلیل الحجم کثیر الفایده.

محتویات نخستین شماره مجله کتاب که سر آغاز آن به یک کلیشه از صفحه ای از قرآن مجید بخط کوفی که کتابت آن به حضرت علی (رض) نسبت داده میشود موزین شده است عبارتند از: «یک نسخه تفسیر ناشناخته قرآن»، «یادداشت هایی درباره کتاب و هنر کتاب شناسی»، «مطلع السعدین و مجمع البحرین»، «در پیرامون مجمع الاولیاء»، «افغان - یوانگریز مشهور لیکوال»، «فرمان استخباره»، «دیشنو یوبی تومه قلمی چونگ»، «کتاب درآینه افسانه و تاریخ»، «کتاب و استاد»، «چند نسخه خطی کتابخانه های عامه افغانستان» و یک سلسله مطالب جالب خواندنی و مفید.

مادر حالیکه از تاسیس و نشر مجله کتاب صمیمانه استقبال کرده و به شاعلی شیون رئیس کتابخانه های عامه و شاعلی مایل هروی مدیر مسؤل مجله کتاب موفقیت شانرا تبریک میگویم امید داریم در زمینه های آتی نیز مطابق مسلك مجله و بمنظور افزایش جنبه های خدماتی آن نشران بعمل آید:

افغان ننداری سومین محصول هنریش را روی ستیج آورد و این عمل در قدم نخست مایه امید وادی است برای هنر تیاترما تیاتری که آهسته آهسته به خاموشی میکرایبند و رکود و بیحالی بسر میبرد.

پس حالا که میگویم این گام های نخستین اسباب امید واری را فراهم میسازد سخن کزایی نیست چه تیاتر از پای افتاده که سالها در محل رقابت سینما قرار داشت اینک بیای می ایستد و باید بیای پایستند.

پس از این باید تماشاگر سینما راهی تیاتر شود باید تیاتر را بشناسد و تیاتر هم باید برای مردم معرفی شود آری تیاتر دیگر پای کوبیدن فرمایش دادن و فرمایش شنیدن کسرت را بجای تیاتر جازدن نیست تیاتر مجلسی است که زندگی باید در آن تجلی یابد هستی انسان معاصر از آنجا بیرون ریزد و تحرک و پویای ازان نمودار گردد.

وقتی میگویم تیاتر محلی است که زندگی در آن تجلی میکند دیگر توقعات زرف ما از تیاتر تفننی، تیاتر بازاری و تیاتری که صرفاً میخواهد تماشاگر را بختاند و وقتش را بگذراند بشدت تقلیل مییابد، خوشبختانه دست اندرکاران افغان ننداری متوجه این امر شده اند که چه باید بکنند و چرا باید نمایش بدهند.

سه نمایش نامه افغان ننداری گویای این امر است که تلاش برای نمایش های اصلی که حکایتگر زندگی مردم ما باشد صورت گرفته است و بهتر اینکه مجریان این امری دانند که تیاتر در پهلوی نشان دادن تفسیر هم میکند و این خصلت تیاتر خوب و مترقی است و هر که اول برد خانه نبرد از همین رول است.

در نمایش نامه هر که اول برد خانه نبرد عمده ترین مسائل حیاتی مطرح میشوند و تشریح و تفسیر میگردند و این مسائل عمده را مسئله تکامل معیشت مبارزه تسل کینه با نسل نو و در نهایت دفاع و پشتیبانی از گروه زبانی که در چادر شب و ساروق ها پیچیده شده اند تشکیل میدهد.

آغالالا و لالا آغا دوتا مرد دهاتی اند که میخواهند اصالت شانرا برای همیشه دست نخورده نگه دارند و دو روستایی صمیمی و ساده دل که رسوم و سنت های دیرینه را دو دسته چسبیده اند و سخت پدانا معتقد اند.

نادیازن بیسواد و ازبای افتاده می است که نه میتواند با شرایط زندگی شوهرش خودش را تطابق دهد و نه هم شرایط اجتماعی نوزاد محیط را بر خویشتن هموار سازد.

قادر مردی است که موقف و پیروزی وقت او را با همه چیز بیگانه ساخته از یکطرف ریشه های یک ظاهر سازی کشنده مغز او را

- ۱- تهیه یک بیلیو گرافی ملی که محتوی معلومات جامع پیرامون تمام آثار موجود خطی و مطبوع در افغانستان و آثاری که در خارج کشور راجع به افغانستان نشر شده و میشود.
- ۲- شیوه های نگهداری کتب در منازل.
- ۳- فن کتابداری.
- ۴- طرز استعمال کتاب.
- ۵- اخبار واحصائیه های از جهان کتاب.

(زودون)

میشمارد و از سوی دیگر محیط های کاذب یکنواختی از زندگی خانواده گیش به سختی میراند.

گلنار دختر روشنفکری است که ایمان به پیشرفت و مبارزه پاديوار های که پیش روی زنان جامعه را سد ساخته اند او را محروک پیشرفت های یکنواخت میسازد و راه یابی او را داخل مشکلات

میگردد. احمد علی و محمدعلی هر دو تا از آدم های دیگر درامه اند آدم های فانتزی که راه زندگی کردن را در فساد و تباهی در تملق و کزاف گویی جستجو کرده اند و سر انجام (ماه جبین) که از زندگی امروزی فقط پهلوی های فریبنده و روغن زده آنرا قبول کرده است.

قصه هر که اول برد خانه نبرد با همین آدمها ساخته میشود، قصه ای که میتواند وجود داشته باشد میتواند نظیر آن اتفاق بیفتد.

مفهوم تکامل و مبارزه درست و منطقی برای زندگی بهتر خط عمیق درامه است، خطی که تا آخر دوامه میشود و آنوقت فیس طیاره کوچک خودش را بلند میکند و فریاد میزند با این طیاره به جزیره دلخواهم میروم.

جزیره دلخواه یک سمبل است سمبل یک زندگی پیشرفته و ایدال آنگونه که آن طیاره کوچک هم یک سمبل است سمبل مبارزه و پیش سوی آینده ها ... این سمبول در سراسر

درامه می پیچد و اصل معنیت درامه و اثبیت میکند، یکنواختی پسمانده از چرخ زندگی خودش را اعالی را و زندگی را سرعت می بخشد تا بتواند از نعمات زندگی بهره گیرد.

هرچند که پرورش این حادثه حسابا خطوط مبالغه آمیزی همراه است اما طرح فلسفی آن برای تماشاگران قابل باور است.

حمید جلیا میخواهد این طرح را با آمیزه های از امرای و زیاده روی عجین سازد از آنرو احمدعلی، محمد علی را میسازد یعنی سیمای از چهره و فراتر را بازسازی میکند و یسا نادیا را نویسنده یک کتاب معرفی میدارد و این مبالغه هارا او ضروری میسازد.

در جریان حادثه است که ما چهره های روشنفکر خود را می بینیم، روشنفکری که ایمان به پیشرفت و تکامل دارد و روشنفکری که ظواهر زندگی او را در منجیق عذاب همیشه انداخته است و این عذاب او را وادار به تظاهر و فریب وریا میکند.

گلنار و قادر خواهر و برادرند ولی در اعمال خویش دوراه دگر گونه انتخاب کرده اند. گلنار میدانده که در شرایط نا همگون چه باید بکند ولی قادر نمیداند، او با زندگی بیگانه است اصلا همه با هم بیگانه اند، آنها یکدیگر را نمی شناسند، زبان هم را نمی فهمند، نسل کینه بانسل نو درگیر است و راه چاره هم از پیش هر دو رفته است ولی این گلنار است که میدانده چه باید بکند.

نتیجه گیری و تضاد حوادث درامه چیز های ساختگی نیست و این تضاد تنها در میان نسل کینه و نو چشم نمیخورد بلکه در میان نسل نو فی نفسه وجود دارد و روشنفکر منحنط و فشری باروشنفکر پیشرفته و عمیق در تضاداند و حرف های یکدیگر را قبول ندارند و این خصوصیت پویائی درامه است.

در پرورش درامه بیسد با جلیا صمیمانه کار میکند، او در نقش یک مرد روستایی میتواند که بدوستی در آید و تما شاگر را به تحسین

و دارد، ازینرو نقش بیسد با تمام کوتاه بودنش برارنده ترین نقش درامه است و این سخن ربطی به موقف وی در تیاتر ندارد، چرا تماشاگر ناآشنا هم او را تأیید میکند، پس از

بیسد از مزیده سرور باید نام برد که قسمت اعظم نقش خودش را یافته است و هنگامی قسمت اعظم میگویم معنای اینرا دارد که مزیده در پایان درامه در جایی که باید در نقش یک زن روشنفکر ظاهر شود کمتر توانسته است که

خودش را تغییر دهد، برای اینکه پس از درامه خوشو قالب مزیده سرور تثبیت شده است، نقش های خشوگونه او در گبری قروت و در هر که اول برد خانه نبرد بازم بگونه خوشو

ظاهر میشود، و جای که چون پایان این درامه ایجاب اکت دگرگونه تی را میکند او بازم نقاش

غرق در همان نقش است. نکته قابل تذکر از کار های پرسو ناز قادر یا بیشتر فرزند این است که حالت ها را درست درک نمی کند، جای عصیبت ها جای خشونت ها، جای لحن آرام و مؤثر همه با هم یکجا میشوند و آنچه را که انتو سیشن می نامند کمتر سرعات می گردد.

نکته قابل تامل دیگر چکر نکی ادبیات نگارش درامه است بطور مثال جمله گلمها خوشی می کنند، قابل تعجب می نماید و تماشاگر میدانده که این جمله از خود پرسو ناز نیست برای اینکه اوسفلور را می بیند.

اینجا اعتراضات و یا سخن بهتر یاد آوری های کوچکی اند که دامن درامه را گرفته اند نظیر آن مثلا صحنه بساده نوشی هاست که تماشاگر مطلقا آدم های بدست را می بیند، باده نوشی هارا میبیند ولی بجای بوتل های باده، شیشه های کوکاکولا و فانتا باز میشود.

اینجا باید گفت اگر اکت شراب نوشی در ملاء عام و پیش روی تماشاگر عمل قبیحی است پس این صحنه فی المجموع از میان میرفت و گرنه مو قعیکه باده نوشی را نشان میدهند

آوردن بوتل فانتا و کوکا خنده دار می نماید. در مراحل کار جلیا را باید ستود و این کار در حقیقت ادامه پیروزی های گذشته اوست پیروزی هایی که نام او را در تیاترما نشان ساخته است.

سینما، تیاتر، موسیقی، شعر، نقاشی، مجسمه سازی

از: رفیق یحیایی

گهی های تجارتي و آواز خوانها

شده است درین فلم قصه هنر مند معروفی باز گفته میشود که در شرایط دشوار بسر میبرد و حتی گرسنگی تهدیدش میکند ولی حاضر نمیشود در فلمهای اعلانی بازی کند اما روزی زندگی آنقدر بر او تنگ میشود که ناگدیر پیشنهاد یکی از شرکتهای تولیدی را قبول میکنند. (به تن او روغن میمالند و او در آفتاب بر روی ریگهای ساحل دراز میکشد تا ثابت شود که باین روغن، نور خورشید پوست بدن را نمیسوزاند) بزودی او پولدار میشود ولی خودش میفهمد که دیگر مرده است یکجا با هنری که داشت. منظور از ذکر این پیشگفتار آن

بود تا در برتو الکو های بالا اکنون نظری هم به وضع موجوده اگهیهای تجارتي در کشور بیاندازیم.

عجالتها تنها امواج رادیو و موسیقی آن طور در بست با استفاده اعظمی در اختیار موسسات تولیدی و تجاری است (منظور ما بخش اعلانات است) موبل ایل، صابون، پلاستیک سگرت، تیغ ریش تراشی، چای بتری و ده ها قلم از کالا های تجارتي و تولیدی دیگر با سازو آواز و دهل و دتیک بگوش ما فرو شده است.

ولی این مساله مهم آنستکه چه کسانی آواز های مربوط به اگاهی های تجارتي را خوانده اند خلائد و سارا، زیلا، مهوش، احمد ظاهر و دیگران هر کدام به نوبه خود در سرایدن آهنگ های تجارتي بريك دیگر پیشی گرفته اند.

در اکثر موارد خود شان آهنگ هم ساخته اند.

آیا این حرکت لطمه به شهرت و حیثیت هنری آنها نیست؟ میشود درینجا دلیلی از طرف آنها گفت از طرف آن گروهی که ترانه های مربوط به تبلیغ صنایع به اصطلاح میهنی را خوانده اند.

در سال ۱۹۷۱ مارچلو ماستریایی ضمن کنفرانس مطبوعاتی مربوط جشنواره بین المللی فلم در ماسکو حکایت کرد که يك ملیون لیتره را بخاطر بازی دو دقیقه بی دريك فلم اعلانی مربوط به یکی از کمپانی های اتو موبیل سازی رد کرده است. مارچلو حاضر نشد نام این کمپانی را بگیرد تا مبادا آن اتو موبیل اعلان شود فلم معروف انگلیسی (عنکبوت و جامعه شاید یکی از بهترین آثاری باشد که تا بحال درین زمینه ساخته

هنر مندان بسویه ملی وجه بسویه بین المللی از استخدام شدن مستقیم توسط بازرگانان و صاحبان صنایع متفرق بوده اند و تا سرحد امکان از آلوده شدن به مقاصد تجارتي و اعلان برعیز کرده اند.

چه بولهای کلانی که به توم جونز میریل ما تیو آدامو، روز ارمن، وده های دیگر پیشنها نشده تا آواز کوچکی بخاطر اشتها فلان کالای تولیدی بخوانند ولی آنها هرگز زیر بار سرمایه نرفتند.



هنر مندان از استخدام شدن مستقیم توسط بازرگانان و صاحبان صنایع متفرق بوده اند

از مدتیست که تجار و موسسات صنعتی سعی مینمایند اعلانات و اشتها را خود را بشکل موزیکال عرضه کنند و در بسا موارد آهنگ سازان و آوازخوانان را استخدام کرده کالای تولیدی خود را توسط حنجره و پنجه آنان تبلیغ مینمایند.

از دید گاه قانون و حقوق ایسن عملیه هیچ مانعی ندارد ولی از نظر هنری میتوان آنرا بحث انگیز انگاشت لازم میدانم در مقاله این هفته پهلو های مختلف (اگهیهای تجارتي و استخدام هنر مندان) را بررسی کنم.

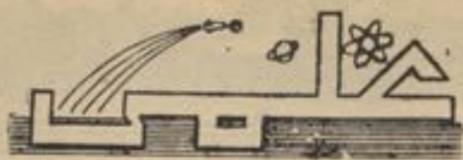
درین نوشته طرف ما را بیشتر هنر مندان تشکیل میدهند تا تاجران اگهیهای تجارتي در مجموع و اعلان هنری (فیچری) در چوکات معین از همکاری وسیع هنر و ادبیات برخوردار است.

امروزه هر اگهی تجارتي تقریبا يك پارچه مستقل هنریست ادبیات نقاشی، عکاسی، بازیگری و نمایشنامه در استخدام سرمایه و تبلیغ کالا در آمده است بدیده های آنرا ماهمه روزه در جراید مجلات رادیو و سینما می بینیم.

معضله تقریبا لاینحل (هنر در خدمت مستقیم سوداگری) از قدیم الایام بحث انگیز و حاد بوده است. هنر مندان غالبا آنرا تجریم کرده اند ولی دیری نگذشته است که (زیر جبر شرایط خرد کننده اقتصادی) خود شان علی الرغم عقیده، خلاقیت دست و دماغ را در خدمت سرمایه و شکو فای آن سپرده اند.

قصد نداریم در اینجا به قضاوت بنشینیم. بدیهیات رانگو هش کنیم اعلانات و رنگین شدن آنها بوسیله هنر، يك واقعیت است آنهم واقعیت انکار ناپذیر.

اما در پهلوی آن يك حقیقت دیگر هم است آن اینکه در تمام جهان،



رشد آهنگ سرعت در جراحی

بر خورد جدید در جراحی، مبنی بر احتیاجی در يك شب و استراحت کوتاه در شفاخانه توجه بسیاری از مردمان و انجمن های جراحی امریکا را بخود جلب نموده است. این جریان بنام جراحی يك روزه یادشده و بخش های زیر را دربر میگیرد.

کشییدن غده او نیود و تانسلی ها، تداوی فق، بیو پس و گرفتن نماید که عملیات مرض (گل چشم) نسوجی که برای آزمایش موجودیت سرطان در بدن طرف ضرورت است. همچنان: انتقال تومور های غیر سرطانی، جراحی زخم های رحمی و تعویض بخش های استخوانی. يك مقدار زیاد شفاخانه ها جراحی بلا ستیک رابه همین شیوه انجام میدهند عده دیگر امکانات زیاد جراحی دهانی را بوجود آورده اند. يك عده دوکتران پیشگونی می

بزودی به همین نحو صورت خواهد گرفت.

يك تعداد زیاد اطبا خاطر نشان نموده اند که جراحی بحیث يك خدمت جدا گانه شفاخانه بحساب میروود در این مورد دکتور جیمزار هیز رئیس بخش جراحی شفاخانه میمورایل شیکاگو خاطر نشان می سازد که:

«جراحی طی يك روز» برای بشر این امکان را میدهد که خلا دوری از خانواده و فامیل را بر سازد زیرا مدت زیاد در بستر شفاخانه ماندن معنی آن را دارد که شخص از خانه کار و زندگی بدور میماند.

طرز کار:

يك مریض که نخست این شیوه عمل میشود پروگرام معین ذیل را دنبال میکند.

از مایش های لا براتوری يك روز قبل صورت میگردد.

برای مریض شب قبل از جراحی دواپی داده میشود که به آرامی استراحت نماید.

صبح روز دیگر، به اتاق لباس برده میشودچین شفاخانه رامیپوشد. سپس به اتاق عمل برده میشود.

بعد از جراحی مریض به اتاق (احیاء مجدد) برده میشود تا هنگامیکه از بهیوشی براید سپس لباس پوشیده و به قسمتی دید نشر که دوستان برای میروونس آمده اند برده می شود.

عملیات یا بازدید از مریض در صورت تکلیف زیاد در خانه صورت میگیرد.

در بسیاری شفاخانه ها ساحه های مخصوص با اتاق های انتظار تسهیلات عمل، اتاق های (دوباره بهوش آمدن) برای جراحی های کوتاه مدت يك روز اعمار شده است.

این شکل جراحی توجه زیاد مردم را جلب نموده و آنان بخوشی زیاد این شیوه را استقبال نموده اند.



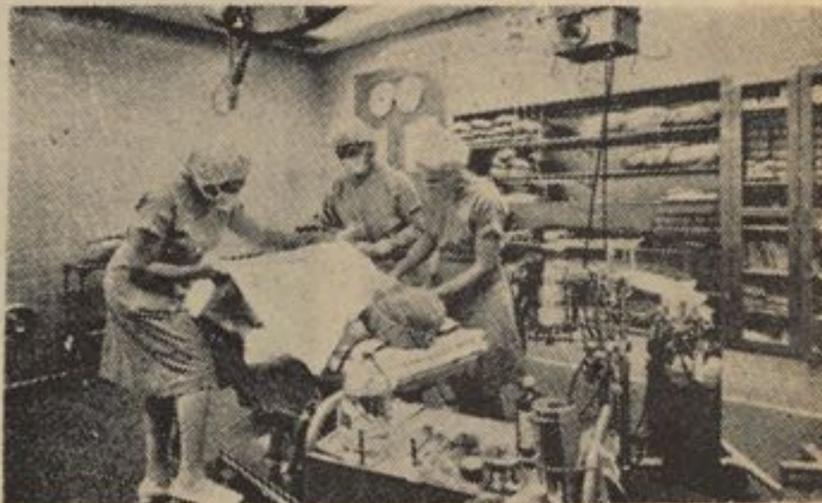
در اتاق لباس پوشی



مریض با پاهایش به اتاق عمل می رود



دکتور پس از مشوره مریض را رخصت می نماید.



روی میز عمل جراحی

اختراع نو

خطوط کف دست ثبت میشود

بدین معنی که کج و پیچی های کف دست هر فرد با علایم کف دست دیگری فرق بارزی دارد. از این به بعد هرکس مجبور میشود تا بعد از رسیدن به سن قانونی، در دستگاه امنیتی حاضر شده و دستش را روی آله بگذارد این آله بصورت خود کار علایم مشخصه کف دست را ثبت می نماید.

بعد هنگامیکه کدام حادثه جنایی صورت گرفت میتوان بر علاوه اثر انگشت از شناخت خطوط دست نیز برای یافتن جانی استفاده نمود. در بسیاری شفاخانه ها سه



اکتون در دستگاه پولیس، بر علاوه ثبت علایم انگشت، خطوط کف دست نیز برای یافتن هر چه زود تر جنایت کاران ثبت میشود

آمنگے شہادین

تاینجا داستان :

زهره زن بادیه نشین پس از قتل شوهرش با دختران خود آمنه و هنادی بیکی از شهر های کوچک مصر پناهنده میشود و پس از دو سال - هنگا میکه آن شهر شوم را ترک میگویند هنادی در طول راه توسط مامایش ناصر بشکل فجیعی کشته میشود. آمنه بعد از آنکه مدتی در میان خانواده خود میگذراند از بادیه میگریزد و به شهری می آید و دوباره بمنزل مامور مرکز که سابقا آنجا کار میکرد مراجعه مینماید. چندی بعد تقیری در وضع خانواده پدید میاید و برای نامزدی خدیجه دختر مامور با انجنیر جوانی که نزدیک منزل آنها اقامت دارد تدارک دیده میشود. آمنه که خواهرش در اثر خیانت این جوان بقتل رسانده شده تصمیم میگیرد مقدمات این ازدواج را برهم زند و سپس نزد بانوی منزل رفته تمام ماجرای زندگی خود را یکایک بیان میکند و پرده از راز آن جوان بر میدارد و بعد از آن منزل مامور را ترک میگوید و بخانه زنوبه زن اسرار آمیزی که قبلا باوی آشنا شده بود میرود تا بکمک وی برای خود کاری بیاید .

بودم احساس بد بختی در دناکی میکر دم :

بقیه در صفحه ۵۸

خوشا یند نیست تا شامگا هان در زیر آسمان صاف نزدیک گاو میش و شبیه آنها برای تنفس هوای تازه بنشینند و این کار را بدون آنکه کمترین تکلیفی احساس نمایند بو سعی کاملا طبیعی انجام میدهند .

این زندگی ساده و بسید اما سرشار از ثروت و غنا بجهت متمدن شدن و آشنا شدن بوسایل رفاهیت گام نهاده و تا حدودی هم بهره ای از آن گرفته ولی نتوانسته بیشتر در آن جلو برود و در حدود معین دچار وقفه گردیده است .

همینکه با خانم لاقی شدم خدمه و دخترانش دورش صف بسته بودند و روی مسائلی باهم صحبت داشتند بمجرد این بر خورد احساس نمودم که درین منزل هم آسوده خواهم بود و هم رنج تعب و ماندگی خواهم دید هم از نعمات آن بر خور دار خواهم گردید و هم بسا نا بسا ما نیها دست و گر بیان خواهم شد . این حدس من درست بود از آب در آمد و من دران خانه درعین وجود ندارد برای اهل منزل تساحا یکه از انواع نعمات بهره ور

و اطای قهای نازخوری احساس من نمیشود اهل منزل در هر جایی که کوچ و چوکی و جود دارد نمی نشینند و در هر جایی که اتفاق افتند غذا میخورند فقط در صورتی که مهمان تازه واردی فرارسد غذا در محل پذیرائی صرف میگردد و مهمان با تازه وارد درهما نجایی که غذا صرف نموده است راحت مینماید و میخورد .

با اینکه کوچ و چوکی در خانه خیلی زیاد بنظر میرسد اهل منزل ترجیح میدهد با لای بوریا یا فر شپایش که روی زمین گسترده شده بنشینند کوچ و چوکیها غالبا در مواقعی طرف استفا ده قرار میگیرند که مهمان و یا تازه واردی قدم به منزل بگذارد .

همچنان بین اهل منزل و حیوانات مختلفی که در خانه با آنها زیست مینماید چندان تفا وتی محسوس نیست مرغان خانگی آزاد اند و بی آنکه مانعی وجود داشته باشد با حمل کثافت و آلودگی های خود به هر طرف که بخواهند گشت و گاه و میمانند و چیزیکی در مرغانچه برای حفاظت آنها وجود ندارد برای اهل منزل تساحا یکه از انواع نعمات بهره ور

من راجع به تو بانوی منزل صحبت کردم او تو خواهر و مادرت را شناخت و بکمال مسرت حاضر شد پذیرت حالا بیانزدش برویم که منتظر ماست . نباید از تو پنهان دارم که او نخست از رهگذر اینکه از منزل مامور مرکز خارج شده ای به نسبت روابط دوستانه ای که ما بین هر دو فامیل وجود دارد در پذیرفتن تعلل نمیگیرد اما بعد از آنکه مادرت و گذاره نیکوی او را بخاطر او رد حاضر نشد ترا در معرض خطراتی که دختران قرار گیرند قرار بدهد .

حالا بر خیز برویم ... بعد برای صحبت کردن فرصت کافی در اختیار خواهیم داشت .

از جا برخاست و با او روان شدم . هیچگونه تر دیدی نداشتم که او صمیمانه و عاری از هر نوع غرض نصیحت کرده بود و امید وار بودم که روزی برای تحقق بخشیدن آنچه میخواستم انجام دهم از مساعدت بامن دریغ نخواهد کرد .

بهمراهی او بیکی از خانه های دهاتی رفتم . خانه ای که از هر گوشه آن آثار ثروت و مکنث و علائم رفاه و آسایش یدیدار بود از جمله خانه های بود که اهل آن از مظاهر مد نیت به بسیط ترین و اسانترین آن گرا یش نشان میدهند و همان خصوصیت های زندگی روستایی خوبی شس را که عاری از وقت و ظرافت و نظم و ترتیب است و از آنچه مایه تسکین ذوق و لذت روح است دوری میجویند و هیچگونه نیازی بمتنسیق و تنظیم احساس مینماید .

با خود نگه دارم و همینکه انسان بداخل آن قدم بگذارد در وحله اول بی میبرد که اهل آن آسوده حال اما دهقان اند و وسایل و اثاث منزل فراوانست اما بدون هیچگونه ترتیب و تنظیم در گوشه و کنار پراکنده است گویی بعد از آنکه بخانه آورده شده در هر جا افتاده جایش داده اند تقریبا هیچگونه تفاوتی در بین اطای قهای بدایرایی مردان و زنان



دو نصیحت

از کسی که بیش از حد کلمه (من) بر زبان آورد توقع نداشته باشید کاری بنفع (شما) انجام دهد.

پیش از ازدواج فقط بایک نفر مشورت کنید . . .
آنهم با خودتان .

گفتگاو

در صنف

یکی ز معلمان از شاگردی پرسید:
- بگو سم اولین کسی که خلق شد
و بدنیا آمد چه بود؟
جواب داد: آدم
معلم پرسید: اسم اولین پسر او
چه بود.
شاگرد چون نمی دانست گفت:
- پسر آدم.

جرات و شجاعت

شخصی که از جرات و شجاعت
خود همه وقت لاف میزد. اتفاقاً زود
خورد و جنگی پیش آمد. ناگهان پابه
فرار گذاشته و سرعت از میدان بدر
رفت یکی از دوستانش گفت:
- آن شجاعت که میگفتی چه شد؟
گفت:

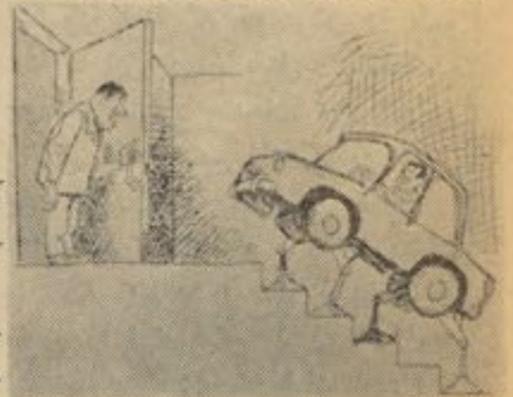
- حالا تمام آن قدرت در پاهایم
بروز کرده هیچ فرصت مکث و ایستادن
به من نمیدهد.



قده سیل کو... قواره ره....

داکتر حیوانات

زن مریض چاقی از داکتر خواهش
کرد: آقای داکتر خواهش میکنم ببینید
چه مریضی دارم؟
داکتر لحظه ای وی را نگاه کرد و
جواب داد: سه نوع خانم محترم. اولاً
خیلی چربی دارید. دوم اینکه خارج
از حد از لوازم آرایش استفاده میکنید
سوم اینکه نزدیک بین هستید زیرا
بروی لوحه من نوشته شده داکتر
حیوانات.



به اینو سیله موتر را میتوان درون
خانه برد

حکایت

اونا سیس گفته است:
در زندگی يك مرد چار مرحله وجود
دارد:
مرحله اول وقتی برای دیگران کار
میکند.
مرحله دوم وقتی برای خود کار
میکند.
مرحله سوم وقتی دیگران را به کار
میکردند مرحله چهارم وقتی که کسی
برایش کار نمی کند و او بحال اول
بر میگردد.



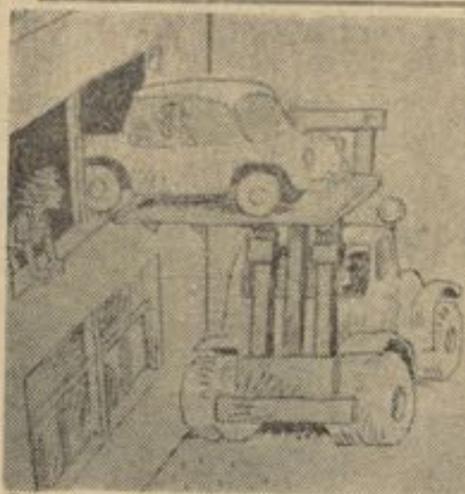
مورد استفاده دیگری از ماشین
خیاطی



سفر ماه غسل و....

محاسب خوب

از زنی سنش را پرسیدند: او
جواب داد: وقتی که من عروسی کردم
پانزده سال داشتم و شوهرم سی ساله
بود یعنی دو برابر سن من بود حالا
او شصت ساله است اگر آنرا نصف
کنید سی سال خواهد شد پس من
سی ساله ام.



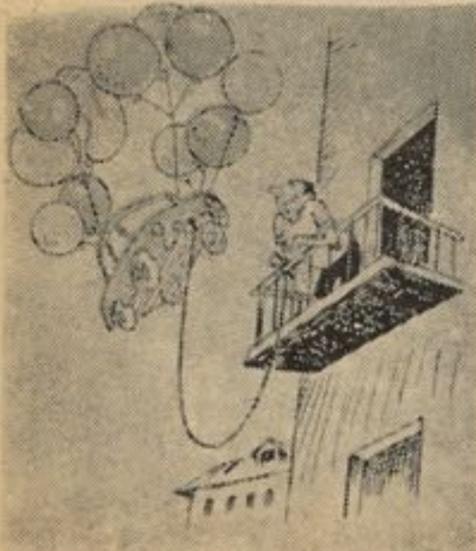
خوش دارم مو تر قشنگم در خانه
باشد

سو تفاهم

در سالون تیاتر وقت نمایش دوزن
مشغول حرف زدن بودند و همه رامعذب
ساخته بودند نفری که پهلوی آنها
نشسته بود بی حوصله شد و گفت:
- خانمها طوری که شما حرف
میزنید من هیچ چیز را نمی شنوم.

یکی از زنها به عصبانیت جواب
داد:

- چرا حرفهای ما به شما چه مربوط
است که میخواستید بشنوید؟



از فواید مو تر های کم وزن



وقتی که در کوچه جانی برای پارک
کردن موتر نباشد

یک فانتی می پرازد لهره بر کزیده الفرد هیچکاره

نوشته : جلال (نورانی)

ترجمه : چون به «دی» نوشته شده بود بنابراین لازم نبود کسی آنرا ترجمه کند .

فریادی در سحر گاه

و سه قطره خون

شب سیاه و تاریکی بود سکوت وحشت آورده را صدای قدم های پاسبان کوچکی بهم میزد . ولی این صدا آنقدر بلند و ازیت کننده نبود .

چهره (خ) در خواب نشورده بنظر می رسید گویی خواب وحشتناکی می بیند ، او فقط سه روز پیش به این خانه آمده بود ، بکسی تنها زندگی میکرد ، قیافه آرام و مری موزی داشت ، از پنجره اطاق خواب میتوانست حویلی همسایه را ببیند ...

از پنجره به بیرون نگاه کرد - هنوز همه جاو خانه همسایه که «آوازه» از آنجا بگوشش رسیده بود ، غرق در تاریکی بود ، این آواز را شب قبل هم شنیده بود .

(خ) خموشانه رو جایی را بروی خود کشیده دو باره بخواب رفت صبح در روستائی روز (او) را در حویلی دید آهسته نم عم کرد .

آواز دیشب و پریشب حتما از (او) بوده است .

باعجله لباس های خود را پوشیده تا عصر مرتب هوش و حواسش متوجه (او) بود .

در گوشه منزل دوم هتل که رستوران متوسطی بود دور میزی چهار نفر نشسته بودند ، (خ) با سه نفر دیگر ... مرد چشم سبز در حالیکه دود انبوهی را از میان لب هایش بیرون میداد گفت :

- باید اورا بدزدی ...

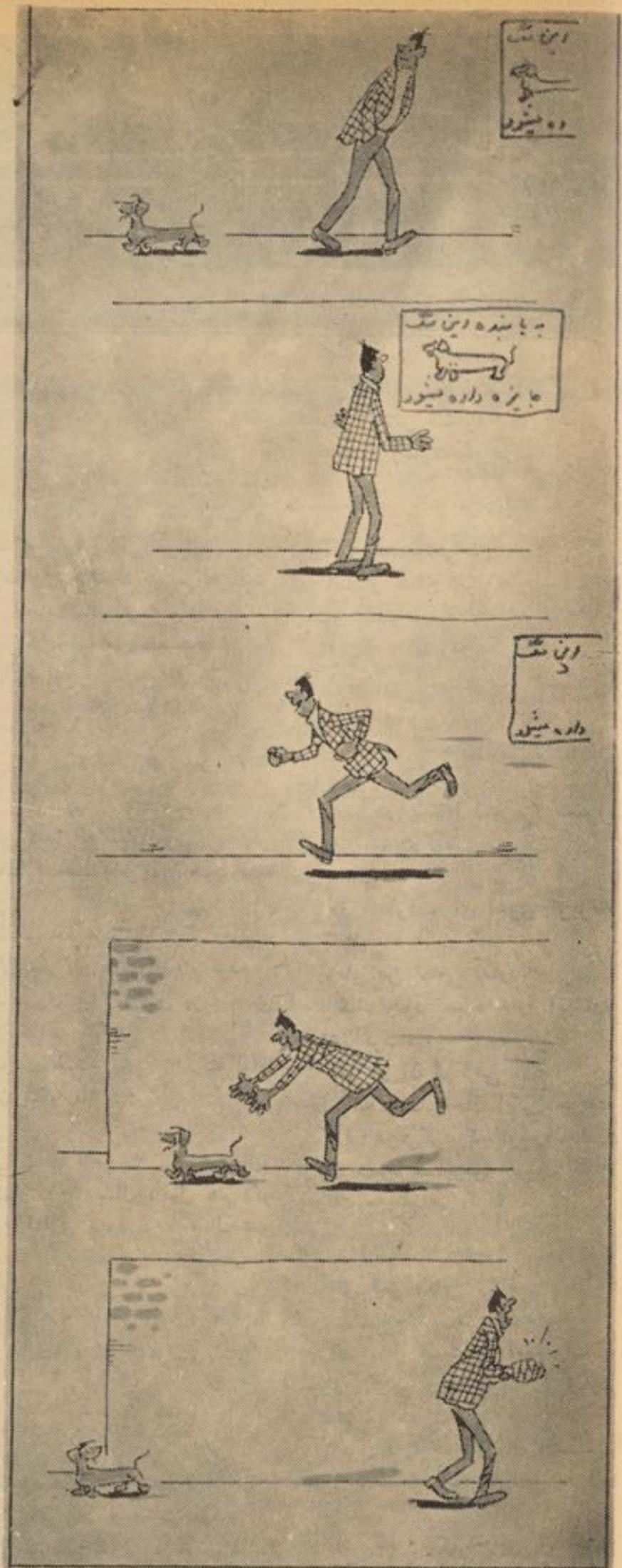
دو نفر دیگر با سحر و اورا تأیید کردند (خ) سرش را تکان داد گفت :

بلی همین کار را میکنم ...

بعد هر چهار نفر سر های خود را بهم نزدیک کرده در باره نقشه صحبت کردند . ظاهراً چهره های متبسم داشتند و یگان قهقهه سر میدادند يك ساعت بعد (خ) دو باره در خانه اش تنها بود ، از پنجره به حویلی همسایه نگاه کرد ، باز هم (او) را دید با عجله وارد آشپز خانه خود شده الماری را باز کرد ، کارد بزرگی را از الماری گرفته دسته آنرا فشرد ... لبخند مری موزی روی لب هایش نقش بست ...

آنوقت باز هم آن فریاد ... صدایی که نزدیک سحر گاه شنیده بود ، در گوشش طنین انداخت کارد نیز و پراق را دو باره به جایش گذاشته الماری را بست ، دو باره دم پنجره آمد ... او به نقشه خود فکر می کرد ... نقشه ای که با آن سه نفر دیگر در میان گذاشته بود و با آنها یکجا طرح کرده بود ... به آسانی میتوانست از راه پنجره به پام همسایه قدم بگذارد و از پام به آنجا ... خنده اش گرفت ... از اینکه موفقیت خود راحتی میدانست واضی بنظر می رسید ... باز هم بال سیاه شب بر چشم انداز او سایه افکنده و سایه روشن هایی در کوچکی و حویلی همسایه ایجاد کرد ، و بعد ...

(خ) گوشک تیغون را بر داشته نمره ای را گرفت ... مدتی صحبت کرد و بعد آهسته گوشک را بجایش گذاشت ... او سرابیه گاهی به آشپز خانه و گاهی به اتاق خواب خود میرفت یکبار کارد نیز و بزرگ را بروی زمین افتاده دید ... کارد خون آلود ... فوراً آنرا بر داشته زیرشیر دهن دستشوی شست کارد دیگر خون آلود نبود لکه های خون را از روی فرش پاک کرد ، وقتیکه بار دیگر از دهلیز میگشت باز هم چشمش به سه قطره خون دیگر افتاد لکه های خون را هر قدر پاک میکرد باز هم متوجه میشد که در جای دیگری لکه خون باقی مانده ... با عجله آن سه قطره خون را هم پاک کرد ، آنکاه نفس را حتی کشیده سنگینی در داد و دود آنرا با عجله داخل شش های خود نمود دیگر کار ما همه درست شده بود او تمام کارها را به تنهایی انجام داده بود ، تنها يك کار باقی مانده بود و آن سر به نیست کردن چیزی بود که داخل آن بکس گذاشته بود ، باز هم يك قطره خون ... او پادستمال لکه خون را از روی دسته بکس پاک کرد هنوز سرش را بلند نکرده بود که زنگ در صدا در آمد با قدم های شمرده دهلیز را پیمود و در را باز کرد ، سه نفر وارد شدند ... همان سه نفری که در رستوران باوی نجوا میکردند ، صدای خنده های شان در اتاقها پیچیدن گرفت هر کدام بکاری مشغول شدند لحظه بعد میز را درست کردند غذا آماده شده بود ، مرد چشم سبز (خ) را مخاطب ساخته گفت .



وقتیکه هوس گر فتن جایزه بسر کسی میزند .

داکتور لایق

مریض : آقای داکتر چهار ماه است که من نزد شما معالجه میکنم خیلی عجیب است که هنوز معالجه نشده ام .

داکتر : عجیب اینست که چهار ماه زیر دست من معالجه میشوید و هنوز نمرده اید .

شماره ۱۵

چهارشنبه

اید با یرون موسیقی دان نیست و شاعر است .
 من از این نوع لباسها کمی احساسا ساتی میشوم .
 ۵- کم نشوی خواهر .

۴- لرد با یرون فرانسوی است و در انگلستان بدنیا آمده است .
 ۵- جایکو فسکی ، شوپن و موزارت را به لست نوا بیغ موسیقی جهان اضافه کنید .
 ۶- اگر چاپ نشده است تقصیر من نیست .
 ۷- خدا ترا هم حفظ کند .



۵- خدا کند که امتحان چهار و نیم ماه بخیر بگذرد .

آقای محمد علی !
 ۱- از شش اثر که فرمودی یکیش رسید .
 ۲- خدا کند که همینطور باشد .
 ۳- بهیچ کس مربوط نیست که من کی هستم .
 ۴- اینهم قسمتی از (رمیده) ششمین اثر مبارک :

(... در پهنای زمین ترا سراغ کردم در کوه در دشت .

در صحرا - ای آهوی گریزنده تو کجایی ؟
 رویای من تمامی ندارد .
 باشک خود سبزه هارا آبیاری خواهم کرد ...

تاتو در آن لم دهی ...
 ۴- محمد علی جان ! اگر «حریف» یک وقت هوس کرد که عوض (لم دادن) از آن سبزه هانوش جان کند ، آنوقت چه خواهی کرد؟

آقای قمر الدین !
 ۱- سلام من هم برسد .
 ۲- بهتر است به «معشوقه» چیزی نگویی ورنه فرار را برقرار ترجیح خواهد داد .
 ۳- با چاپ قسمتی از «دشت جنون» انشاء الله که رفع کدورت بشود :

دوشیزه مکی مهر ابی !
 ۱- لباس تو میبوشی مودش را از من میبرسی ؟

۲- من نمیدانم زنان و مردان در مورد لباس دیگران چه عقیده دارند اما من از لباس خانمهاییکه با گرما ساز گاری ندارند هیچ خوشم نمیاید .
 ۳- از قبله گاه محترم بپرس که در مورد شنا و لباس شنای تو چه عقیده دارد .

آقای سید یعقوب (طالع تغاری)!
 ۱- سلام «تقدیمی» را «علیک» فرمودیم .
 ۲- (شوق جنون) مبارک رسید ، خدا عاقبت ما را بخیر کند اینهم قسمتی از «شوق جنون» :
 دلبرم امروز ترک اشیا ن کرد و رفت فرقت هجران نمود از ما جدایی کرد و رفت
 لحظه ای نه نشست با ما تا صحبت کنیم
 او به شهر خود وداع از روستایی کرد و رفت
 ۳- برادر از «حریف» دست بکش چون آنطوریکه معلوم است او به (روستایی) بیشتر تو چه دارد تاتو ...

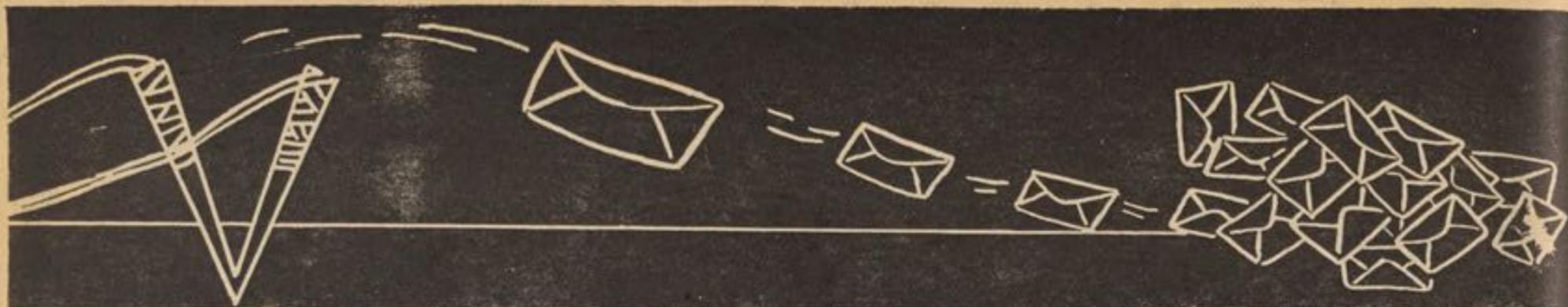
۱- عجب آدم پر حوصله هستی .
 ۲- من چه میدانم که آن حیوان در روز چه کار هایی انجام میدهد .
 ۳- سری بیباغ وحش بز ن حل مشکل خواهد شد .
 ۴- من خودم تجربه نکرده ام اما دیگران میگویند :

لاک پشت از ۳۰۰ - ۴۰۰ سال و سوسمار ۳۰۰ سال و بافیل هم اگر خوش رفتاری شود ۱۰۰ سال عمر میکند .
 ۵- رژیم غذایی اش را از باغ وحش بپرس .
 ۶- انشا الله که موفق باشی .

دوشیزه زیبا حریری !
 ۱- همشیره کم لطفی مکن نامه های خواننده گان هرگز باعث ناراحتی من نمیشود .
 ۲- اینجانب چندک چی به همه خوانند گان عزیز پیک هفته ارادت فراوان دارم .
 ۳- در آن مورد اشتباه فرموده عقیده دارد .

دوشیزه گان عقیقه نادیه، آسیه یاسمن ، ترینا وزر مینه !
 ۱- سلام های گرم شما رسید ، از این همه گرما واقعا داغ شدم .
 ۲- چشم ، فرمایش شما برآورده خواهد شد .
 ۳- عکس آن نطق رادر فرصت مناسب چاپ خواهم کرد .
 ۴- همشیره ها ! من به معلم تان چیزی نمیگویم ، اما نمره املا هر شش نفرتان صفر (عنایت) رابا (ع) بنویسید نه با (الف) .

۱- سلام های گرم شما رسید ، از این همه گرما واقعا داغ شدم .
 ۲- چشم ، فرمایش شما برآورده خواهد شد .
 ۳- عکس آن نطق رادر فرصت مناسب چاپ خواهم کرد .
 ۴- همشیره ها ! من به معلم تان چیزی نمیگویم ، اما نمره املا هر شش نفرتان صفر (عنایت) رابا (ع) بنویسید نه با (الف) .



دوشیزه گلغتی - س !

۱- هیچ خوب نیست از این نسبت ها بـ... بدمی .
 ۲- مجله وقتی «کار سازی» خواهد شد که وجه اشتراکش را بپردازی.
 ۳- مجله ژوندون از چاپ آن تشکر نامه معذرت میخواهد .
 ۴- بنظر من تشکر شفاهی لطف دیگری دارد .
 ۵- خدا کند خواهر !

دو شیزه نسرين بقا ئی !

۱- سلامت رسید .
 ۲- (هدیه درپای اندوه) هم رسید . اینهم بخشی از آن :
 «مدت هاست که طبیعت دیگر برای من آن زیبایی گذشته ها را ندارد اکنون دیگر آفتاب در نگاه من زیبا جلوه گر نیست ، حتی گلهای زیبا برایم دوستدا شتی و امید بخش نیستند .

من خیلی اشک در چشمانم بخاطر امید دیگران و نامیدی خودم ذخیره کرده ام ...»
 ۳- همشیره اشکهارا بریز که از من امیدوار تر نخواهی یافت .

آقای گل محمد گلچین !

۱- زنده باشی خدا قسمت خودت کند .
 ۲- اینجاب را معاف کن که به آن مسایل علاقه ندارم .
 ۳- بمن چه که شتر مرغ چرا پرواز نمیکند ؟
 ۴- دیگران میگویند پرواز نکردن شتر مرغ بدین جهت است که :
 طول قدش به ۲ متر و ۴۰ سانتی میرسد و بطور متوسط ۱۳۵ کیلو هم وزن دارد

۵ - گلچین جان ! حالا خودت

بگو شتر مرغ با این طول و با این وزن میتواند از زمین بلند شود؟
 * * *
آقای محمد ظاهر خر سند !
 ۱ - نامه ات رسید احترامات ما را هم بپذیر .
 ۲ - آفرین . باید هم به ژوندون علاقه داشته باشی
 ۳ - از این پس (خرسند) را (خرسند) بنویس نه (خورسند)
 ۴- گلهات روی چشم ، اما عکس و مطلب ارسالی نرسیده است .
 ۵ - آن مطلب را که فرموده بودید به متصدی صفحه جوانان سپردیم .
 ۶ - موفق باشید

آقای پ - عزیزی !

۱- (اگر باور نداری) رسید .
 ۲ - حالا که تو میگوئی منم خیالی است .
 ۳ - از چاپ همه اثر معذورم دار به چند سطر آن قناعت کن :
 (... بین ، بین ، بین قلب من در آرزوی چه کسی می تپد ؟... بین بین روح من در عشق چه کس میسوزد؟ نزدیک شو و چشمانت را روی چشمانم بگذار ...)
 ۴- تا حال نشنیده ام (یار) بیاید و چشمان خود را به چشمان (یار) بچسبانند مگر اینکه آن (یار) تو باشی !

دو شیزه فاطمه - !

۱ - (سلامات) گرم ما هم برسد .
 ۲ - من نمیدانم اما دیگران می گویند : سپیددندان ، پاشنه آهنین گرگ دریا و آوای وحش از آثار معروف جک لندن است .
 ۳- اگر امکا نش باشد حتماً خواهر ! من هیچ اختیار ندارم هیات تحریر باید تصمیم بگیرد .
 ۵ - چشم با اینکه موثر نیست اما من سفارش می کنم .

آقای فلاحی !

۱ - لست آثار مبارك رسید .
 ۲- گذشته را صلوات، از حالا گپ بزن .
 ۳- قدمه پات روی چشم ، اما یادت باشد از آن حرفها که در نامه نوشتی اگر در دفتر مجله بگویی بمن بر میخورد .
 ۴ - به هیچکس مربوط نیست که من کی هستم .

آقای سلطان احمد !

۱ لطف زیاد .
 ۲ - (خیال وصال) با طول و تفصیل رسید .
 ۳ - بمن مربوط نیست اما آنطور که از (خیال وصال) معلوم است معشوقه حق داشته فراری شود اگر باور نداری این چند سطر از نوشته خودت را یکبار دیگر بخوان :

(وقتیکه بی تو به سیر گلگشت میروم روحا تو در کنارم روان هستی

خیال تو را در بر گرفته و روان با آهنک پروانگان میرقصم و تصور میکنم گل ها بمن میخندند ...

۴ - گلها را چه میکنی برادر که رقص با بال پر وانگان، اسب را هم بخنده میاند ازد .

آقای عبدالله - ش !

۱ - کار کنان ژوندون از سلام صمیمانه ات سپاسگذارند .
 ۲ - برادر ! بتو چه که آن دختر همسایه عوض درس خواندن هر روز میرود سینما ؟

۳- از آن مضمون خبر ندارم اما (پرواز) رسید که بخشی از آن را اینجا میاورم .

(... ای زیبا ترین رحم کن ، رنجم مده ... میفامی شبها چه خیال ها بسرم میزند ؟ در بسترم میافتم و آترا پهلوی ما هتاب میبینم -

صورت فریبی تو ازما هتاب قشنگ تراست در همان حال تصمیم میگیرم بطرف تو پرواز کنم، اما نمیتوانم...

۴ - عبدالله جان ! دلت بخواد میتو ا نسی ا گر به کیپ کنیدی) تلگراف کنی

که وقتی بطرف ماه میروند ترا فراموش نکنند، مشکل رس میدن به (حریف) حل میشود .

ارادتمند چندک چی

سر نوشت

خوانند گان عزیز !

امید است فو تو رومان « صدایی در شب » که هفته گذشته پایان رسید مورد توجه شما قرار گرفته باشد اینک در این هفته فوتورو مان دنباله دار دیگری را که از هر نگاه جالب و خواند نیست برای شما تقدیم میکنیم و امید داریم که مورد توجه تان قرار بگیرد.



۲ میدانم که ایستاد شدن در پشت میز و بفروش رسانیدن عطر چقدر انسانرا ذله میسازد.

یقین داشته باش که من هم بسیار کار میکنم.



۱ یک زن و مرد در موتر - در سرك بی سر و صدا.

(زیر) حوصله داشته باش سانسب یک اندازه کسل هستم - فردا حتما برایت تیلیفون خواهم کرد.

باور نمی کنم که کار شر کست من ترا کسل ساخته باشد.



۴ نه اما وکیل دعوی در پاهاکمتر احساس درد میکند !

بسیار خوب من ترا مجبور نمی سازم که در عقب میز ایستاد شوی و عطر بفروش برسانی، هر طوریکه خودت میخواهی همانطور کن. شب بخیر.



۳ درست است اما تو در عقب میز خود راحت هستی و با همسکاران خود احساس آرامی میکنی.

باید ایتر بدانم که هیچکاری مشکلترا از کار وکیل دعوی نیست.

چه روزهایی بود که ما با هم يك جا بودیم یعنی لیدا همورس سائری ایرون...



فرضا اگر حیا لا خواسته با شم فکر خود را تغییر دهم و از کسی مشوره بخوا هم مشکل خواهد بود که به کسی تیلفون کنم.



دختر جوان لباسهایش را تبدیل میکند و بعد به تخت خواب میرود اما خواب از چشمانش پریده او آن روز های را به یاد می آورد که محصل بود و تعداد

بیش از دوستانش دور از حلقه می زدند.



او يك دختر دانسته بود همه چیز را می فهمید ... حتما او می تواند مرا از این موقف بدو این تنهایی نجات دهد.



مخمسو صبا را یسرن، یک دوست واقعی و صمیمی بود.



فکر می کنی که من همه چیز را از یاد بردم - تو (واندا) هستی و باید اضافه کنم از اینکه بعد از دیر وقت با تو صحبت میکنم خیلی خوشحالم



الو ... تو هستی... (ایرون) ... اینجا ... نه ؛ باید خودت بلدانی که من کیستم .



با خود میگوید . (آخر چرا نه) .



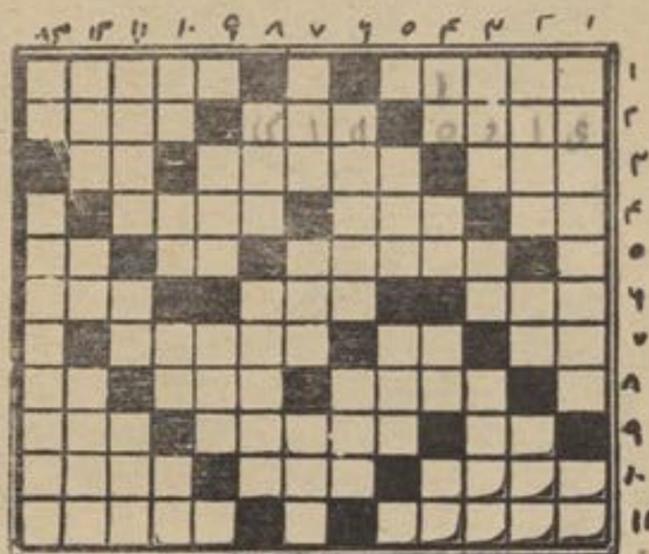
نمره تیلفون او بیادم است در صورتیکه نقل مکان نکرده باشد .

سرگرمی مسابقات

جدول کلمات متقاطع

افقی :-

- ۱- آهن اصلاح شده - از خلفای عباسی - ۲- سخن بیپوده - دست «پشتو» پیمان ایتلانتیک شمالی - ۳- مر تبش طرف پشتو است - بمعنی تیز رفتار آمده - خودت - ۴- تنبل - شما یل و صورت - یکتصرع گل - ۵- ستاره است و هم یک خواننده را دیو میبا شد - مفرد متکلم - بعضی حیوانات دارند - ۶ در هم کوچک - عقل و خرد - زراست - ۷- از صنایع شعری - غذای است - این هم از گلها ست - ۸- جوهر هم میگویند - اسب دارد - از حروف نفی عربی - ۹- خشکه - سرچپه - نگاهش کنید تا اعتراف شود - نمی از آمدن - ۱۰- ریزه و توتو - نمی از گذاشتن از فلا سفه یونان قدیم با املا غلط - ۱۱- باز داشته شده - ح س ر ف آخر شب را تبدیل کنید تا یک کشور عربی بشود .



(طرح از .. محمد ابراهیم بکتیاوال)

عمودی :

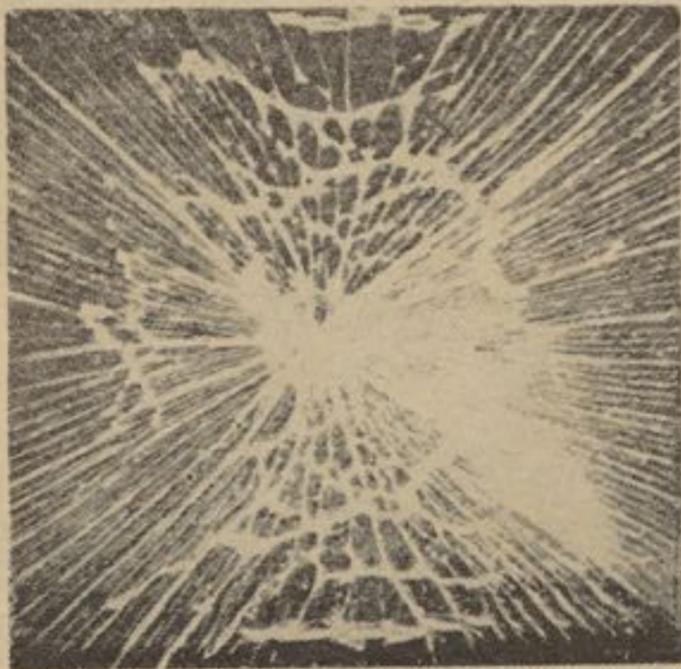
- ۱۰- از نو یسندگان قرن بیست
- ۱۰- یازده - اشاره بدور - پول کو چک مبتکر فلم کار تونی - طاق بلند - ترس - ۳- مترا دف لعب - از تماس با آب اینطور میشود - بالای تنه - ۴- دود سینه عقب پینتو ضمیر است - تا یید در زبان پشتو - ۵- پارچه - قصبه بزرگ - ۶- اسار شگاه شبانه - سر کش نیست - ۷- سر - دیشب - ادم جا لاک - ۸- ظلم و تعدی - موی پهلوی گو شس - ۹- حرا رتس زیاد است - یکصدویاز ده - ۱۰- اشاره بدور پول جا پان - پهلوان مفرد مخا ظب - ۱۱- عزا داری - نطق بی سر - خزنده خطر ناک - ۱۲- از امتیازات اعضای دایمی شو رای امنیت - قلب - عشق مجنون - ۱۳- جدید - رئیس جمهور فقیده مصر .

کدام شهر



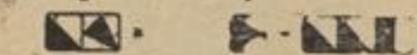
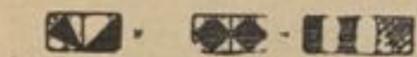
این عکس سمبول یکی از شهر های معروف جهان ست به ان نگاه کنید آیا میدا نید که این تصویر از کدام شهر نمایندگی میکند ؟

این عکس چیست ؟



خوب به این نگاه کنید بنظر شما مو ضوع آن چیست . اگر جواب درست این سوال را پیدا کردید برای ما هم بنویسید !

اعداد نامعلوم



هریک از این مر بعات نماینده عدد یست از روی مو فقییت وعلایمی که در بین آنها بچشم میخورد اصل اعداد را پیدا کنید !

۱- هنوز سرش را بلند نکرده بود که زنگه در صدا در آمد با قدم های شمرده دعاین را پیچود و در را باز کرد ، سه نفر وارد شدند ... همان سه نفری که در دستوران باوی اجرا میگردند ، سهالی شده های شان در انالیا پیچیدن گرفت هر کدام بکاری مشغول شدند لحظه ای میسر را در دست گرفته خدا آماده شده بود ، برف چشم سبز

۲- اصاف واصاف بری بیش از آن بود که ... ساکتون دهن جیبب بازار دار و لبه بری باشد وپهران با بجز حرف نهد ... وشوقه پستان د ستیرد بزق نا جای که توانی گریول فرا وان فرا هم شده است درین فلم قصه هنر مده

۳- معروفی باز گفته میشود که در شرایط دشوار سر میبرد و حسم

۴- بدین معنی که کج و بیجی کف دست هر فرد با علایم کف دست دیگری فرق با رزی دارد .

۵- کمالتر شدم از لم ، تقویم در آتش ... دارد آن کلایه نداشته از نورانی باشد و زندگی ات بگذرد انجانکه از پدر او میکند زد .

قطعاتی از همین شماره

در کلیشه فوق چندبریده از مضامین مختلف همین شماره را ملاحظه میفرمایید ، اگر با دقت به صفحات این شماره نظر بیاندازید به آسانی فهمیده میتوانید که هر یک از این بریده ها مر بوط کدام صفحه است ، برای شرکت در قرعه کشی جوایز این شماره کافی است که شماره صفحات سه جریده را برای ما بنویسید !

صدایی از ژرفنای دل

نانسی گفت :
لطفاً با من نیا برو و بکار هایست
رسیدگی کن .
- پدین ترتیب من در اینجا برای چند ی
معطل خواهم شد .
او نگاه دیگری بچهره نانسسی انداخت و بعد
سوی میز کارش رفت . نقشه ها و طرح های
را که برای خانه تهیه دیده بود از داخل میز
بیرون کشید . و شروع به اندازه گیری با
خط کش نمود .
نانسی با خودش فکر میکرد . ما هرگز
نخواهیم توانست خانه را روی تپه اعصاب
نمائیم . برای سه سال پلان گذاری نمودیم که
این عمارت را وی تپه به پایه اکتال برسانیم
اما من ایمان دارم که این کار را نخوا
توانست بس برسانیم . هرگز نخوا میسم
توانست عمارتی روی تپه داشته باشیم . سال
گذشته واقعه آتش گرفتن بیرون های نیسل
واقع گردید .
سال آینده چیزی دیگری وارد صحنه عمل
خواهد گردید . سقف خانه به شکل یک
مغازه در خواهد آمد و یا اطفال مر یضی
خواهند گردید و یا میزان تادیه مالیه یا لا
خواهد رفت . واقعات نا شناخته بوقوع
خواهد پیوست .
رابرت به اندازه گیری اش ادامه داد .
و آن ادامه پلانی برای آینده بود . او ازورای
پنجره سوی بیرون نظر دوخت . ترس از
چهره نانسسی سوی نا معلوم می منحرف
گردیده بود . منزل آنها خیلی دور معلومی
شد . بیک فاصله نا شناخته . بیک فاصله
ناشناخته و نا ممکن که شکل خواب غیر
قابل تعبیر را بخود گرفته بود . خوابی که
آنها هر دو یکجا و به کمک یکدیگر ریشه
هایش را با هم بافته بودند . مانند اطفال و بچه
های کوچک .
رابرت با خود گفت :
سامسال یک سال سراسر مشقت و تکلیف
بوده است همین طور نیست ؟
- بلی همین طور است . سالی به این مشقت
هرگز ندیده بودم . مثلاً اولتر از همه مارک به
و کام شدیدی که به سرفه های ممتد همراه
بود و آهسته آهسته طولانی تر میگردد دچار
گردید . یکماه بعد از آن مادر نانسسی چشم از
جهان پوشید . آمیختن با احساسات ناگهانی
در شدن واز دست دادن و خوردن ضرر به
های روحی علائم و نشانه های دیگری از
سستی و کوشی و باختن بازی زندگی آرام و
مستریح بود که همچنان در فضای غاری ازغم
و اندوه خانواده مانند سرفه های پی درپی
و طولانی مارک چتر زده و معلق میشود .
هنگامی که نانسسی جمعیهای خورد و کوچک
اشیای مربوط مادرش را دسته بندی میکرد
از شدت لاغری و بی رمقی به حالت رفت باری
دچار گردید . و ضربه شدیدی عصبی بر داشت
تمام زندگی اش را با مقداری کمی پیش می
برد و به دیگران نشان میداد که میتوانند با
کم بسازد و خوشنود باشد به استثنای این
چار طفل . چار طفل ، او فکر میکرد ، و یک
هزار دستمال .
مادر او حتماً کم از کم یک هزار دستمال
داشته بود . طوریکه دیگران عادت دار ند
اشیای زیبا ، دست بندها و پیاله های چای را
جمع آوری نمایند مادر او هم از آوان
شور لیتش عادت داشت که اشیا نفیس
و شکننده ، پرده های دست دوزی شده و
پارچه های راه دار مربع شکل را جمع آوری
نماید . هر کدام از این اشیا برای او یسار
اور خاطره که با یک اسم و یک چهره ارتباط
میکرفت بود . مادر او در حالیکه روی چوکی
که گل های گلاب روی آن رسامی و کند
کاری گردیده بود مینشست . اکثر اوقات یکی
از دستمال هارا از داخل جعبه بیرون میکشید
و به آن بانگاه های مشتاقانه نظر میدوخت .
او حتماً میگفت رابر تاجونز ، و بعد در

سیمای جمال عبدالناصر

او پیام میفر ستاد واز او در
خواست صلح میکرد برای کمک در
تعرض اسرا نیل نیز اما دگسی
میکرفت .
به بنصورت ناصر جاز سن را
به سازش متمم ساخت روا بسط
سیمای می را با اضلاع متعده قطع
کرد و به تمام امر یکا نیان دستور
داد که از مصر بیرون روند . چندین
درلت دیگر عربی به همین عمل دست
زدند و جاز سن که قبلا از اتهام
سازش به خشم آمده بود بانستی
بیرون شدن تحقیر آمیز بیست و
چار هزار زن مرد و کودک امریکایی
را از خاور میانه مشا هده کند .
گفتگو با یک سگ
جا نسن هرگز این و ضعیت رانه
فرا موشی کرد و نه بخشود در
بقیه دوره جانسن همه چیز به حال
خود باقی ماند چیزی غیر از بسی
اعما دی و نفرت بین او و ناصر
و جود نداشت .
یکروز در سال ۱۹۶۸ جا نسن
سفیر ان چار کشور عربی را که
روابط شان را با امریکا نگسته
بو دند (عر بستان سعودی ، تونس
لبنان و کویت) در کاخ سپید به
که یک چیز دیگری را هم از دست داده است
و آن چیز ادامه نسل بود . دستان مادرش به
بسیار آرامی و سبکی از یک روز تولد ی
سوی روز دیگری پیش میرفت . از یک سوی
زندگی سوی دیگری . برای اطفال او یک
مادر بود پرستار و داکتر و متخصص و تشخیص
کننده سرفه و تمام واری های دیگر . اما
برای مادر خودش او هنوز هم یک دختر
کوچک بود . قطرات اشک خاموشانه از
رخسارش به پایین لغزید فردا او سفر دیگری
داشت سوی معاینه خانه داکتر .
دروازه تشناب با صدای بلندی بسته شد
صبح شروع گردیده بود با همان شیوه و
هجوم سرا یا تقاضا و خواسته همیشگی اش
سندی چیع زد .
سن به یک مشت پول برای سفر مزارع
ضرورت دارم .
نانسی بدون ائلاف دقیقه جوابداد .
- آوه ، بالای کاریز .
بعد رخس را چرخاند :
- مارک تو با آن جاکت کتیف شده ات چه
میخواهی بکنی ؟ همان یکی که نظیف و بهتر
بود کجاست ؟
- من آستین هایش را پاره کرده ام .
- اجازه بده که ببینمش . تو نمیتوانی آن
یکی را ببوشی . این نوع کالا پوشیدن درست
نیست او نفسی تازه کرده و بسوی آستین
های جاکت که سوراخ سوراخ شده و گویا
موشی آنها باد ندهای تیزش جویده و
از هم دریده بود نظر انداخت . این هفته
پنجم بود که از خریدان جاکت میگذشت .
- مارک تو باید بیشتر از این محتاط
باشی .
- آوازش مانند آواز سر زدنش کننده مادرش
آورد .
بود . بعد متوقف شد و گذشته ها را بخاطر
آورد . چه فرق میکند که او جاکت را پاره
پاره کرده است ؟ چه فرق میکند که اگر او
بدرجن ها جاکت را از هم بدرد .
موتر کهنه و غرضه مکتب از گوشه سرک
اسفالت شده گذشته و داخل بلاک آنها گردید
بچه ها در حالیکه میدویدند سوی موتر در
قسمت پائین سرک هجوم بردند . او میخواست
که آنها را صد بزند و بگوید که زود بر
گردند . اصلا امروز به مکتب نروند و آنرا
فراموش نمایند . فقط در خانه باشند و نزدیک
او برسد . اما او به آنها اجازه داد که
بروند .
جمعه روزی بود که او باید خانم هنری
رادر کتابخانه موظف میساخت . امروز آنچاقته
نخواهد توانست . با خود فکر کرد که بطور
یقین امروز رفته نخواهد توانست . بگذار
شخصی دیگری این کار را انجام دهد و کتا بهای
را که در باره سیاحت به جا های دور دست
معلومات ارائه میکرد تقدیم مشتی یان نماید .
بگذار شخص دیگری در بین توده های کتاب
به جستجو بپردازد و مضامین و موادی راجع
به منازل جدید و قشنگ بدست بیاورد .
اما در اخیر او مانند همیشه لباس پوشید و
سوی شهر موترش راند او عقب محاسب
کتابخانه ایستاده و تمام کتابها را شمار و
تحویل دیگران داد . کتابی راجع به راه های
قطار آهن برای بیلی سمیت انتخاب کرد . این
بیلی سمیت پایش شکسته بود و درخانه بسر
میبود . بعد بدو جوان یاد آور گردید که صدای
شانرا پائین نگه دارند و داد و فریاد ننمایند
چندی بعد تو یک سر کشی عمومی از تمام گوشه
و کنار کتابخانه گردیده و لای پنجره ها به عمل
آورد .

سوراود هغی جنایتکار

زوی می شته میپره می دری ورخی
 مخکی وژل شویدی . لدی خخه
 داریدم چه دماری انا زوی غونسوی
 دی هم بنار د خیل عیش و نوش
 نه قربان کپی دماری استازوی د
 خدای اوخلکو دبنمن او ددبنمن
 مری اولار بنوو نکلی ؟
 پریرده چه هغه لعنتی چنجسی
 چه وروسته له مرگ خخه دی خوری
 خدای په عذاب به ککپی شی !
 ماری انا خیل مخ به تور خادر
 کبسی پت کپی او یوی خواته لاره او
 دلی ورخی به سهار دبنار
 ساتو نکوته ورغله اووی ویل :
 - لدی چه زمازوی ستاسی دبنمن
 دی نودهغه به خای یاما وژنی یا
 دبنار دروازه راته خلاصه کپی
 زه هغه ته ورخم ...
 ته انسان یی اووطن تاته باید
 پیر خوب او قیمت بهاوی معلومه
 ده چه زوی دی زمونږ دهریو دبنمن
 دی تاته یی هم دبنمنی کمنده .
 زه موریم هغه راباندی گران دی
 زه ملامته یم چه دغسی زوی می
 راوی - خنکه چه دی .
 سوجدانا مونږ نه شو کولای چه
 تاملامته کپی او دزوی به خای
 دی وژنو، مونږ یو هیرو چه تاته
 شو کولای چه هغه ته دی دغه لویه
 گناه ورپیږ ندلی وای مونږ داحس
 کولای شوچه ته ترکومی اندازی
 پوری خورپیږی ، متاسفانه ز مونږ
 بنار تاته اړتیا نه لری .
 زوی دی ساتنه نکوی مونږ فکر
 کووچه هغه ابلیس ته هیره کپی
 یی که ته ملامته یی او یو هیږی چه
 دجزا وپی همدغه درته کفایت
 کوی !
 زمونږ به فکر دغه دمرگ خخه
 وحشتناک دی .
 - هو داوحشتناک دی .
 پیره دارانو دبنار دروازه ورته
 خلاصه کپی اوله بنار خخه یسی
 وایستله او تر پیره وخته پوری یی
 له دیوال خخه دهغی سیل کاوه چه
 په خه ډول داد خپلو نیکو نو
 دخاوری خخه قدم اخلی او په
 هر قدم کبسی یی دسرو وینو بو ی
 چه دزوی په واسطه یی تویی شوی وی
 ورته راته . ورو ورو په لاره تله
 او په پیر تکلیف یی پشه د خمکی
 خخه جگوله . دبنار دساتونکو په
 کالبود ونو یی قسم یادکپی او په
 پوزه کرکه یی ماته وسله په پشه
 ووهله اووی ویل :
 - میندی دتیرو وختو دوسلو نه
 کرکه لری او یوا خی هغه وسله
 بیژنی چه ساتنی جنبه ولری .
 داسی په لاره تله چه تهوا یسی
 داو بو ډک لوبنی په لاس کبسی لری
 او داریده چه ورته تویه به شلی
 دوی نه لیری کیده او جسندی
 وړوکی ورته معلومیده چاچه دیوال
 دسر نه هغه تعقیبو له داسی گمان
 یی کاوه چه ټولی ناامیدی او دردونه
 دهغی سره یوخیای له دی بنار خخه
 لاړل .
 دهغی توجه وه چه په خه ډول
 له سر خخه لیری کپی خه موده یی
 دبنار خواته کتل . په هغه خای
 کی ددبنمن یو خ داو لیدله یوازی
 یوه بنخه دزراعتی خمکو په منخ
 کپی یی له جلاکی په پیر احتیاط قدم
 ږدی ، چاچه ددی په ډول تور کالی
 په تن لری هغی ته نژدی
 کیدل .
 نژدی ورته راغله او پوښتنه یی
 وکړه : دغه بنخه خوک ده او
 چیرته خی .
 - ستاسی قایید او لار ښوونکی
 زما دزړه ټوټه ده . ددی دا خبره
 دجادبد گمانسی با عث نشو ،
 عسکر یی په خوا کبسی روان و په
 داسی حال کبسی چه دآفرین ژبه یی
 خلاصه کپی وویل یی ددی زوی
 خومره یوه او زړه وردی کله چه دی
 دا خبره واوریده په پیر دروند والی
 یی خیل سر جک کپی دهغوی
 خبروته حیرانه نشوه ددی دبار
 چه دا خبری عادی وی خخه ددی زوی
 باید همدغسی وی .
 دادهغه چاچه مقابل کبسی درپیری
 چه دزیر یدو خخه یی (۹) میاشتی
 مخکی هغه بیژانده ، پرته له دی
 نه هغه خوک چه هیخوخت یی احساس
 نه کاوه چه دی به له ما خخه لیری شی
 هغه پخملی اووربینمین کالیسی
 اغوستی وسله یی دقیمتی تیرو سره
 پیره پشه ښکاریده ټول همدغسی
 هغسی چه باید وی بداسی حال
 کبسی چه په خوب کبسی یسی دی
 همدغسی ، لیده ښکلی او دهرچا
 خونبیده .

آهه - گ شباوینز

حیات ساده و عاری از تکلیف
 منزل مرا بحیاتی شبیه زندگی
 ابتدایی ما در دهکده باز گردانید
 مرا طوری با اهل خانه واده آمیخت
 که گویی یکی از اعضای آنسم و
 فضایی را به وجود آورد که گویی
 هیچگونه تفاهتی بین خدمتکاران
 و با نوان منزل وجود ندارد . اما
 آیا ممکن است انسان حیاتی بسر
 برد که فروغ خردش خا موش
 گردد و او نتواند گذشته را بخاطر
 آورد . . . حیاتی شبیه مرگ بسر
 برد ؟
 از اینکه انهم اسایش و رفاه
 را از دست داده بودم ، هیچگونه
 تاسفی ندا شتم ، و شاید هم از
 اینکه مصاحب خدمت دیگر میسر
 نبود ولی ازوی ما یوسس شده و او
 را احواه بار اده و خواه بدون
 اراده در موقف دشمن سر سخت
 خویش قرار داده بودم هیچگونه
 تأثیری بر ایم دست نمیآید . درحقیقت
 من باوی به عنوان دفاع داخل
 صحنه پیکار شده و بعنوان رهائش
 ظلم و ستم بروی روا داشته بودم
 دسر انجام بروی پیروز گردیده
 بودم . . .
 اکنون کجا ست آن کتاب خواندن
 با خدیجه و یا جدا ازوی . کجاست

ناهید

زاکه تازه بازیاست موسیقی آغاز
 نموده ای آیا به ما گفت همسرت
 موا چه نخواهد شد .
 ناهیدسگرت خود را آتش زدو گفت:
 شوهرم چون بزنگی من وزندگی
 هنری ام نیکو آگاه شده و متیقن شده
 است که زندگی خارج از دایره هنر
 برایم فوق العاده مشکل است از اینرو
 حاضر شده که دیگر ممانعتی در راه
 زندگی هنری ام ایجاد نکنند پرسیدم
 زندگی قبل از ازدواج برایت خوش
 آیند بود و یا بعد از ازدواج در جواب
 گفت :
 در اول از زندگی زناشویی ناراحت
 بودم مخصوصاً از اینکه شوهرم به
 هنرم مخالفت میکرد اکنون که شوهرم
 با هنرم آشتی کرده زندگی زناشویی

آنهمه کتا بهای عربی و ان کتابهای
 فرا نسوی که اکثر ساعات روزو
 شب را صرف قرائت آنها می نمودم
 و یا مطالب خوانده را باز میگفتم
 و یا در انتظار تجدید مطالعه آن
 سپری میکردم . تمام اینها را در
 منزل مامور گذا شتم و خودم تنها
 بمنزل پناه آوردم که جز رئیس
 خانواده هیچ کس دیگر بخواندن
 عادت ندارد او هم از طرف صبح
 و هم از طرف شب میخواند و من
 پیوسته اواز او را می شنوم و آنچه
 را که او میخواند تقریباً بها فظه
 سپرده ام اما بدرد من نمی خورد . . .
 زمانیکه از منزل مامور خارج
 میشدم حتی یک کتاب هم با خود
 بر ندا شتم و اسامی ما چرا باید
 این کار را میکردم برای اینکه تمام
 کتاب ها از آن خد بیجه بود . هزاران
 بار از خود پرسیدم که از کجا
 میتوانم این کتاب های مورد علاقه
 خود را بدست آورم . در هیچ یک
 ازین دهکده های نژدی کبسی که
 بدرد من بخورد و برای فروش
 عرضه نمایند وجود ندارد .
 کتابهای موجوده همان کتب اند
 که طوافان و دستگردانان . . .
 باقیبدا رد .

برایم خیلی لذت دهنده و پر کیف
 جلوه میکند
 ناهید گر چه نمی خواست بیشتر
 از یک طفل داشته باشد اما ساعت
 چهار صبح پنجشنبه ۲۴ جوزا
 (روز مادر) مادر دومین طفل خودش
 یعنی طفل دومیش بدنیآ آمد .
 طفل او لی او پسری بود بنام ذکی
 و متاسفانه نفهمیدیم اسم نوزاد را که
 او هم پسر است چه گذاشته .
 ناهید (بقول خودش) بیست سال
 دارد البته وقتی از سنش پرسیدم
 گفت بیست سال دارم و من بدون
 هر گونه تبصره ای در مورد سن و
 سال او سعادت و مو فقیقت بیشتر
 را برایش آرزو مینمایم .
 سخنی انتظار

اسلام زندگی

تراجم است تشا چراست تیرگی است ظلم است و تجاوز است و شبیهه است به زندگی جنگل که هر قوی استخوان ضعیفی را بشکند و شکم او را ببرد .

و هیران عالم مقام شریعت و پیشوایان طریقت باندای رسای خود مردم را از این تنگنای ماده به فراختای جهان معنی دعوت کرده اند مولانا میگوید :

از جمادی در جهان جان شوید غلغل اجزای عالم بشنوید فاش تسبیح جمادات آیدت و سوسه تا ویل ها بر بایدت آنهایی که رایحه عالی بونی به مشام جان شیان نرسیده هر چه می بینند ماده می بینند و گمان می کنند با تدارک ضروریات مادی زندگی

شان تنظیم میشود روح شان تسکین می گردد حالانکه اینها شاخه بزرگ دوخت انسانیت را بریده اند و با انکسار جنبه های معنوی و روحانی مقام والای انسان را به پست ترین وضع وجودی تنزل داده اند و خود را به اوزان ترین بها فروخته اند .

در حالیکه کوه و هامون و دشت و فلك پری و آدمیزاد دیو و ملک همه در مقام والای انسان متخیر اند او چشم از همه مظاهر روحانیت بسته است از چنین مردمی که عظمت روح را از دست داده اند و آنرا به ماده پست بسته اند نباید توقع داشت به معنیات ایمان بیاورند و یا حقایقی را باور کنند .

باقی دارد

تصحیح ضروری
آیه شریفه منتشره شماره ۲۶ این طور خوانده شود «ومن گانه فی هذاه اعمی فبوه فی الآخرة اعمی» .

از مستی های گاو

معرکه هیچکس جرات مداخله و مقابله رانداشتند .

این دیوانگی گاو چندین مجروح و تلفات مالی زیادی را در گوشه ای از شهر بیغله (جمهو ریت اتحادی آلمان) بجا گذاشت و اگر گاودریک کار گاه بخاری داخل نمیشد و اتفاقی بدام نمی افتید شاید چند نفر کشته هم میداد .

در این کار گاه يك نجار شصت و شش ساله بنام هربرت میردس مشغول کار بود او خودش میگوید . من يك بار نفس زدن شدید را از پشت سر خود شنیدم روبر گردانم و از دیدن گاو وحشی مضطرب شدم چنان ترسیدم که در زندگی خویش نظیر آنرا ندیده بودم اما پولیس را نیز در پهلوئی خود ایستاده یافتیم پولیس تفنگی که ای در دست داشت و بیستانی گاو را نشانه گرفته بود .

ناگهان تفنگی که آواز داد و مرمی به کله گاو دیوانه اصابت کرد و او را بزمین افکند بدینمثنوال داستان رعب انگیز دیوانگی گاو پایان یافت .

تشکر

بدین وسیله از پیش آمد و رویه نیک بناغلی محمد ابراهیم مخلص معلم کورس تالیستی و اکمن که همراهی متعلمین دارند ابراز تشکر

نموده و موفقیت و کامیابی روز افزون جناب شانرا از خداوند کریم (ج) خواهانم .
سید علی حسینی از شاگردان کورس

آگهی های . . .

باید نوشت که در شرایط امروزی افغانستان تنها صنایعی میتواند میهنی باشد که ملی باشد با تعبیر دیگر دولتی باشد صنایعی که مفاد آن به جیب چند نفر معین می ریزد و گروهی از افراد از آن بهره میبرند به آن مفهوم که یکمده از هنر مندان فهمیده اند . نمیتواند میهنت باشد .

چرا گاهی . . .

بامکان دارد در همان لحظه در برابر یک بی لطفی و یاد ر مقابل بیعدالتی که در گذشته در حق ما شده است عکس العمل نشان بدهیم و هر شاید با این احساس خود به یکسی از احساس های محرومیت و پانس خود در گذشته حال جواب بگوئیم . علت عمده دیگر احساس افسردگی هانسا تعاملات کیمیایی بدن است که از طریق مختلف عاید میشود . از طریق افرازاها و مونهای مختلفه ، از غذائیکه صرف میکنیم و یامکن است یک بیماری عادی چنین تغییراتی را بیان آورد . تغییرات هورمونه که واقع شود ، نتیجه اش ان است که حالت روحی ما را م دیگرگون می سازد و در اکثر موارد هرگاه میبینیم که بدون اینکه مریض بوده و یا کدام تکلیفی از ناحیه دردیکی از اعضا داشته باشیم باقیمانده حالت افسردگی و تاثیر پسر میبریم بهترین راه نجات از این وضع ان است که بنشینیم و تمام اوضاع و احوال مربوطه خود را از گذشته تا حال بررسی کنیم فقط همین کافی است که فورا نفس براحث کشیده و خود را از زیر فشار نجات بدهیم . بعدا به یکسهرگرمی مورد علاقه خود بپردازیم در چنین حالت وجود دوست و رفیق صمیمی این عملیه نجات یافتن را تسریع می بخشد و بسیار زود در خواهیم یافت که دیگر هیچ نوع تألیری در نهاد باقی نمی ماند .

زن نجیر پلا نهایی

نمای اقتصاد افغانستان نشان میدهد کدام مشکلاتی ازین ناحیه احساس نمی شود . زیرا پلان چهارم اقتصادی کشور روی اصل کار اتکا دارد .

قرار یکه احصائیه ها نشان میدهد باید به تعداد الا ۶۰ هزار نفر در پروژه های مختلف جذب شوند و این زمینه گسار را با مقایسه سال ۵۱ برای ۱۲۰۰ نفر میا می

سازد و آن هم مربوط است به تمام پروژه های پیشبینی شده که کاملاً مورد تطبیق قرار گیرند یعنی کدام عاملی مثل کمبود سرمایه و غیره مانع تطبیق پروژه های مذکور در آینده نگردد .

اظهار سپاسگذاری



از زحمات و رویه نیک بناغلی دکتور محمد عظیم رضاء زاده معاون ریاست سرویس گوش و گلو - بینی و زیراکبرخان روغتون و دکتور سوس عطیه مختارزاده راحله همشیره و عزیزه نوس که در تشخیص و عملیات موفقانه اینچنانپسیمی بلیغ نموده اند اظهار تشکر می نمایم و موفقیت مزید شانرا در انجام وظیفه از بارگاه ایزد متعال تمنای دارم .

سید مطیع الله کارگر مطبع دولتی



بناغلی محمد ابراهیم

صلح و دوستی

کرد. همچنان کمیته‌ای تعیین خواهد شد تا زمینه گفتگوهای سالانه رهبران هر دو کشور را آماده سازد. آورده سازد.

صحه گذاری :

هر دو رهبر حرف کمبتری دارند تا در ساحه سیاست برای ملت های خود بزنند. هم چنان آنان

ساعت‌های متعددی را روی معضله شرق میانه و آینده اروپا حرف زدند در حالیکه هر دو رهبر می دانند که

اکنون نفوذ کمتری را می توانند روی رهبران دیگر کشور های اروپایی اعم از شرق و غرب وارد

بسنزند. هر دو امیدوارند که ثبات را در آسیای دور بمیان بیاورند این امیدواری از آنجا بیشتر شده

که در هفته اخیر موافقه نامه تطبیق آتش قبل در ویتنام، بین دو جناح در پاریس امضا شد.

دیدار بذات خود آزمونی است تا اندازه فکر می شود که این

برای ایجاد فضایی صلح و آرامش و رسیدن به ازمان‌های صلح طلب ملل مختلف جهان.

جهان، اکنون خانه هر دو قدرت بزرگ است، خواسته باشد یا نباشند، آنها مجبور اند باهم زندگی نمایند و چه بهتر که این زندگی در زیر فضای صلح و آرامش باشد.

در ساحه بخش سلاح ذروی، نیز موافقه نامه ای به امضا رسیده و مصارف سلاح استر تژیکی ذروی را کاهش میدهد. زیر فضای این

گفتگوها، کنفرانس خلع سلاح ژنو دست بر اقدامات موثرتری خواهد زد خبر گان بیشتر :

بر عکس، گفتگو در ساحه تجارت به سختی پیشرفت نمود. در سال گذشته حجم تجارت تا ۶۵۰ میلیون

دالر رسید. این مقدار بر علاوه ۷۵۰ میلیون دالری بود که در معامله خرید گندم بین اتحاد شوروی،

امریکا صورت گرفت.

هم اکنون موافقه نامه ساختمان دستگاه عظیم کود کیمیای در کنار ربود والکا به امضا رسیده است.

ولی شورویان عقیده دارند که این آهنگ رشد بسیار کند است اینان سعی دارند که پایه های تکنولوژی خود را توسط خیره گان غرب در

ساحه کمبتر سازی، پلاستیک سازی تحکیم بخشند.

وظیفه بریز نیف در این مورد سنگین است زیرا معامله غله سال گذشته اثر نادرستی بر روی اقتصاد

زراعتی امریکا وارد نمود. بر علاوه

اش را که برای روز های پایان سفرش تهیه شده بود ثبت نمود. برای امنیت بیشتر آنان تو قف کوتا هی در مرکز فضایی امریکادر

هوستن نمودند.

تماس کمتر و کمبود مراسم عامه برای هر دو رهبر فرصت بیشتر را برای چنه زدن سیاسی داد. گر

چه مسایل عمده مذاکرات در ماه گذشته توسط هانری کسنجر و

نمایندگان شوروی حل شده ولی آنچه که با قیمانده نیز در سرهای را ایجاد مینمود.

بر سی از طرف دیگر این دو رهبر، مذاکرات هیات های پائین رتبه را بررسی دقیق می نمایند.

بیک احساس، پیشرفت مذاکرات کنونی نسبت به گفتگو های مسکو دور از جنجال است. با آنهم یکی

از کارکنان دولتی امریکا بیان داشته است که (برژنیف و نکسن کاغذهای

زیادی را امضا خواهند کرد، حتی موافقه نامه های در مورد تبادل فرهنگ و علمی به امضاء

رسید. همچنان آیند رهبر نیز موافقه نامه های در ساحه بحر شناسی، تحقیقات زراعت، تکنولوژی

پروژه های مشترک حمل و نقل و حتی منابع تسو یلی امضا خواهند

تمایلی دارم؟) او از نکسن به نیکی یاد نموده خاطر نشان کرد که او اولین شخصی است که از جیبه

دشمنی و خصومت به جیبه مذاکره و گفتگو تغییر موضع داده

است. او بیان داشت که در دیدار سال گذشته در مسکو نشان داد

که نکسن در این مورد حسن نیت دارد. او اعتماد امریکائیان را طی

انتخاب مجدد شس بدست آورده و در این سیاست خارجی معقولش

نقش داشته است (

مذاکره چیان پایان رتبه نمایندگان رسمی اتحاد شوروی و امریکا

نیز در گفتگو های خود چنین فضای آرام را ایجاد نمودند. بعد از آن

کمیته مخصوص با نمایندگان کاخ سفید، به تماس شده روی طرح سفر

بریز نیف کار نمودند. بانهم مشکلاتی درین گونه گفتگو ها بمیان آمد و

علت این امر ناشی از نا آشنایی دیر مدت سیاسی مذاکره چیان

هر دو طرف می باشد.

وقتی که اختلاف نظر ها رفع شد طرح سفر برژنیف طوری ریخته شد

که او را از مردم عامه دور تر نگه دارند تا از بر پاشدن تظاهرات

یهودان امریکا جلو گیری شود. بر ژنیف بر خلاف خروسچف

که از خیابان های سان فرانسیسکو گرفته تا مزارع روسول را دیدن نمود سعی نمود که وقت بیشتر

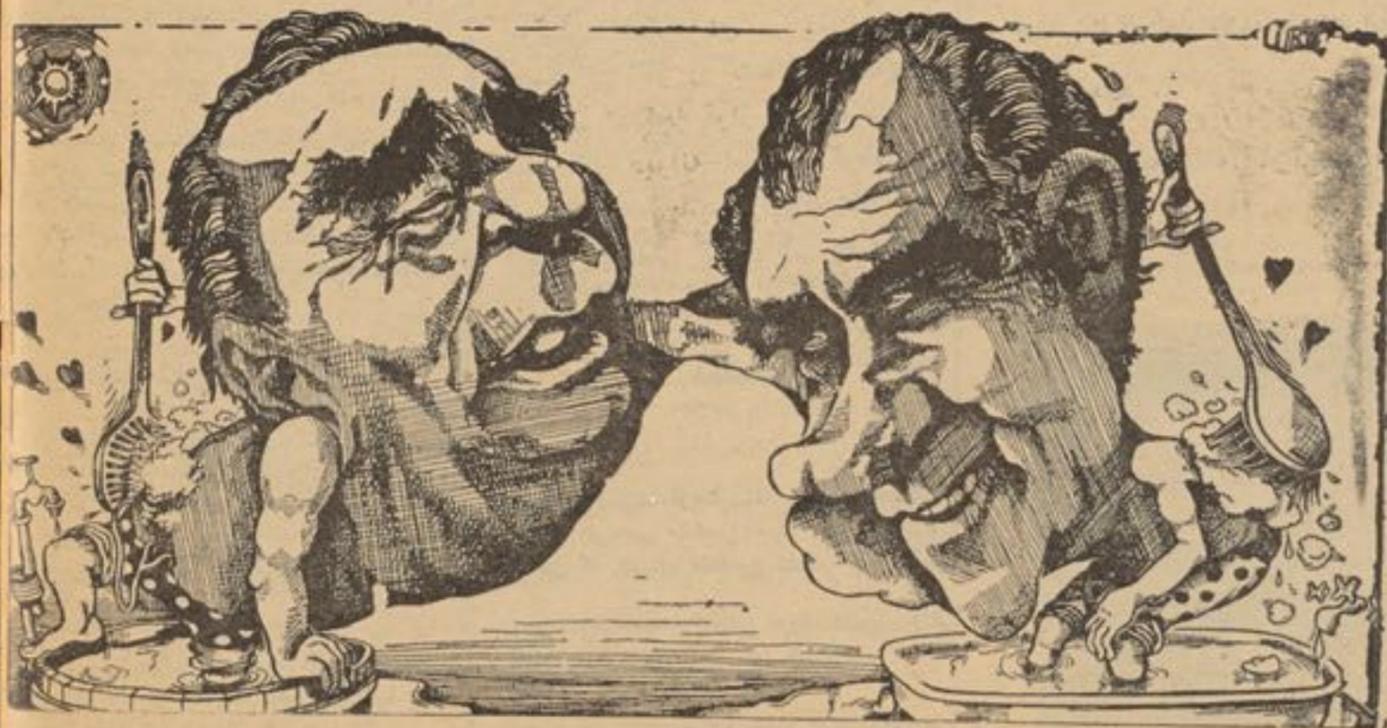
سفرش را وقف گفتگو با رهبران سیاسی نماید.

بعد از يك توقف کوتاه در کمپ رابوید، برژنیف به خانه زیبای در خیابان پنسلوانیا نزدیک قصر سفید رفت. او در اینجا دعوتی به

افتخار کمیته روابط خارجی سناده و با سودا گران امریکا به گفتگو نشست. در وسط هفته، برژنیف

و نکسن دوباره مذاکراتشان را در کمپ داوید ادامه داده سپس را می خانه

زیبا و آرام نکسن در سان کلمنت شده و در آنجا برژنیف نطق تلویزیون



شست و شوی دوستانه !!

(کارتون از نیوز ویک)

برگزیده الفرد هیچکاک

برگر پرسید: «چند سال دارد؟» بدون آنکه یکدیگر را دیده باشند...
 «در ماه مارچ بیست و دو ساله ولی جان مطلب اینست که راول
 میشود!»
 برگر که قیافه یک مستنطق بااراده است...
 را اختیار کرده بود، پرسید:

«چه گفتید؟»

«تاسف میکنم خانم، ولی این واقعیتی است که شرح دادم این مرد، این جوان که با برادرزاده شما مکاتبه داشته است، باوصف آنکه هنوز خیلی جوان است، با یکعده از افراد شرور آمیز داشته، در یکی

از واقعات سرقت، انسانی را بقتل رسانیده است. اساساً قرار بود بوسیله چوکی الکتریکی اعدامش کنند، ولی با در نظر گرفتن سن و سال وی، جزای او را به حبس ابد تعدیل کردند... وی حال ۲۷ و یا ۲۸ سال دارد و طبعاً تنها و بیگس است، البته مطلب مرا میفهمید...»

مارگریت لون در جوف کوی منزل، دفعتاً گرم شد. یخه خود را باز کرد و بعقب کوچ تکیه زده، با صدای آهسته گفت:

«من اصلاً باورم نمی آید. مارگی اصلاً باینگونه مردان دلچسپی ندارد...»

ساتنمن پولیس اظهار کرد: «البته من درینباره بشدت قضاوت نمیکنم، خانم ولی طوریکه شنیدید، این حادثه از آغاز تا انجام شکل رماتیک دارد...»

برگر بسته کاغذها را گشوده، ادامه داد:

«در سلول کالینز این نامه ها را بدست آوردیم که بخط برادر زاده شماست و... و این عکس را که میشناسید...» وی یک قطعه فوتوی رنگی را از لای نامه ها بر آورده گفت: «مسلم این فوتو از مارگی است!»

«بلی، این خودش است: برادرزاده ام مارگی...»

«ولی تکرار میکنم که درین نامه ها حرفهای دور از آداب وجود ندارد شما بکلی مطمئن باشید، میدانید که نامه ها عموماً در محابس سانسور

یک مستنطق بااراده...
 را اختیار کرده بود، پرسید:
 «برادر زاده شما یک دختر محبوب و اجتماعی بود؟... مطلب من اینست که رفقا و دوستان زیادی داشت؟»
 «گمان میکنم بلی، اما چرا میپرسید؟»
 ساتنمن پولیس آهی کشیده، گفت:

«حکایتی است که شاید مانند یک شاک قوی بالای شما تاثیر کند، میرمن لون... در حال چیزی از دست شما ساخته نیست، ولی فقط یک مطلب را بشما روشن میسازم که طبعاً تا هنوز از آن اطلاعی ندارید: از یکی دو سال باینطرف برادرزاده شما با مردی بنام راول کالینز داخل مکاتبه شده است. آنان بدون آنکه یکدیگر را بشناسند، باهم تبادل نامه میکردند...»

«آخ، خدای من!»

«نه خانم، اظهار این مطلب معنی آنرا ندارد که درین مراسلات حرفهای خلاف اخلاق و آداب نوشته شده، برعکس این مکاتبه تاخیر مذهبانه و در چوکات اخلاق بوده... شاید تا حدودی شما از موضوع واقف شده باشید؟»

«نه، من از هیچ چیز اطلاعی ندارم...»

ساتنمن پولیس نفسی براحتی کشید و گفت:

«راول کالینز گویا اسم برادرزاده شما را در لیست کسانی که آرزوی مکاتبه را دارند، پیدا کرده...»
 «بینه اطلاع دارید که در مجلات امروز غالباً زیر عنوان «قلبهای تنها و زرومند...» و یا دوست داران نامه ها... و یا در جستجوی رفیق مدلل و همزبان...»

اسمای یکعده از جستجوگران چاپ میرسند... بهر حال برادرزاده شما با کالینز مراد کتبی بر قرار سازد. هر دو مرتباً بهم نامه میزنند و اظهار عشق میکنند...»

مافیای سیسیلی

واکنون هر دو در زندان پسر می برند تن از اعضای مافیا فرار کند اما در عامل و محرک سومین قتل قرار اظهار آخرین لحظات مورد اثابت گلو له ویتال جوزف کالو ۴۲ ساله می یکی از آنها قرار گرفت باشد که بحیث امر جدید گروه او صرف بخاطری به قتل رسید که مافیا فعالیت میکند. کالو هنوز آزاد است و بدست پولیس نیفتید... اهالی شهر بعلت این جنایت وحشت ناک دچار ترس و وحشت گردید.
 ویتال ضمن تحقیقات چنین وانمود کرد که این جنایت به اثر اشتباه در اختیار پولیس گذاشته است. اختطاف کننده به میان آمده است. او به قتل وین جنسو تر اینایک اظهارات ویتال در (۱۳) ورق تایپ محصل ۲۵ ساله نیز اعتراف کرده شده می باشد. این اوراق اسناد خطر ناکی علیه مافیا بوده ضمناً او این قتل را بتاريخ ۱۷-اکتوبر سند بست برای صدور حکم اعدام ۱۹۷۱ مرتکب شده بود. این جوان ویتال مافیا مترصد گرفتن انتقام آز محصل توانسته بود از چنگ چند ویتال می باشد.



پس از بازداشت لئو نارد و ویتال و اظهارات او ۳۵ تن از اعضای مافیا از طرف پولیس گرفتار گردید.

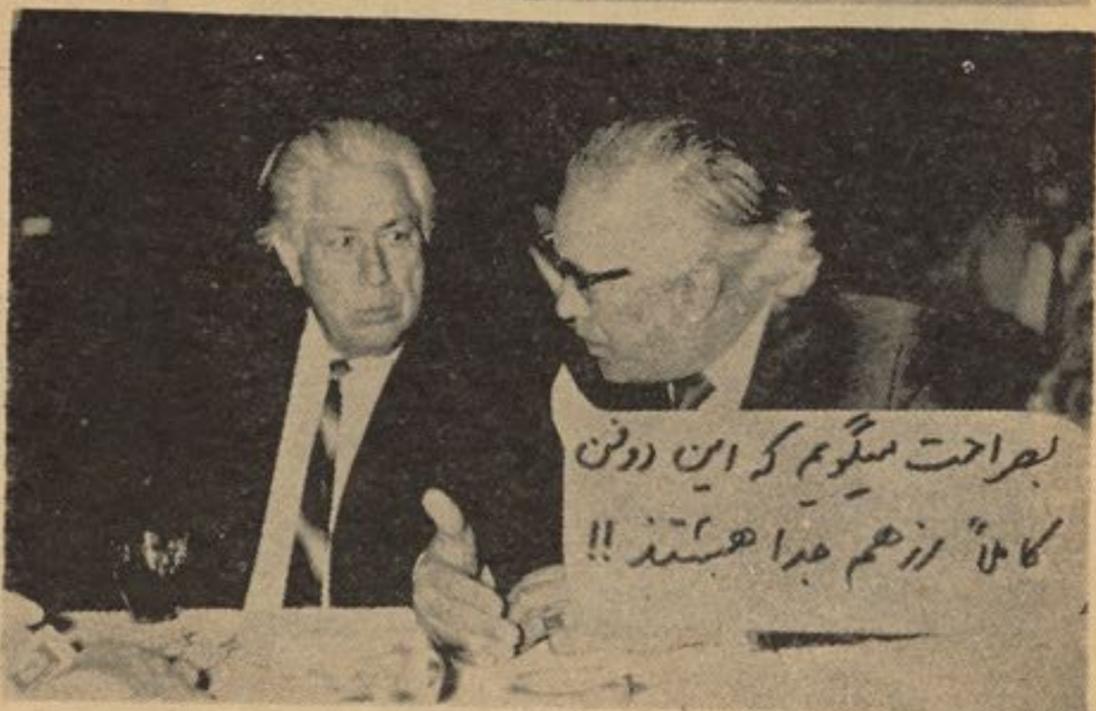
میشود...
 «... اگر میل دارید، میتوانی از نامه ها را برداشت و چنین یکی دو نامه را مطالعه کنید.» خواند: «ناتمام»



با آنکه باید بگویم: خود نالیزم
همیشه از ادبیات گلگ میگرد...



انا انرا قهرم شویم...



بهر احوال میگویم که این روشن
کلام از هم جدا هستند!!

درعکس : بناغلی محمد خالدروشنان معین وزارت اطلاعات و کلتور
(متخصص ژور نالیزم) و بناغلی عبد الرؤف بینوا، وکیل ولسی جرگه
(شاعر و نویسنده) دیده میشوند.

شکر بکلام

در محیط ما ، هر گاه بخوا هند
کلام شخصیتی را به مقصد تر میم
یا اصلاح و یا شوخی قطع نمایند
اصطلاح (شکر به کلام) یا (گل به
کلام) را بکار می برند.
ژوندون نیز با استفاده از این
(تکیه کلام) تصمیم دارد بعد از این
بر سبیل طنز و شوخی شکر بکلام
رجال ما بیا میزد.

ما امید داریم رجال محتر میکه
شکر به کلام شان میا میز یم، قضیه
راجدی نگرفته ، محض یک شوخی
مطبوعاتی تلقی فر مایند.

گروه پیام در مشهد

رقص گمر همراه با آهنگ گل دی پر زلفو

قو نسلگری افغان در مشهد محفلی جهت بز رگداشت روز ۶ جوزا تر تیب داد بود درین محفل بد عوت قو نسلگری مذکور هنر مندان مر بوط گروه پیام هم اشتراک نمودند و پارچه افغانی را به افغانهای مقیم مشهد و ایرانیها شنوا ندادند.

بنیاعلی عمرانور یار گفت : روز سوم جوزا من با عارف گیتا ریست و اواز خوان گروپ ما و برادرم تمیم انور یار بد عوت قو نسلگری افغانی در مشهد عازم ایران شدیم ، در با شگاه دانشگاه مشهد بسی در محفلی شرکت



کردیم که عده زیادی از افغانها و ایرانیها اشتراک داشتند ، چون دعوت بخاطر بزرگداشت استقلال کشور ما بود میگو شیدیم تا هر چه بیشتر محفلی باشمکوه و سر گرم کننده باشد ، مدعوین همه شاد و مسرور گشتند و ماراتشویق کرده از هنر مابقدر دانی یاد مینمودند .

چون آوازه کنسرت های ما در مشهد بگوش همه رسیده بودخبر نگاران و کارکنان تلو یز یون بدیدن ما آمدند و با ما مصاحبه نمودند چنانچه مصاحبه مابانامه نگار روزنامه (افتاب شرق) طولانی تر و مفصل تر از همه بود .

پروگرام تلو یز یونی ما را تلو یز یون مشهد به سایر شهرهای ایران انتقال داد معمولا زنده .

وحدت مصر و لیبیا

مذاکرات سادات و قذافی در مورد وحدت دو کشور که قبلا رسماً اعلان گردیده به قول ناظران سیاسی به نتایج نمر بخشی واصل شده است . شرایط امروز غیر از شرایط دوران جمال عبدالناصر فقید است که در آن وقت فیدراسیون اتحاد جماهیر عربی را به بن و بست کشاند .

درین جای شك نیست که هم در مصر و هم در لیبیا يك عده مردم مخالف وحدت کامل دو کشور هستند اما طرفداران الحاق دو کشور بهمدگر در هر دو کشور امروز بیش از هر وقت دیگر دیده میشوند .

قذافی بازها گفته است که لیبیا و سودان امتدادی است از خاک مصر و انور سویدان راه دیگر را در پیش گرفته مردم لیبیا که با سایر مردم عرب فرق دارند و حدت با مصر را یاچنین باز استقبال میکنند با آنچه گفته آمد مذاکرات سادات و قذافی از نگاه و حدت دو کشور که قبلا اعلان گردیده حایز اهمیت زیاد است و دیده شود که تاریخ احقاق را چه وقت تعیین میکنند و چه موافقت های درین راه صورت گرفته است زیرا دو کشور لیبیا و مصر له یکی سرشار از نفت و دیگری مملو از جمعیت است بخوبی می توانند در کنار هم زندگی کرده و برای مقابله با دشمن مشترک شان یعنی اسرائیل آماده شوند .

برگزیده اخبار

در اعلامیه مشترکی که در پایان مذاکرات اندراگانندی صدراعظم هند با صدراعظم کانادا دیروز نشر شد گفته که کانادا به تهیه غله و ارسال کود کیمیایی به هند موافقه کرده است .

روزنامه مالا مالا مرام چاپ قاهره در سرمقاله شماره دیروزی خود نوشته است که امریکا و شوروی ظاهراً نمی خواهند مشکل شرقمیانه حل شود سائز روز نامه های عربی نیز در پاره نتایج مذاکرات نکسن و برژنف تبصره کرده اند .

۴ شنبه ۶ سرطان : حسن البکر رئیس جمهور عراق بدعوت رئیس جمهور رهبر حزبی بلغاریا پریروز وارد سوفیه شد وی از بلغاریا پولینه می رود .

۵ شنبه ۷ سرطان : شیخ الجابروزیخ خارجه کویت برای يك مسافرت سه روزه به ترکیه و مذاکره بارهبران آنکشور دیروز عازم ترکیه شد .
۶ اسرائیل تصمیم گرفته يك میدان هوایی در شرم ایشخ در جنوب جزیره نالی سینا اعمار کند صدراعظم تونس ویوگوسلاویا مذاکرات شانرا برای توسعه و تحکیم مزید روابط بین دو کشور دیروز در تونس دوام دادند .

فشرده اخبار

دوشنبه ۴ سرطان ۱۰۰

* دبلوردیخ جووولوفابریکه ۸۵ ملیونه افغانیو به ابتدایی بانک اودورخی ددیرشو تئو یخو دتولید به طرفیت فرعی ته نزدی به کارلوییدی ده . دفا بریکی به سه خونه کی سل زرمه نه سابه ترشپیرومیاستو پوری ساتل کپری .
اودینخوسو زرو پسونو دساتلو طرفیت لری .

* داریانا افغان هوایی شرکت ۷۲ بوئینگ لوی الوتکی له کابل نه لندن ته خپله لومی له الوتکه پیل کړه . الوتکه په دغه الوتکه کپری (۱۱۸) مسافر لری اوداستانبول اوفرانکفورت له لاری لندن ته لاره .
سه شنبه ۵ سرطان :

* دهمایونی معظم اعلیحضرت دفرمان په اساس دشاهانه ذات دسلر په موده کپری والا حضرت شهزاده احمدشاه دسلطنت دمقام وکالت کوی .

* دوزیرانو په لویه غونډه کپری فیصله وشو چه داطلاعاتو او کلسور وزارت دی د تلویزیون دستگانه دانسیس او په کار اچولو په برخه کپری اغیزه ناک اقدام وکړی .
چهارشنبه ۶ سرطان :

* صدراعظم بنیاعلی محمد موسی شفیق پرون سهار په تلو یو د کمبودیا دملی یووالی دحکومت دبانده نیوچارو وزیر بنیاعلی سارین شاک دصدارت په مانه کپری ومانه اوورسره یی وکتل .

* درضاکارو میرمنو دتولنی دافتخاری عالی رئیس والا حضرتی شهزادی بلقیس دیغا م په لوستلو سره دکورنیو دلارپسونسی دهفتی نمانخنه پرون ترغرمی دمخه پیل شوه .
* خلویشت زره جریبه شکه دغزنی دسردی په پروژه کپری اواره شوی اود پروگرام سره سم به دسپکال دملی دیاشتی تروروستیو وختو پوری شهزادیا زره اوه سوه جریبه شکه دکرلو دپاره چمتوشی .



دامتياز خاوند :

د مجلا تو نشراتی مو سسه

دموسسی رئیس :

سراج الدین وهاج «توخ»

تيلفون : ۲۳۸۳۴

مسؤول مدير :

میر محمد حسین هدی

ددفتر تيلفون : ۲۶۸۴۹

دچاپ مدير : طورانشاه شپیم

دارتباط اوخبرنگارانو مدير :

روستا باختری .

فوتو را پورتر : مصطفی وزیري

عکاس : محمد ظاهر یوسفزی

پته : انصاری واپ

داشتراک بیه

په کابل کپنی ۴۵۰ افغانی

په ولا یاتو کپنی ۴۶۰ افغانی

په باندنیو هیوادو کپنی ۴۲۴ ذالر

دیوی گنی بیه ۱۲ افغانی

دولتی مطبعه



**عصری ترین شیر یکه
مورد اطمینان مادران است**

ترکیب مناسب و هضمیت اعلی، شیر پلرگان را
از نگاه انتخاب نزد مادران، در سراسر جهان
در درجه اول قرار داده است.
از دا کتر فامیلی خویش که صلاحیت توصیه را دارد
در مورد پلرگان هدایت و مشوره بنخواهید!



کمپنی نسلی در تغذیه اطفال
بزرگترین نام است.

**Get more e-books from www.ketabton.com
Ketabton.com: The Digital Library**